

راه آزادی

نشریه سیاسی - اجتماعی - فرهنگی

نشریه حزب دمکراتیک مردم ایران

شماره پنجم - مردادماه ۶۹

دومین قمار بزرگ

صدام

از سرگیری کامل روابط و عربستان سعودی سال گذشته با امضاء يك قرار داد عدم تعرض متقابل با عراق گام دیگری در جهت برقراری تعادل در منطقه برداشت. دعوت اخیر ولیمهداین کشور برای از سرگیری روابط با ایران نیز در این چارچوب بود.

با پایان یافتن جنگ ایران و عراق، عراق با حد اقل ۶۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و اقتصادی ناتوان روبرو شد. تکه گاه اصلی رژیم عراق را يك ارتش بسیار نیرومند و جنگ آزموده يك میلیون نفری تشکیل می داد که خود بار بزرگی بر دوش اقتصاد نحیف عراق بود. قیمت نازل نفت که تا مرز ۱۴ دلار پائین آمده بود، آینده را برای بقای رژیم تیره و تار می کرد. توجه باین موضوع باید داشت که رژیم عراق ۸ سال پنام ناسیونالیسم عرب ننگیده بود تا اینک در بحران اقتصادی دست و پا بزند و غرق شود

بقیه در صفحه ۲

هنگامیکه صدام در نامه هائی به سران کویت و امارات متحده عربی، آنان را متهم به صدور پیش از حد نفت و قیمت شکنی به نفع آمریکا بر علیه اعراب و بویژه عراق نمود و بالعنی تهدید آمیز از آنها خواست تولید خود را کاهش دهند، کمتر کسی به تحقق این تهدیدات، حمله نظامی عراق به کویت و آغاز يك بحران بزرگ تازه در این منطقه می اندیشید.

چرا قمار؟

انگیزه های صدام برای این تجاوز چه بوده اند؟ چه زمینه ها و محاسباتی او را به این کار ترغیب نمودند؟

ادعاهای ارضی عراق بر کویت چیز تازه ای نیستند. از همان ابتدای استقلال کویت از انگلستان در سال ۱۹۶۱ بحران میان دو کشور آغاز شد. تنها حضور و قدرت نمائی انگلستان، عراق را در آن هنگام از عمل مشابهی باز داشت. قرار داد دفاعی با انگلستان، در سال ۱۹۷۱، با توجه به تعادل نیروها در منطقه لغو شد. با انقلاب ایران و سقوط شاه تعادل منطقه شکل ناپایداری بخود گرفت.

در سال ۱۹۸۱ شیخ نشین های خلیج فارس - کویت، امارات متحده عربی، قطر بحرین - عربستان سعودی در حقیقت در برابر خطر ایران و عراق، پیمان نظامی متقابلی به نام شورای همکاری خلیج بوجود آوردند. در طول جنگ ۸ ساله ایران و عراق اکثر این کشورها از بیم تهدیدات جمهوری اسلامی و گسترش انقلاب اسلامی با ده ها میلیارد دلار کمک مالی، نفت و اسلحه به کمک رژیم صدام شتافتند تا بتوانند جلوی تهدیدات و هجوم جمهوری اسلامی، بویژه در سالهای پایانی جنگ بایستند. با پایان جنگ، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج، هر يك بنویه خود سعی در بهبود روابط با ایران نمودند؛ امری که تا مرگ خمینی پیشرفت چندانی نداشت. در فاصله کوتاهی قبل از تجاوز عراق به کویت ولایتی، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی، در اولین سفر خود به این کشور،

سرمقاله

غرب و تروریسم دولتی جمهوری اسلامی

سیاست کشورهای غرب در برابر جمهوری اسلامی را می توان نمونه بارزی از قربانی کردن حقوق بشر، دمکراسی و حتی لگدمال کردن اصالت دستگاه قضائی خود این کشورها در برابر جمهوری اسلامی به شمار آورد. آخرین عملکرد غرب در این عرصه آزاد کردن تروریست لبنانی الاصل و ایلست به گروه های تروریستی جمهوری اسلامی توسط فرانسه تحت عنوان «عفو رئیس جمهور» است. یازده سال است که گروه های تروریستی وابسته به جمهوری اسلامی در کشورهای اروپائی، در لبنان، کویت و برخی دیگر کشورهای منطقه به بمب گذاری، ترور مخالفین، کشتن شهروندان بیگناه این کشورها مشغولند. مقامات دولت های غربی، پلیس و دستگاه قضائی این کشورها بخوبی سرنخ این شبکه های آدمکشان حرفه ای را می شناسند، ولی همگی ماجرا را «زیر سیلی» در می کنند تا مبادا به روابط «اقتصادی و تجاری» آنها با جمهوری اسلامی لطمه بخورد. ایقان دور از چشم افکار عمومی با رهبران این باند های جنایتکار به معامله می نشینند تا مگر قربانی را - البته اگر شهروند غربی باشد - از چنگال این آدم دزدها و آدمکش ها نجات دهند، بدون آنکه قادر باشند در مقابل این سیاست بایستند. آنها درحقیقت تسلیم تروریسم دولتی جمهوری اسلامی شده اند.

سهل انگاری عمدی و غیر قابل توجیه پلیس و دستگاه قضائی اتریش در برابر جنایت فجیع عوامل جمهوری اسلامی و کشتار بیرحمانه زنده یاد دکتر قاسم لویارانش دروین و آزاد کردن جنایتکاران برای بازگشت به ایران تحت فشار رژیم جمهوری اسلامی نشان داد که چگونه در اروپا باحربه پول و تهدید می توان انسان های شریف را به آسانی نابود کرد و بی سروسا گریخت. از جمهوری اسلامی چنین اعمالی را می توان انتظار داشت، ولی دولت اتریش،

بقیه در صفحه ۲

در این شماره:

- * اجرای عدالت با شمشیر خدا؟! *
- * هنوز هم باور به شیطان؟ *
- * جوابی کوتاه به دو سؤال کوتاه نشریه فدائی *
- * سقط چنین قتل نیست *
- * تنوری ها و مقولات در آزمون زمان *
- * انسان شیفته دمکراسی و کردستان *
- * ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی *
- * هیچ حکومتی اگر سرنگونش نکنند، سرنگون نمی شود *

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!

دومین قمار بزرگ صدام

بقیه از صفحه ۱

اعراب قلمداد کرد. ایستادن ملك حسين در کنار صدام با سابقه سست عنصری و فرصت طلبی او نشانگر جو حاکم بر منطقه و اعراب است. همچنین بسیاری از روزنامه های عربی آشکار و نهان از صدام دفاع کرده اند.

جمهوری اسلامی نظاره می کند!

صدام حسین علیرغم خصومت عمیق با ایران بالاخره توانست با استفاده از موضع برتر خود در مذاکرات صلح با ایران و وضع بد اقتصادی و نیاز حیاتی هر دو کشور به افزایش درآمد نفتی، مقامات جمهوری اسلامی را به گفته خود آنها به حسن نیت عراق در مذاکرات، «منافع مشترک بر سر افزایش قیمت نفت» و لزوم «مبارزه علیه دشمن مشترک، اسرائیل» و «منافع مشترک بر سر افزایش قیمت نفت» و «افزایش همکاری های منطقه ای» متقاعد کند. علاوه بر آن برای جمهوری اسلامی هم همانند اعراب اگر نه غیر ممکن که بسیار بشوار خواهد بود، در درگیری میان عراق و غرب به سرکردگی آمریکا، جانب غرب را بگیرد و بر علیه عراق وارد عمل شود.

در محافل حاکمه جمهوری اسلامی، بدون غوغای زیاد، نقض تمامیت ارضی و ایجاد بحران و زمینه برای حضور نیرو های بیگانه و بویژه آمریکائی در منطقه محکوم می شود. زمامداران جمهوری اسلامی باید این منطلق را با سیاست ده سال گذشته خود در منطقه مقایسه کنند.

طنز تاریخ اینست که جمهوری اسلامی امروز تجاوزی را محکوم می سازد که به نوعی با همان ژست های سابق خویش، به بهانه دفاع از «انقلابیون» و مبارزه با «شیخ های کاخ نشین وابسته» و در مصاف با «شرق» و «غرب» تا مرز گروگان گیری آنان انجام می شود، در حالیکه از سوزی دیگر رژیم جمهوری اسلامی در مذاکرات صلح به تازگی به ناچار به «نیات صلح طلبانه» همان صدامی پی برده است که تا دیروز بخاطر حذف او حاضر بود ملت و ۲ کشور را به آتش بکشاند.

رژیم عراق در برابر همسایه بزرگ دیگر یعنی ترکیه نیز از مواضع خوبی بر خوردار است. ترکیه بزرگترین شریک اقتصادی عراق است و علاوه بر صادرات، تنها از محل حق انتقال نفت از لوله های نفتی ا زخاک خود تا دریای مدیترانه، سالیانه ۲۰۰ میلیون دلار درآمد دارد. همچنین برای کنترل و سرکوب کرد ها به همکاری عراق احتیاج دارد.

غرب، صدام و نفت.

برای غرب و در رأس آن آمریکا که طی ده ها سال با نفوذ خود بر روی عربستان، کویت و دیگر شیخ نشین های حاشیه خلیج فارس قیمت نفت را در بازار جهانی تحت کنترل داشته است،

صدام حسین با اشغال کویت نه تنها یکجا بر روی ده ها میلیارد دلاری به این کشور، عربستان سعودی و امارات متحده خط بطلان کشید، بلکه به يك قدرت اقتصادی عظیم دست یافت که در صورت پا بر جا ماندن، در دراز مدت می تواند عراق را به قدرتمند ترین کشور منطقه و رهبر اعراب تبدیل کند.

اعراب بر سر دو راهی

صدام حسین خود و عراق را به لحاظ روحی و همچنین نظامی در مقام رهبری جهان عرب و پیشک منطقه می یابد. وی از سالیان گذشته سعی بر آن داشته است تا خود را پرچمدار امر فلسطین نشان دهد. وی از طرح شعار های ضد غربی و ضد اسرائیلی فرا تر رفت و اسرائیل را در صورت حمله به کشور های عربی تهدید به حمله شیمیائی نمود.

بسیاری از اعراب و بویژه فلسطینیها از حضور دو باره يك رهبر و کشور قدرتمند عربی در مقابل اسرائیل احساس شادی می کنند. صدام، شیوخ کاخ نشین عرب را تهدید و آنانرا متهم به بازیچه بودن در دست آمریکا و اسرائیل می کند و از همبستگی و استفاده از ثروت های اعراب برای اعراب و در مقابل اسرائیل سخن پمیان می راند. خود داری از محکوم کردن اشغال کویت توسط سازمان آزادیبخش فلسطین و بسیاری از کشورهای عربی چون اردن، یمن، جیبوتی، امارات متحده عربی و ... و بالعکس عدم تمایل آنان به حضور و دخالت نظامی آمریکا نشانگر نقش و اهمیت همبستگی و ناسیونالیسم عرب و قدرت آن در میان توده های عرب از یکسو و بیم تسلیم آمیز بسیاری از دولت های عربی در برابر قدرت نظامی عراق است. برای نمونه عربستان با تاخیر و دغدغه بسیاری تنها پس از تماس های دیپلماتیک و قول و قرار های همه جانبه آمریکا حاضر شد با نقشه های آن کشور برای محاصره اقتصادی عراق و از استفاده از خاک این کشور بعنوان پایگاه نظامی موافقت کند، ویا ملك حسین علیرغم دوستی دیرینه با آمریکا، نسبت به دخالت نظامی آن کشور هشدار داد و آنرا بر علیه همه

سرمقاله بقیه از صفحه ۱

دستگاه قضائی و پلیس این کشور، پارلمان و حتی مطبوعات و رسانه های جمعی که سیاست «دشتر دیدی ندیدی» را در پیش گرفته اند، چه پاسخی برای واکنش خود دارند؟

مرعوب شدن دولت و دستگاه قضائی اتریش برای طراحان سیاست های تروریستی جمهوری اسلامی به اندازه کافی دلگرم کننده هست و آنها را بسوی اقدامات بعدی سوق می دهد. ترور ناچاران مردانه دکتر کاظم رجوی از رهبران سازمان مجاهدین خلق در سوئیس با همان تمهیدات و پوشش دیپلماتیکی صورت گرفت که کم و بیش در نمونه ترور دکتر قاسملو و دیگر رهبران خلق کرد دیده شد. وزارت خارجه جمهوری اسلامی و سفارت این کشور در سوئیس طراح و اجراکننده این ترور شوم بوده اند. پلیس سوئیس در پی کاوش و جستجو به این نتیجه رسیده است که یکی از افراد سفارت در جریان مستقیم این ترور قرار داشته است و آدمکشان با وی در ارتباط بوده اند.

به این فهرست می توان چیتگر، پای احمدی ویا در گذشته های دورتر اویسی ویا بختیار را افزود که بطور مستقیم هدف گروههای آدمکش جمهوری اسلامی قرار گرفته اند.

می توان تصور کرد که پلیس، دستگاه قضائی و دولت های غربی یکبار، دوبار، سه بار این رابطه و نقش جمهوری اسلامی را ندیده اند، اما وقتی وحید گرجی تحت تعقیب، مستقیماً از سفارت به فرودگاه بزه می شود، وقتی انیس نقاش لبنانی الاصل از زندان فرانسه به تهران فرستاده می شود، وقتی عوامل تیراندازی به دکتر قاسملو مخفیانه (!) ویا با اجازه پلیس، وین را ترک می گویند، وقتی آدم کش های جمهوری اسلامی در سوئیس با خیال آسوده دنبال شکار خود میگردند، دیگر نمی توان دست بظواهر نامرئی، بند و بست، قرار و مدار، باج دهی، مرعوب شدن و تن دادن به فشار را ندید. همه اینها به بهای چه؟ سکوت در برابر کشتار انسانها و ایجاد جو رعب و وحشت به بهای چه چیزی؟ فقط يك چیز:

بقیه در صفحه ۲

تاسیس و شکل گیری دولت کویت

تاریخ میلادی

واقعه

قرن ۱۸	طایفه های الصباح، الخلیفه، الزاویه، المعاویه و... در این منطقه در کنار خلیج فارس سکنی گزیده اند.
۱۷۵۶	تاسیس خاندان حکومتی الصباح
۱۸۹۹	انفکاد پیمان دفاعی با انگلستان برای حمایت در مقابل ادعاهای ارضی ترک های عثمانی و المانها به این منطقه.
۱۹۰۶	انگلستان کویت را جزو کشور های تحت الحمایه خویش وارد کرد.
۱۹۳۴	تاسیس کمپانی نفتی انگلیسی-آمریکائی کویت.
۱۹۶۱	در روز ۱۹ ژوئن کویت استقلال می یابد. قرار داد ۱۸۹۹ به يك قرار داد «دوستی و مودت» تبدیل می شود.

سرمقال بقیه از صفحه ۲

رابطه اقتصادی

آری رابطه تجاری و اقتصادی! همه این اغماض ها و قربانی کردن اصول و مسخره کردن دستگاہ قضائی خودی برای گسترش رابطه اقتصادی و تجاری پارژی می که در کشور خود هزار بار بد تر از این بر سر مردم ایران آورده است.

چقدر نفرت انگیز است وقتی همین رسانه های جمعی جنجالی بزرگ برای تظاهرات دانشجویان در رومانی و یا ناراضیان کوبانی پراه می اندازند و چشم بر همه این جنایات فرو می بندند. چقدر نفرت انگیز است هنگامی که در پی سرکوب دانشجویان در بخارست بازار مشترک برای تحریم رومانی جلسه ویژه تشکیل می دهد و یا در گذشته مقامات این کشور ها برای بر گذاری این و یا آن رابطه اقتصادی با اروپای شرقی شرط و شروط می گذاشتند ولی برای جمهوری اسلامی و بازار وسیع آن، همه چیز را فرا موش می کنند و حتی اصول دمکراتیک کشور خود را زیر پا می گذارند و برای قرار داد بستن با یکدیگر مسابقه می گزارند.

پول کثیف، پاسخ شایسته ای که خانواده پلیسی که در جریان ترور دکتر بختیار مجروح و برای همه عمر فلج شده است به مقامات این کشور دادند.

وجود چنین فضا و شرایطی، وظایف اپوزیسیون ایران برای آگاه ساختن افکار عمومی کشور های غربی، برای وادار کردن آنها جهت وارد کردن فشار به جمهوری اسلامی، برای جلوگیری از عملیات گروه های آدمکش جمهوری اسلامی در خارج از کشور، برای رعایت حقوق بشر در ایران را دشوار تر می سازد. اما این مبارزه ای است که باید به پیش برده شود. دست بروی دست گذاشتن و فقط آیه یاس خواندن نه تنها جمهوری اسلامی را در پیشبرد سیاست های خود بی پروا تر می سازد، بلکه دست محافظی در غرب را نیز که دوست ندارند در باره این مسائل «دست و پا گیر» صحبتی به میان آید باز تر می گذارد.

آیا دولت اسرائیل که اینک در سایه تجاوز گری رژیم عراق سعی در توجیه سیاست های تجاوزگراانه خود در منطقه و سرکوب مردم فلسطین دارد، همین چند سال پیش لبنان را به اشغال خود در نیاورد؟

این بار در سایه تحولات اخیر بین المللی و پایان دوران جنگ سرد، همه قدرت های جهانی و بویژه آمریکا و شوروی تجاوز عراق را محکوم کردند. شورای امنیت سازمان ملل تحریم اقتصادی و نظامی عراق را به تصویب رسانید.

چه خواهد شد؟

اگر چه تا کنون در تاریخ، هیچ تحریم اقتصادی بین المللی دوام و قوام چندانی نداشته است و در نتیجه تاثیر عاجلی بر جا نگذاشته است و تاکنون نیز چنین هماهنگی و عزم مشترکی میان قدرت های جهانی وجود نداشته است. از یکسو اقتصاد تشنه به انرژی غرب مدت زیادی نخواهد توانست از یک پنجم نفت در بازار جهانی چشم بپوشد و از سوی دیگر عراق که بیش از ۹۰ درصد در آمد خود را از بازار نفت تامین می کند، در برابر چنین محاصره اقتصادی گسترده ای تاب تحمل نخواهد داشت.

بایسته شدن لوله نفتی عراق در ترکیه و یک لوله نفتی در عربستان و کنترل تنگه هرمز توسط ناو های آمریکا، انگلیس، شوروی و... شاهرگ حیاتی عراق بطور کامل مسدود شده است.

با توجه به عدم دوام چنین موقعیتی نقش نیروهای نظامی مستقر در منطقه از اهمیت بیشتری برخوردار می شود. در صورتیکه چنین فشاری بزودی به یک کودتا در عراق و یا عقب نشینی صدام نینجامد، احتمال حمله نظامی آمریکا و متحدینش به عراق بشدت افزایش می یابد.

صدام حسین برای دومین بار در حیاتش به یک قماربزرگ نظامی - سیاسی بروی هست و نیستش دست زده است. باخت عراق در این قمار به تفرقه و ضعف اعراب دامن خواهد زد و امنیت اسرائیل را در منطقه افزایش خواهد داد و موقعیت و نفوذ غرب را تحکیم خواهد کرد. در صورت باخت عراق، ایران از یک طرف در بالا نگاهداشتن قیمت نفت، بعنوان نیاز حیاتی خود، با دشواری روبرو خواهد شد، ولی از طرف دیگر موقعیت خود را در منطقه و در برابر عراق باز سازی خواهد کرد. پیروزی نا محتمل عراق در تصاحب کویت این معادله را بر عکس خواهد کرد.

به هیچ عنوان قابل پذیرش نیست که قدرت عظیم نفتی نافرمانی شامل عراق بانضمام کویت، با ظرفیت تولیدی معادل بزرگترین صادر کننده نفت جهان، عربستان سعودی، و با نفوذ سیاسی بی نظیر متکی بر یک قدرت اقتصادی-نظامی عظیم، کنترل بازار نفت را از دست آنان خارج سازد و قیمت ها را به آنان دیکته کند. نفت بعنوان مهم ترین ماده تجارت جهانی یک هشتم آنرا شامل می شود و بر رفاه و رونق و نیز تعادل نظام مالی و پولی دنیا اثر تعیین کننده دارد. از این روست که بوش به کرات بر بازگشت «حکومت قانونی کویت»، یعنی شیخ جابر، حاکم سابق این کشور تاکید کرده است.

این تشنج و بحران در کنار سقوط خانم بی نظیر بوتو، نخست وزیر پاکستان توسط نیروهای راست گرا و نظامیان زمینه مساعدی را که پس از سالیان دراز در منطقه، برای نزدیکی کشور ها و همکاری در جهت دفاع از منافع مشترک آنها در مقابل کشورهای صنعتی بوجود آمده بود، بر هم زد. و این در حالی است که با تحولات دامنه دار بین المللی و پایان جنگ سرد میان «شرق» و «غرب» و در سایه قرار گرفتن «کشور های در حال توسعه»، آرامش، تفاهم و همبستگی منطقه ای برای حفظ منافع مشترک، اهمیت مبهم و ویژه ای کسب نموده است.

آمریکا با این حوادث از یکسو لزوم وجود خود را برای متحدینش در منطقه، حتی پس از پایان «خطر شوروی» به نمایش گذارد. و از سوی دیگر به متحدینش در ناتو انگیزه وجودی تازه ای برای حفظ این پیمان نظامی داد که همانا دفاع از منافع کشورهای صنعتی و مقابله با بحران های منطقه ای در اقصا نقاط دنیا است. اما آیا جز با فروش بی محابای انواع سلاح ها به رژیم عراق در یک رقابت بی امان میان «شرق» و «غرب» این رژیم امروز در چنین موقعیت نظامی قرار داشت؟ آیا در فروش تاسیسات تولید بمب های شیمیائی، توپ های سوپر، موشک های میان برد و... به عراق چیزی جز سود حد اکثر هادی این کشور ها بوده است؟

چرا آمریکا و متحدانش در برابر یورش عراق به ایران در مهر ماه ۵۹ عکس العملی نشان ندادند؟ آیا این بخاطر منافع آنان در سرکوب و انحراف انقلاب ایران بود؟ آیا بمباران شیمیائی کرد های بی دفاع در عراق بتازگی بگوش محافل حاکمه این کشور رسیده است؟

آیا دامن زدن به احساسات ناسیونالیستی توده های مردم در منطقه و یا بهره برداری از اعتقادات مذهبی آنان توسط دیکتاتور های منطقه، تنها بر زمینه تاثیرات وابستگی حکام منطقه به غرب و نا دیده انگاشتن منافع ملی خود میسر نیست؟

آمریکا حتی در موقعیت بحرانی کنونی، از عربستان و دیگر کشور های تحت نفوذ خود میخواهد که با اضافه تولید به بالا رفتن قیمت نفت و فشار اقتصادی به غرب مقابله کنند.

از طرف دیگر آیا همین عمل مرموم دیکتاتور عراق توسط ابر قدرت ها در گذشته های نه چندان دور برای مثال در افغانستان، گرانادا و پاناما تکرار نشده است؟

تاسیس و شکل گیری دولت عراق

واقعه

تاریخ مهیای

اشغال بین النهرین توسط اعراب و تاسیس خلافت بغداد.	۱۶۳۷-۱۶۳۵
حکومت ترک های عثمانی بر عراق	۱۹۱۸-۱۵۳۴
آزادی از حکومت عثمانی و تاسیس حکومت تمت الحمایه انگلیس.	۱۹۲۲-۱۹۱۷
امضاء قرار داد ۲۵ ساله هم پیمانی با انگلیس.	۱۹۲۰
پیوست به جامعه کشورهای عرب.	۱۹۴۵
چهارده ژوئای سقوط سلطنت و اعلام جمهوری.	۱۹۵۸

به مناسبت هفت عدالت

اجرای عدالت با شمشیر خدا!!؟

قوه قضائیه جمهوری اسلامی اینک عدالت را جز تسریع در امر مجازات مجرمین و مبارزه بی امان علیه بی حجابی و عزل و نصب های قضات نمی داند، گویی اگر در برخورد با مجرمین اندکی تأمل شود تا که مدارک و اسناد در حد کافی تهیه شود و متهمین بتوانند از خود دفاع کنند، بیعدالتی صورت گرفته است و یا فقط اجرای عدالت و تأمین امنیت و جلوگیری از جرائم تنها با بگیری و ببنده و اعدام و زندان ممکن است.

اسد اله با دامپیان عمده فعالیت قوه قضائیه را اینطور توضیح می دهد: «تصریح در مجازات مجرمین و مفسدین، ظرف مدت مسئولیت آیت اله یزدی از اقدامات اصلی بوده است که علاوه بر جلب رضایت عمومی، موجبات گسترده امنیت قضائی را فراهم آورده است.»

آیت اله یزدی بنا به اعتراف خویش می گوید: «با اجرای اصل ۱۶۶ قانون اساسی در تهران و شهرستانها با قضات متخلف برخورد شده است و پرویز نیز حکم اخراج او قاضی صادر شد.»

اینکه چگونه می توان بدون اثبات قصور یا تقصیر، قاضی را تغییرداد و آنگاه از استقلال قضات دم زده از مسائلی است که در قوه قضائیه حکومتی مثل جمهوری اسلامی ممکن است.

اینک قوه قضائیه کشور در نسبت «چنانح محافظه کاران افراطی» قرا دارد و دادگاهها در نسبت قضائی است که تمام تحصیلات قضائی آنها فقه و حقوق اسلامی است، فقه و حقوقی که لااقل متعلق به ۲۰۰ سال پیش است. این سیستم قضائی با فعال مایشائی که قانون اساسی بغایت ارتجاعی جمهوری اسلامی از بالاتر پائین در اختیارش گذاشته است، حاکم بلا منازع جان و مال مردم است.



خواستار يك ماه حقوق و مزایا و پاداشی که بعنوان عیدی وعده داده شده بود و همچنین ۲۰ درصد افزایش مستمره، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و اخراج مدیر عامل بودند به مدت دو روز نسبت از کار کشیده و تا رسیدگی به خواستهایشان در محل کار تحصن کردند. آنها ضمن اعلام خواستهایشان به دفتر رفسنجانی اعلام کردند که بدون رسیدگی به خواستهایشان محل کار را ترك نخواهند کرد. ضرب و شتم شدید یکی از کارگران توسط مدیر عامل کارگر ستیز این سازمان، عامل مهمی در بسیج همگانی کارگران و تحصن شبانه روزی آنها در محل کار بود.

پس از شروع اعتصاب، کمیته چی ها و برخی مقامات دولتی و شهرداری به محل آمده و با تهدید و ارباب و ضد انقلاب نامیدن «عوامل اصلی اعتصاب» سعی در ایجاد تفرقه در صفوف کارگران و بازداشتن آنها از اعتصاب کردند. پس

می دهد. نقطه نظریات سیاسی - اقتصادی او در عین آزادی کامل برای اقتصاد بازار، از انحصار قدرت در دست روحانیون بشدت دفاع می کند.

آیت اله یزدی هنگامی که به پست ریاست قوه قضائیه برگمارده شد، اسداله لاجوردی را به ریاست زندانهای کشور منصوب کرد و در مراسم معرفی اسد اله لاجوردی، این جلد معروف، به او «فرد قاطع» که شمشیر خدا در مقابل گروه های سیاسی است، لقب داد. وی آنچنان در دادن این القاب و عنارین به لاجوردی افراط کرد که خود لاجوردی دور اندیشانه گفت: من اینقدر ها هم با زندانیان بد نبوده ام و از اتفاق با آنها به عطفوت برخورد نموده ام!!؟

شیخ محد یزدی سپس اسد اله بادامپیان، از عناصر جمعیت مؤتلفه و از افراد نزدیک به باند حسن آیت و حزب زحمتکشان مظهر بقائی را بعنوان معاونت سیاسی خویش برگمارد و رضا زواره ای نیز که از عناصر جدی جناح «محافظه کاران افراطی» و از زیاران نزدیک آیت بود را به ریاست سازمان ثبت اسناد و املاک قرار داد. و بدین شکل قوه قضائیه را بطور در بست در اختیار این جناح قرار داد.

این جناح که قبلاً بیشترین نفوذ را در «جامعه مدرسین»، آیات عظام، «کمیته صنفی بازار»، شورای نگهبان و وزارت اطلاعات داشت با روی کار آمدن شیخ محد یزدی، قوه قضائیه را نیز متعلق به خود کرد.

طی یکسال گذشته، قوه قضائیه با استناد به لایحه اصلاحیه قانون اساسی از حالت شورائی بدر آمد و بصورت مدیریت متمرکزدر بست آیت اله شیخ محد یزدی، مورد حمایت جدی آیت اله خامنه ای قرار گرفت. خامنه ای گفت: «حقیقتاً آیت اله یزدی نعمتی برای قوه قضائیه است.»

حزب الهی است. به عنوان نمونه مسئول گروه سرود بسیج یکی از محلات جنوب تهران که تا همین چند ماه پیش از مدافعین پر و پاقرص معتقد رژیم بود، بخاطر اعتراض به دستگیری و تروهن به زنان و جوانان توسط کمیته چی ها، اخیراً توسط همکاران خود دستگیرگردید و به دلیل فشارهای روانی پس از آزادی در منزل جان سپرد. روند پیوستن گروههای متعددی از عناصر حزب الهی به صفوف اپوزیسیون رژیم ج.ا. در ماههای اخیر در چند گزارش ونمونه مشخص دیگر نیز بطور محسوس بازتاب یافته است.

اعتصاب پیروزمندانه کارگران سازمان خدمات موتوری شهرداری
۲۰۰۰ کارگر خدمات موتوری شهرداری واقع در خیابان فدائیان اسلام (پایین تر از میدان شوش) در اردیبهشت ماه امسال نسبت به یک اعتصاب موفقیت آمیز زدند. کارگران که

از اول تا هفتم تیرماه هرسال در ایران از سوی جمهوری اسلامی «هفته عدالت» نامگذاری شده است که در حقیقت هفته تجلیل از قوه قضائیه است. در طی این هفته مسئولین قوه قضائیه با سخنرانی و گرد همایی، گزارش اقدامات خود را به اطلاع می رسانند. امسال نخستین سال تصدی آیت اله شیخ محمد یزدی بر قوه قضائیه کشور بود. لذا از سوی او مصاحبه و سخنرانی های بسیار انجام گرفت. این مسئله فرصتی پیش آورد تا بیشتر تغییر و تحولات قوه قضائیه و ریاست آن را بشناسیم.

هنگامی که خمینی مرد و سید علی خامنه ای بعنوان جانشین او از سوی مجلس خبرگان انتخاب شد، خامنه ای آیت اله شیخ محمد یزدی را به ریاست قوه قضائیه برگمارد و مرسوی اردبیلی را برکنار کرد.

آیت اله شیخ محمد یزدی باتصدی این پست، حجت الاسلام ری شهری را بعنوان دادستان کل کشور قرار داد و موسوی خوئینی ها را کنار گذاشت. این تغییر و تحولات در قوه قضائیه در حقیقت توازن نیرو را در حاکمیت به سود جناح محافظه کاران افراطی و به زیان «جناح تند رو» تغییرداد.

آیت اله شیخ محمد یزدی که اردوچانیون محافظه کار و سنتی قم بود، اهل اصفهان است و در سالهای قبل از انقلاب با محافل در بار از جمله شخص میر اشرافی از عاملین کودتای ۲۸ مرداد روابط و سر و سر داشت و در جریان محاکمه میر اشرافی با اعمال نفوذ تلاش نمود از اعدام وی جلوگیری بعمل آورد. او که در باور های مذهبی-فقهی خویش بسیار محافظه کار است از جنبه برداشت های فقهی و گرایش های سیاسی همواره بطور جدی با آیت اله منتظری مخالف بود. او پیروز جدی فقه سنتی است و در قم مجله «نور علم» را با آیت اله آذری قمی انتشار

اخبار کوتاه ایران

گسترش گسست ازصفوف

حزب اله

چند گزارش رسیده از ایران حاکی از تحولات بالنسبه پر دامنه ای در میان بخشی از نیروهای حزب الهی است. بسیاری از بسیجیان از جبهه برگشته و حزب الهی های عادی بویژه پس از مرگ خمینی و بیحاصل بودن همه وعده وعید های رفسنجانی وزیر فشار واقعیات تکان دهنده موجود در زندگی مردم، از باور و تصورات ساده لوحانه خود دست شسته و به صفوف گسترده مخالفین رژیم آخونی روی می آورند.

بیزاری از حکومت اسلامی و مخالفت شدید بادخالته مذهب در نظام حکومتی و امور سیاسی ابراز علنی ناراضیاتی از اعمال ضد انسانی وزراندوزی و ریاکاری حکومت گران از بارزترین ویژگیهای این دگرگونی در بسیاری از گروههای

هنوز هم باور به شیطان!

سوئیس و فرودگاه SCHONEFELD واقع در برلن شرقی برای عملیات وارد اطریش شده و در هتل های نزدیک به محل حادثه اقامت گزیده بودند تا به شرط احتیاج دست به عملیات بزنند.

برنامه نشان داد که چگونه دولت اطریش در مقابل فشار دولت ایران با تروریستها جمهوری اسلامی همکاری کرده است و چگونه با سانسور اخبار، یکسال تمام از درز پیدا کردن بیشتر اخبار این توطئه در مطبوعات جلوگیری کرده است.

همچنین در مورد ترور دکتر کاظم رجوی نیز از همکاری پلیس سوئیس با تروریست ها پرده برداشته شد. پس از ترور آقای کاظم رجوی، پلیس هر گونه تماس همسر و فرزند ایشان را با خارج قذف نمود. پسر آقای رجوی شبانه با پاریس تماس می گیرد و پلیس سوئیس در مقابل پرسش علت جلوگیری از تماس خانواده با خارج راه، جلوگیری از بروز جنجال عنوان می کند.

در این برنامه با نشان دادن تصاویری از سفیر و دبیر سفارت جمهوری اسلامی در سوئیس بعنوان رهبران شبکه ترور در اروپا، بیان شد که

اخیراً در برنامه تلویزیونی برنامه دوم المان گوشه ای از فعالیت های تروریستی جمهوری اسلامی در خارج و نقش سفارت خانه های ایران بخصوص سوئیس و اطریش به نمایش گذاشته شد.

در این برنامه با اسناد و مدارک به اثبات رسید که تیر اندازی به سوی زنده یادن دکتر قاسملو، عبدالله قادری و فاضل رسولی ته از طرف کسانی که گویا از خارج وارد محل مذاکره شده بلکه دقیقاً از سوی مذاکره کنندگان انجام گرفته است، یعنی تروریستها کسانی جز هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی نبوده اند.

در این برنامه ضمن دو مصاحبه با نمایندگان وزارت داخله اطریش و نمایندگی پارلمانی فراکسیون سبزها در پارلمان اروپا گفته شد که تحت فشار مستقیم رژیم ایران، دولت اطریش، رحیمی، فرمانده تروریست، که بعنوان رهبری هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی با حزب دمکرات مذاکره می کرده و در جریان درگیری زخمی شده بود و در بیمارستان بسر می برده فردای آنروز با گارد محافظ به فرودگاه وین برده و روانه ایران کرده است و نفر دوم نیز که دستگیر شده بود به سفارت ایران تحویل داده است و شخص سوم هم که مفقود شده بود اکنون در ایران بسر می برد. و اکنون هر سه به سلامت در تهران هستند.

نمایندگی وزارت داخله گفت که شانزده نفر کماتو با پاسپورت دیپلماتیک و خدمت از طریق

از خنثی شدن این تفلایهای سرکوبگرانه، سرانجام خود شهردار تهران به محل آمده و پس از مذاکره با نمایندگان کارگران با خواست پرداخت یکماه حقوق و مزایای عید و برکناری مدیر عامل موافقت نموده و قول رسیدگی عاجل به دیگر خواستهای کارگران را داد.

شایان ذکر است که نقش فعال و سازمانگرا نه چند تن از کارگران زن در این اعتصاب بسیار چشمگیر بود.

«ارمغانی» دیگر

خرید لباس های دست دوم که بصورت بسته بندی شده موسوم به عدل به عنوان کمک های سازمان ملل متحد و بنگاه های خدمات اجتماعی اروپا به ایران ارسال می شود، در یکسال گذشته در بسیاری از محلات تهران و برخی شهرستانها گسترش وسیع و کم سابقه ای یافته است.

گسترش فزاینده مغازه های فروش لباس های دست دوم و استقبال وسیع و ناگزیر اکثریت مردم بویژه در محلات پر جمعیت از آنها، از جمله نمودارهای تشدید فقر و تنگدستی و سیاه روزی میلیونی مردم ایران طی سالهای اخیر است. هم اکنون علاوه بر صدها مغازه، در اکثر میادین و چهارراههای نواهی زحمتکش نشین تهران و برخی شهرستانها هر روزه دهها وانت بار و بساط فروش، به فروش لباسهای مستعمل و دست دوم به مردم محرومی که روی گنجینه کم نظیری از ثروت ملی و ذخایر طلای سیاه روزگار میگذرانند مشغولند.

سفارت جمهوری اسلامی در سوئیس یکی از مراکز عمده شبکه تروریستی جمهوری اسلامی در اروپا است. و دولت سوئیس بنا بر منافع اقتصادی، ملاحظه رژیم جمهوری اسلامی را می کند.

در این برنامه به همکاری و سکوت دو دولت اطریش و سوئیس در مقابل اقدامات تروریستی جمهوری اسلامی انتقاد شد.

همکاری دو دولت، مؤید این نظر است که حامی تروریستها و عامل فشار به دولت های سوئیس و اطریش، نه یک گروه یا جناح در جمهوری اسلامی بلکه، دولت جمهوری اسلامی است.

روزنامه اطلاعات اخیراً با تیتیر درشت خیر توافق اقتصادی به حجم ۴ میلیارد دلار بین ایران و اطریش را اعلام کرد.

اما باید دانست طرف اصلی مذاکره با حزب دمکرات کردستان کسی جز شخص رفسنجانی نبوده است و هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی در حقیقت نماینده های وی می باشند و شبکه سفارت خانه های ایران در خارج که مستقیماً زیر نظر وزارت امور خارجه قرار دارد یکی از ابعاد فعالیتش سازماندهی فعالیت های تروریستی در خارج از کشور است.

توضیحی بر توضیح کوتاه نشریه «فدائی»

فروملبندیهایی چون «احتمال ائتلاف بزرگ...» و یا «انتظار نشریه واحد...» استفاده نموده است. بنابراین میتوان دریافت که من از جمله بانترجه «به سطح کنونی گفتگوهای جاری» در سخنرانی لندن خود روح احتمالات و امکانات را منعکس نموده ام و از ایجاد «خوشبختی ناموجه» نمی توانم سخنی در میان باشد.

در عین حال باید اضافه کنم که نشست اخیر فرانکفورت با شرکت شخصیت های منفرد چپ و نمایندگان سازمانهای فوق الذکر- منهای نماینده سازمان فدائیان خلق ایران- خود گام عملی دیگری در جهت هدف ذکر شده و ارتقاء سطح همکاریها بوده و به نتایج امیدبخش معینی نیز دست یافت. سرانجام نیز برای هیچکدام از نمایندگان شرکت کننده در این نشست روشن نشد که چرا نماینده سازمان فدائیان خلق ایران علیرغم توافقات قبلی، در این نشست غایب بود. شاید بتوان آن «خوشبختی ناموجهی» را که نشریه فدائی از آن یاد کرده است به نوعی تأیید کرد، البته متأسفانه باید گفت که این خوشبختی از آن ماست که به توافقات و قرارهای تعیین شده باور کرده بودیم.

اگر نشریه «فدائی» به عرض ایرادات یاد شده، حداقل به نماینده سازمان فدائیان خلق ایران که در جلسه سخنرانی لندن شرکت داشت، مراجعه می نمود، برایش جای گله ای باقی نمی ماند. رفقای فدائی بهتر است بجای وارد آوردن ایراداتی از این دست، برای دوستداران نزدیکی و اتحاد نیروهای چپ توضیح دهند که چرا علیرغم

پایین بودن «سطح کنونی گفتگوهای جاری» و وجود «اختلافات» در راه دستیابی به توافق نیروها، آنجا که عملاً می توانند با شرکت فعال خود در نشستها و گفتگوها به حل اختلافات و ارتقاء سطح مذاکرات کمکی جدی کنند، زیر قول خود می زنند و خودراکنار می کشند. به گفته رومن رولان: «بگذار تا سخنت عمل باشد».

«فدائی»، نشریه سازمان فدائیان خلق ایران، در شماره ۶۴ خود در نوشته کوتاهی تحت عنوان «توضیحی کوتاه پیرامون سخنرانی آقای فرهاد فرچاد» با استناد به جملاتی از متن بسیار خلاصه شده سخنرانی من در لندن - منتشره در کیهان لندن - گله گذاری نموده است که چرا با توجه به «مقدماتی بودن مباحث» میان سازمانهای چپ و «اختلافات موجود» در راه دستیابی به توافق میان این سازمانها، از طرف من موضوع «احتمال ائتلاف نیروهای چپ» و «انتظار نشریه واحد» از این نیروها مطرح شده است. نشریه «فدائی» سپس با توجه به «سطح کنونی گفتگو های جاری» چنین اظهاراتی را عاملی برای ایجاد «خوشبختی ناموجه» در جنبش تلقی نموده است.

بدراً باید یادآور شوم که من در سخنرانی خود در لندن، در چارچوب سیاست عمومی حزب دمکراتیک مردم ایران، از ضرورت اتحاد نیروهای ملی و دمکرات ایران بطور اعم و نزدیکی و وحدت نیروهای چپ برای شرکت در ائتلاف های بزرگ، بطور اخص و مبسوط سخن راندم و از جمله مذاکرات و فعالیت های مشترک چهار گروه چپ یعنی: حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثوریست)، سازمان فدائیان خلق ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران و همچنین گفتگوهای را که در حاشیه گنگره دوم حزب ما میان نمایندگان گروههای یاد شده و شخصیت های منفرد چپ صورت پذیرفته است، بعنوان طلیمه ای امید بخش و گام عملی اولیه ای در راه دستیابی به ائتلاف بزرگ نیروهای چپ مطرح نمودم. از آنجا که این سخنرانی بروی نوار ضبط نشده است، خبرنگار نشریه کیهان لندن دریافت های خود را از مضمون آن و بشکل بسیار فشرده ای در این نشریه منعکس نموده است و از جمله با نقل به معنی و با احتیاط از

هیچ حکومتی اگر سرنگونش نکنند،

سرنگون نمی شود!

در شماره گذشته نشریه «راه آزادی»، مقاله ای تحت عنوان «سرنگونی رژیم هم استراتژی و هم تاکتیک؟!» با امضاء ف. آزاد درج شده است. مسائل مطروحه در مقاله مزبور، موا برآن داشت تادرباره آن، نکاتی رایادآوری کنم. ولی قبل از وارد شدن به بحث درباره روح وایده اصلی حاکم برمقاله، بجا میدانم به «پیش درآمد» آن اشاره کنم.

در مقدمه مقاله به درستی به کارنامه خونین و سیاه رژیم که کمترین عقب نشینی آن و باز شدن فضای سیاسی با انفجار خشم مردم و ناپودی رژیم همراه خواهد بود و «برقراری دموکراسی سیاسی در ایران، تنها با فروپاشی و یاسرنگونی رژیم جمهوری اسلامی امکان پذیر است، چراکه این رژیم از ریشه با آزادی، حق حاکمیت مردم و حقوق بشر درتعارض است.» اشاره شده است. منتها، نویسنده در ادامه نوشته اش نتایج بکلی وارونه ای ازاین «مقدمه» گرفته و چنین پیدا است جملات فوق تنها برای «تزیین» مقاله بکار رفته است! ثقل مقاله در مخالفت آشکار و صریح با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است.

۱ - نفی و طرد شعار سرنگونی رژیم

رفیق ف. آزاد برای توجیه نفی و طرد شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به رژیم های توتالیتر که «تحت شرایط مشخص و بویژه تغییر تناسب قوا، در سیاست خود تغییراتی وارد نموده اند» اشاره کرده سپس نتیجه میگیرد: «در همین حکومت اسلامی اگر در شرایط مشخص و تناسب قوای آنروز، دولت بازرگان و یا رئیس جمهور بنی صدر ممکن بوده است، پس منتفی دانستن امکان عقب نشینی رژیم در مقابل بخشی از نیروهای حکومتی و یا اپوزیسیون لیبرال و میانه رو تحت فشار مبارزه مردم و اپوزیسیون در جهت پاسخ دادن به الزامات بازسازی و صنعتی کردن کشور امری نادرست است.»

رفیق ف. آزاد در این نتیجه گیری نکته ظریفی را نادیده گرفته است و آن این نکته است که، اولاً روحانیت یعنی همین حاکمیت فعلی در پس از انقلاب، قدرت سیاسی رادرائتلاف موقت با بورژوازی لیبرال بدست گرفت، لذا بازی «دن مهار شده بازرگان و بنی صدر در اوایل انقلاب در قدرت دولتی کاملاً طبیعی و «ممکن» بود؛ ثانیاً، همین بازرگان و بنی صدر در مجموع تاموقعیکه در سرکار بودند، در خدمت نظام جمهوری اسلامی و معماران آن بودند.

مسئله دیگری که رفیق ف. آزاد بطور نه چندان سربسته اشاره میکند این است که پاسخ به الزامات باز سازی و صنعتی کردن کشور، رژیم حاکم را در موقعیت شکننده قرار خواهد داد و مجبور به عقب نشینی «در مقابل بخشی از نیروهای حکومتی و یا اپوزیسیون لیبرال» خواهد شد.

پاسخ به الزامات بازسازی و صنعتی کردن

مردم میهن ما و نیروهای سیاسی چپ و مردمی، مترقی و دمکرات بایستی همین تعادل و ثبات و آرامش را به نفع دموکراسی و آزادی و تعادل و ثبات و آرامش واقعی، در هم شکنند. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی بزرگترین تلاطمات را در حیات سیاسی - اجتماعی به دنبال خواهد داشت و تعادل و ثبات و آرامش رژیم جمهوری اسلامی را به شدت بهم خواهد زد و طرحی نو در خواهد انداخت.

اما مسئله اینجاست که رفیق ف. آزاد اساساً با «طرح نو» موافق نیست. او معتقد است برای سرنگونی رژیم اسلامی ولایت فقیهی «زمینه های» لازم فراهم نیست، نخست باید «زمینه های برقراری دموکراسی و حاکمیت مردم» فراهم شود و بعد - اگر لازم تشخیص داده شد - شعار سرنگونی مطرح گردد. وی صراحتاً اعلام می کند که در شرایط حاضر بخاطر اینکه «زمینه های تحول» آماده نیست و اگر رژیم سرنگون شود «دور باطل استبداد - سرنگونی - کسب قدرت و استقرار دیکتاتوری بعدی» رخ خواهد داد و «جامه مدنی» شانس و امکان برای شکل گیری نخواهد داشت، پس بایستی از شعار سرنگونی چشم پوشید و به «تحول تدریجی» رژیم دل بست! «زمینه های» که رفیق بر روی آنها تاکید مشدد میکند عبارت است از «دگرگونی تدریجی در صف بندی سیاسی - اجتماعی جامعه و تحولات فرهنگی آن.» و اگر بخواهیم این «زمینه ها» رابه زبان فارسی روشن و سلیس ترجمه کنیم یعنی مردم عقب مانده و بی فرهنگ هستند و هنوز برای تعیین سرنوشت خودشان و استقرار دموکراسی صلاحیت و شایستگی ندارند، و لازم است اول «اپوزیسیون دمکرات» رفیق ف. آزاد شکل بگیرد تا بعداً مردم برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری دموکراسی صلاحیت و شایستگی پیدا کنند!!

رفیق ف. آزاد سعی میکند «سرنگونی» را «شکل ویژه ای از مبارزه» قلمداد کند که طرفداران آن به «هرچه بدتر بهتر و هرچه خونین تر انقلابی تر» گرایش دارند. واقعیت این است که نه تنها هیچ نیروی جدی سیاسی بلکه حتی عقب مانده ترین و «غار نشین» ترین گروه های سیاسی نیز دیگر اینچنین فکر نمی کنند، اولاً و ثانیاً مفهوم سرنگونی به معنی تغییر و تحول کیفی و بنیادی در یک رژیم و نظام مفروض است، در حالیکه اشکال و شیوه های مبارزاتی نحوه دستیابی به سرنگونی است که در تحلیل نهائی به نوبت عمومی و کلی تقسیم میشوند: مبارزه مسالمت آمیز یا غیر قهرآمیز و مبارزه قهرآمیز. خود این اشکال مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز مبارزه بسیار متنوع و گوناگون است. البته همه این اشکال مبارزاتی راهم ما در انقلاب ایران (سرنگونی رژیم شاه) به چشم شاهد بودیم و اگر انقلاب ایران شامل مرور زمان گشته و فراموشی ببار آورده، انقلابات و دگرگونی های بنیادی

کشور نه تنها به ضرورت رژیم نیست و با موجودیت آن تضاد ندارد، بلکه انطباق با منطق سرمایه داری تنها راه نجات رژیم جمهوری اسلامی است. رهبران جمهوری اسلامی برای برون رفت از بحران ژرف و دامنه دار اقتصادی اجتماعی حتماً عقب نشینی هایی در درجه اول در مقابل بورژوازی لیبرال مذهبی خواهند کرد و نخست همکاری هایی در حوزه اقتصاد و بازسازی و صنعتی کردن خواهند داشت. ولی از لحاظ سیاسی فعلاً به «مصلحت نظام» نیست تا اپوزیسیون لیبرال مذهبی را در قدرت دولتی شریک گردانند. و اگر «مصلحت نظام» ایجاب کند و سران رژیم «اپوزیسیون لیبرال و میانه رو» را در قدرت دولتی نیز بازی دهند مطلقاً به معنای فراهم آمدن شرایط برای آزادی و دموکراسی نیست. همه این نوع «اپوزیسیون» ها در حفظ نظام جمهوری اسلامی ذینفع اند. پس در این صورت پرسیدنی است که آیا این «تغییرات» در سیاست رژیم - اگر اتفاق بیفتد - می تواند اپوزیسیون چپ و مترقی و دمکرات را از سرنگونی رژیم منصرف کند؟

رفیق ف. آزاد برای تحریف و مسخ شعار سرنگونی به تشبیهات ناموفقی دست میزند و استدلال های عجیب و غریب میکند: «طرح شعار سرنگونی، بر اعتقاد نسبت به امکان و احتمال سرنگونی رژیم در آتیبه نزدیک متکی بوده و هست، این سیاست در جهت برهم زدن تعادل، ثبات و آرامش نسبی حیات سیاسی - اجتماعی حرکت میکند.» در قسمت اول جمله، رفیق ف. آزاد تمامی آنهایی را که به شعار سرنگونی پایبند و معتقدند متهم میکند که گویا تحلیل همه اینها این است که رژیم در آتیبه نزدیک سرنگون خواهد شد و نمونه ای هم که ذکر میکند «تروهای مجاهدین» و «فعالیت های کودتایی امرای ارتش و طرفداران سلطنت» است!! واقعیت این است که این نوع برخورد کردن با شعار سرنگونی، لوٹ کردن آن است. «تروهای مجاهدین» و «فعالیت های کودتایی سلطنت طلبان» هیچ ربطی به مضمون واقعی سرنگونی رژیم ندارد. زیرا هردو این نیروها در تقابل با دموکراسی اند و از به میدان آمدن توده های مردم برای حق حاکمیت بر سرنوشت خودشان وحشت دارند و می خواهند جابجائی قدرت سیاسی، بدون حضور و شرکت مردم و از بالای سر اینها انجام گیرد.

اما در قسمت دوم جمله، رفیق ف. آزاد - برای برگشت ناپذیر کردن نفی شعار سرنگونی، به دفاع از تعادل و ثبات و آرامش نسبی حیات سیاسی - اجتماعی (جمهوری اسلامی) برمی خیزد. باید از رفیق محترم پرسید که منظورش از تعادل و ثبات و آرامش در نظام جمهوری اسلامی چیست و کدام است؟ در ایران امروز، تعادل و ثبات و آرامش عملاً تنها برای حکام جمهوری اسلامی و پیروان آنها وجود دارد و اکثریت مردم تماماً از آن بی نصیب اند.

حزب توده و اکثریت، که در پس انقلاب، حمایت صادقانه وی ریا و تابه آخر از رژیم اسلامی کردند و حتی فراتر از این درسکوب دمکراسی و آزادی همسو و هم آوا بارژیم بودند؛ چه بر سرشان آمد؟!

به گمانم رفیق ف. آزاد درباره عمق مطلبی که به قلم آورده، تأمل و تعمق کافی نکرده است؛ به نظر رفیق کدام اقدام اپوزیسیون بهانه دست رژیم داده است که نیمی از جامعه ایران - زنان - را اینچنین وحشیانه مورد سرکوب قرار داده؛ ویا عملکرد کدام نیروی سیاسی سبب گردید که جنگ هشت ساله خانمان برانداز وی حاصل ایران و عراق این همه جنایت و خرابی و ویرانی بیافریند و یا کدام سازمان دستاویز دست رژیم داد که یورش وحشیانه ای به کردستان آغاز نماید که تابه امروز ادامه یابد و یا کدام گروه و حزب و سازمان باعث شده است که اتحاد مردم ایران کوچک تربیت احساس امنیتی نداشت باشند و جان و مال و ناموسشان هر لحظه در خطر دستبرد رژیم اسلامی قرار بگیرد.

۲- تحریف نظر شورای مرکزی

نویسنده مقاله به دنبال «استدلال» های مختلف در توجیه رد و نفی شعار سرنگونی و ارزیابی های «واقعیتان» از رژیم جمهوری اسلامی و نقش «اپوزیسیون عاقل» اعلام میدارد: «پلنوم شورای مرکزی حزب ما در چنین راستا و با چنین برداشتی همه نیروهای اپوزیسیون را به پشتیبانی و برپائی کارزار تبلیغاتی در دفاع از حرکت جسورانه ۹۰ نفر از شخصیت‌های ملی در ایران برای اعاده حق حاکمیت مردم دعوت کرد.»

لازم است در همینجا صراحت داده شود که همه اعضای شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران، آنگونه که رفیق ف. آزاد مدعی است - در چنان «راستا» نیستند و با چنان «برداشتی» مخالفند. رفیق نظر شخصی خود را بنام شورای مرکزی حزب بیان کرده است. درست است که پلنوم شورای مرکزی از اقدام ۹۰ نفره حمایت کرده ولی این حمایت مطلقاً در جهت رفیق در مقاله اش عنوان کرده نبوده است.

۴ - «دمکراسی» هم شعار ایجابی و هم شعار سلبی؟!

همانگونه که در فوق اشاره کردم رفیق ف. آزاد، طرح شعار سرنگونی را نادرست میدانم و معتقد است که نباید محتوای شعارهای ما نفی کننده جمهوری اسلامی باشد!! توجه کنید: «آنچه خواست و شعار استراتژیک اثباتی ماست «دمکراسی» است که در شرایط کنونی در چارچوب یک جمهوری لائیک و دمکراتیک قابل تصور است. به اعتقاد ما این هدف و شعار چنانچه مناسبی برای شعارهای استراتژیک نفی کننده است که محتوای آنها صرفاً نفی جمهوری اسلامی می باشد و...»

درست است که دمکراسی و آزادی یکی از شعارهای اصلی اثباتی ماست ولی قصد نویسنده از پیش کشیدن این شعار بدین شکل و با چنین استدلالی، همانگونه که پیداست زیر گرفت و نفی شعار سرنگونی است. منطقی است که ابتدا جنبه سلبی یک مسئله یا پدیده طرح گردد و پس از آن جنبه ایجابی آن. اما در نوشته رفیق ف. آزاد،

شعارهای اصلی و استراتژیک ابتدا به ساکن طرح نمی گردد و از آسمان نیز نازل نمی شود، بلکه آنها از ماهیت و عملکرد و مسیر حرکت عمومی رژیم ها استخراج میشوند و شعارهای روز و تاکتیک ها، با توجه به گرایش عمده و عمومی سیاسی توده های مردم و در راستای شعار استراتژیک و اساساً در خدمت و در تبعیت آن است. لذا طرح و یا طرح یک شعار استراتژیک نمی تواند به دلیل ضعف این یا آن بخش اپوزیسیون انجام گیرد.

خوشبختانه یا متأسفانه اقدامات و شعارهای توده های مردم علیه جمهوری اسلامی از حیثه اختیار و اراده ما خارج است و مستقل از ما جریان دارد.

۲ - تأثیر سیاست اپوزیسیون در سیاست گذاری رژیم

رفیق ف. آزاد درباره سرکوب ها و وحشیگری های بی مثال رژیم نسبت به اتحاد مردم و اعضای و هواداران سازمانهای سیاسی می نویسد: «اگرچه سیاست سرکوب و ترور زائیده ساختار و تفکر ضد دمکراتیک و ضد بشری حاکمیت اسلامی است، ولی بدون دستاویز جدی در توجیه چنین سیاستی، رژیم در هر شرایطی قادر به اعمال وحشیانه و افسار گسیخته همین سیاست در دراز مدت نیست» زیرا «حکومت اسلامی با ادعای انقلابی و مردمی بودن، هنوز بخش قابل ملاحظه ای از انسانهای طرفدار ایدئولوژی اسلامی را در حیثه نفوذ دارد...» و بعد برای نمونه به قتل عام زندانیان سیاسی اشاره میکند و مدعی میشود که حمله مجاهدین پس از آتش بس، این دستاویز را به رژیم داد تا در افکار عمومی اعدای ما را اسرای این حمله قلمداد کند. و بلاخره رفیق پس از کلی صغری و کبری چیدن، همه کاسه کوزه هارا سر اپوزیسیون می شکند: «نباید فکر کرد که رژیم فقط و فقط به زور سرنگونیه بر مردم سوار است و سیاست اپوزیسیون هیچ تأثیری در حاکمیت و سیاست گذاری آن ندارد.»

از لحاظ اصولی نمی توان یکی منکر تأثیر سیاست اپوزیسیون ها در سیاست گذاری های رژیم های مختلف، حتی رژیم های استبدادی شد. ولی رژیم جمهوری اسلامی یک حکومت استبدادی معمولی نیست. رژیم جمهوری اسلامی مبتنی و قائم بر اصل ولایت فقیه است، اصلی که خردترین حق حاکمیت مردم بر سرنوشته خویش را رسماً و قانوناً نفی میکند. هر کس ادعا کند که سیاست اپوزیسیون کوچکترین بهانه و یا دستاویزی برای سرکوبگری رژیم اسلامی داده و یا در این وحشیگری های تمام عیار و لجام گسیخته تأثیر و نقش داشته، در حقیقت یا ماهیت ارتجاعی - استبدادی رژیم را نشان داده و از پیازده سال حاکمیت بربرمنشانه مطلق رژیم جمهوری اسلامی هیچ پند نگرفته و یا هنوز دچار توهم نسبت به رژیم است!

اپوزیسیون قابل پذیرش برای رژیم مساوی است با مدافع قاطع نظام ولایت فقیه به اضافه مسلمان شیعه اثنی عشری باب طبع حکام جمهوری اسلامی. تازه قابل تحمل بودن در همین محدوده نیز جای بحث دارد! مگر بازرگان، شریعتمداری، بنی صدر و منتظری کدام سیاست «ماجر اجویانه» را در پیش گرفتند که به چنین عقوبت سنگینی گرفتار شدند. مگر همین

در کشورهای اروپای شرقی و برخی دیگر از کشورها که در یکسال گذشته رخ داده و رژیم هایشان سرنگون شده اند، باز به قانونمندیهای عمومی و تفاوت روشن و مشخص سرنگونی و اشکال و شیوه های مبارزاتی صحه گذاشته و نشان داده که سرنگونی، شکل ویژه ای از مبارزه نیست.

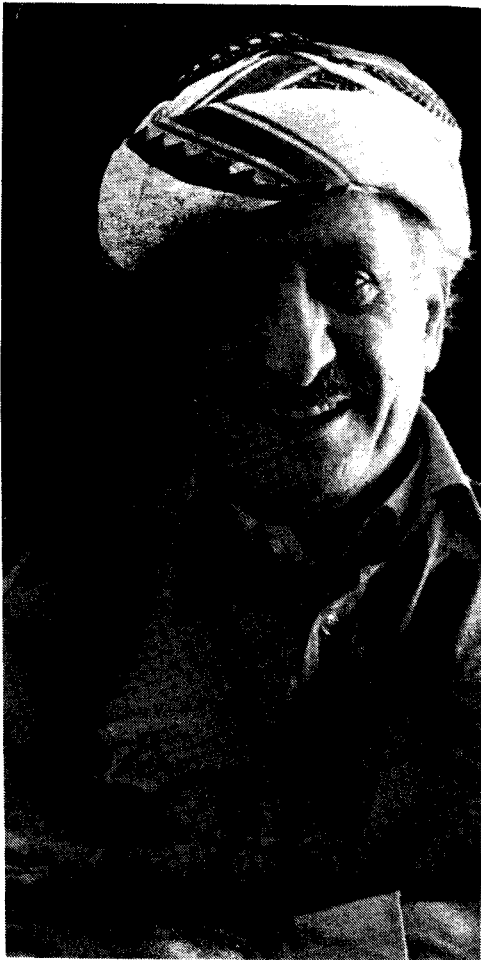
رفیق ف. آزاد برای مخالفت ریشه ای با سرنگونی رژیم اسلامی، تنها به «سرنگونی مساوی است با شیوه مبارزه» بسنده نمی کند، بلکه خوانندگان مقاله خود را به «ارتباط شکل چگونگی مبارزه برای گرفتن قدرت با مقام و نقش حاکمیت مردم پس از جابجائی قدرت» توجه هم میدهد! من نیز توجه رفیق را به این نکته بدیهی جلب می کنم که یک طرف انتخاب اشکال مبارزه توده های مردم و نیروهای سیاسی هستند ولی وزن اصلی و طرف مهم و تعیین کننده از آن رژیم است که اشکال مبارزه را به مبارزان راه آزادی تمویل میکند. در این رابطه مبانی نظری و سیاسی حزب با صراحت اعلام میکند: «رژیم مبتنی بر دین سالاری و حاکمیت مطلق ولایت فقیه، چون هر نظام ایدئولوژیک برای تمویل خود بر جامعه ایران، راه جبر و سرکوب همه دگراندیشان و شکنجه و کشتار و حتی قتل عام مخالفان را در پیش گرفته و آزادی های سیاسی و هنری را از مردم و نیروهای سیاسی سلب و دمکراسی را پایمال کرده است. تا چنین است، و در شرایطی که هیچگونه امکان رفوم و اصلاحات سیاسی و اجتماعی فراهم نیست، چنین رژیمی را نمی توان با استفاده از موازین دمکراتیک نامرچوب و پاتکیه بر آراء مردم، که امکان ابراز آزادانه آن را ندارند، تغییر داد.» توده های مردم و سازمانهای چپ، مترقی و دمکرات چه در ایران و چه در دیگر نقاط جهان پیوسته تلاششان بر این بوده که برای تغییر نظامات ارتجاعی - استبدادی از شیوه های مسالمت آمیز سود جویند ولی مثل همیشه این خودکامگان و حاکمیت های ضد مردمی بوده اند که شیوه و اشکال خشن مبارزاتی را بر مردم تحمیل کرده اند.

رفیق ف. آزاد که پیشاپیش تصمیمش را گرفته است که به هر ترتیب شده یا شعار سرنگونی مخالفت کرده آنرا رد کند، خوانندگان مقاله اش را از سرنگونی رژیم می ترساند: «ما بر این اعتقادیم که امروز به فرض ایجاد شرایط استثنائی و سرنگونی رژیم، به پیروزی هر یک از دو آلترناتیو سلطنت طلبان یا مجاهدین، یا یک دیکتاتوری نظامی یا شبه نظامی دیگر مالملاً حمام خون در کشور همراه خواهد بود.» اما جالب اینجاست که چند سطر بالاتر رفیق صراحتاً نوشته است: «اگرچه سلطنت طلبان و مجاهدین به عنوان دو آلترناتیو احتمالی در افق سرنگونی رژیم مطرح بوده اند، اما به دلیل ارزیابی غلط از تناسب قوا و به جایی نبرده اند.»

تماشائی اینجاست رفیق که برای نفی و طرد شعار سرنگونی - همانگونه که فوقاً اشاره رفت - کلی فاکت آورده و استدلال کرده، ناگهان اعلام میکند: «طرح شعار استراتژیک (سرنگونی رژیم) عمدتاً به دلیل ضعف اپوزیسیون دمکرات نادرست است.» از این حکم این نتیجه حاصل می شود که فرحاً اگر «اپوزیسیون دمکرات» قوی می بود شعار سرنگونی اشکال نداشت!!

انسان شیفته دمکراسی و گوردستان

بسیار گل که از کف من برده است باد
اما من غمین گل‌های یاد کسی را
پرپر نمی کنم
من مرگ هیچ عزیزی را
باور نمی کنم



«شخصیت رحمان ترکیبی کم نظیر از شناخت، آگاهی، تحمل دربرخورد با دشمن وفادار کینه بود. او در میان رهبران جهان سوم یکتا بود. من جای خالی او را بخوبی حس می کنم.» برنارد کوشنر وزیر اقدامات انسانی کابینه فرانسه که پیش از ۲۵ سال با دکتر قاسملو آشنائی داشت، با چنین سخنانی به تجلیل از شخصیت وی می پردازد. در مراسم بزرگداشت دکتر قاسملو در دانشگاه سرین پاریس همه شرکت کنندگان خارجی از کرد تا امریکائی و اروپائی همینگونه از وی یاد کردند. خود برنارد کوشنر یکسال پیش در پی ترور چنانیکاران کاک قاسملو در لوموند نوشته بود: «کسانی که قاسملورا می شناختند، هیچگاه از این مرگ تسلی نخواهند یافت. متأسفانه آنها همیشه بهترین ها را می کشند.»

فردا چه کسی از مردم کردستان دفاع خواهد کرد... قاسملو، انقلابی دمکرات و چریک انسان می گفت: «کسی به مسائل کردها توجه نمی کند، برای آنکه آنها گروگان نمی گیرند.»

معاون پزشکان جهان « از قاسملو بعنوان انسان شیفته دمکراسی و مردمش نام می برد و افسوس می خورد که قاسملو امروز زنده نیست تا پیشرفت چشم آسای دمکراسی در سطح جهان در یکسال گذشته را ببیند. او از خاطراتش با کاک رحمان تعریف می کند: «دراوج درگیری های کردستان وزمانی که جنگ ایران و عراق هم باشد ادامه داشت با دکتر در کوهستانهای کردستان شاهد این حوادث تراژیک و بمباران ها بودیم. در این سال دکتر به من می گفت: آنها که می ترسند همواره می میرند اما کسانی که نمی ترسند فقط یکبار می میرند.»

شخصیت امریکائی که برای شرکت در مراسم به پاریس آمده است می گوید: «من دکتر قاسملو را در سال ۱۹۷۲ در آمستردام دیدم و تسلط، برخورد و معقول و شناخت او مرا حیرت زده کرد.»

همکاران دکتر قاسملو در دانشگاه پراک، نماینده ای به مراسم فرستاده اند تا از احترام ویژه آنها نسبت به دکتر قاسملو سخن گوید. او تعریف می کند که چگونه دکتر قاسملو بخاطر شناخت و تسلط بر مسائل تاریخی و سیاسی روز از اعتبار فراوان در بین همکارانش برخوردار بود. مارک کراوتز در روزنامه لیبراسیون درباره شخصیت دکتر قاسملو می نویسد: «او از هر نظر یک شخصیت استثنائی بود. او از یکسورهیبریکی از قدیمی ترین جنبش های مسلح برای آزادی ملی بود که دارای محبوبیت فراوانی در میان مردمش بود و در سطح بین المللی از اعتبار فراوانی برخوردار بود. نظیر او را بندرت می توان یافت. او یکتا بود. او توانسته بود مبارزه خلقی به قدرت هزاره هارا با ارزش های جهانی مانند دمکراسی و آزادی و باز بودن بسوی دنیای خارج رادرهم آمیزد. او نژادفکار عمومی مردم جهان کمتر شناخته شده بود.»

صدای سحر انگیز موسیقی شوان در سالن لویی میارد، مرثیه ای برای دکتر قاسملوست، برای مردم کردست و برای همه ما ایرانی ها. برای اینکه باور کنیم دکتر در میان مانیتست. برای اینکه به حرف های گذشته فکر کنیم: «دیگر چه کسی از کردها دفاع خواهد کرد.» آنها دیگر جز کوهستانهای خرد هیچ یاری ندارند. کسی نگوید که کرد مرده است! کرد همیشه زنده است!

دکتر قاسملو در یک نگاه
دکتر قاسملو در اول دی ماه ۱۳۰۹ در ارومیه متولد شد. وی پس از تحصیلات ابتدائی متوسطه، تحصیلات عالی خود را در پراک به پایان برد. او از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۶ استاد اقتصاد در دانشگاه پراک و از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۸ در دانشگاه پاریس به کار مشغول بود. دکتر قاسملو در پی حوادث ۱۹۶۸ پراک و بخاطر دفاع از دینچک در برابر هجوم ارتش سرخ از حزب توده ایران اخراج شد.
دکتر قاسملو در سال ۱۳۴۸ بدرخواست پارزانی که از تبعید در شوروی به عراق بازگشته بود، به این کشور رفت، ولی یکسال بعد مجبور شده کردستان را ترک کند. کاک رحمان طی سالهای ۱۳۴۶-۱۳۴۹ در سازماندهی مردم کردستان فعالانه شرکت کرد. در پی قرارداد ۱۳۴۹ میان دولت عراق و پارزانی، شرایط مساعدی برای فعالیت های حزب دمکرات کردستان ایران فراهم شد. دکتر قاسملو از هنگام سومین کنگره حزب در سال ۱۳۵۲ تا زمان مرگ دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران بود.
دکتر قاسملو در سال ۱۳۵۸ در انتخابات مجلس خبرگان برای تدوین قانون اساسی برای بسیار بالائی بعنوان نماینده مردم انتخاب شد ولی هیچگاه بدلیل امنیتی و ضدیت رژیم با جنبش مردم کردستان نتوانست در مجلس حضور یابد.

سقط جنین قتل نیست!

هند و نفیض گوئی آقای

رفسنجانی در مورد زنان!

رفسنجانی هنگامی که در تدارک بود تا پست ریاست جمهوری را بعهده بگیرد ژست های گوناگونی می گرفت، تا خود را به شهر وندان ایران نزدیک و حمایت آنها را جلب کند. یکی از این ژست ها موضوع حمایت وی از زنان بود.

رفسنجانی در يك مصاحبه در دانشگاه تهران گفت: زنان می توانند با کت و دامن بیرون بیایند. در مصاحبه مطبوعاتی دیگری که خیر نگاران خارجی هم شرکت داشتند از يك خبرنگار زن خارجی که چادر سر کرده بود پرسید، چرا ایشان چادر سر کرده است، می توانست به يك روسری پسنده کند.

البته این ژست ها در بسیاری از زنان امید هائی ایجاد کرد که شاید رفسنجانی می خواهد از فشار های فزاینده بر زنان بکاهد. اما گذشت یکسال از ریاست جمهوری او نشان داد که نه تنها از فشار ها کم نشده بلکه بیشتر نیز شده اند. منتهی رفسنجانی هنوز هم گاه و بیگاه چنین ژست هائی می گیرد... اخیراً در ملاقات با عده ای از زنان که در جمهوری اسلامی آنها راه‌خواهران!! می نامند، رفسنجانی بار دیگر به تعریف و تمجید ظاهری از زنان پرداخت، که: «زنان از پیشقراولان حرکت اسلامی در جامعه هستند».

اما معلوم نیست چرا يك وزیر ، مدیر کل، استاندارو یا حتی فرماندار در نولت ایشان از این «پیشقراولان» وجود ندارد، جز اینکه ایشان و دیگر مسئولین جمهوری اسلامی از حضور زن در زندگی اجتماعی ، تنها سپاهی لشکر بودن در تظاهرات و یا انتخابات ویا نماز جمعه را می فهمند. رفسنجانی در همین ملاقات در باره ورزش زنان می گوید: «برعریه ورزش» زنان می توانند در رشته هائی که منعی از نظر اسلام ندارد در رقابت در رقابت های جهانی حضور یابند، اگر رفسنجانی این رشته های ورزشی را نام می برد متوجه می شدید که هیچ رشته ای در صحنه بین المللی نیست که از نظر اسلام منعی نداشته باشد، البته جز تیر اندازی که حتماً زن شرکت کننده ایرانی بایستی با چادر وچاقچور پشت اسلحه قرار گیرد که انهم نتایجش معلوم است.

رفسنجانی بالاخره عمق نظریات ارتجاعی خود را در همین ملاقات نشان می دهد. او می گوید: «یکی از ضربیه هائی که متوجه خانم هست مستقیماً از طرف معدوی زنان بی بند وبار است که شاید کمتر از ۲ تا ۲ در صد جامعه را تشکیل می دهند و اکثریت جامعه این وضع را نمی پذیرند...» از دیدگاه رفسنجانی، بی بند وبار، زن یا نختری است که در گرمای تابستان نمی خواهد با روسری چادر، مانتو، شلوار و جوراب ضخیم بیرون بیاید. بی بند و بار کسی است که روسری خود را مقداری عقب زده و چند تار مویش پیدا شده است. اساساً واژه هائی شبیه این واژه ها (بی بند وبار) معلوم نیست چه معنا و مفهوم مشخصی دارد. البته در يك نظام فکری عقب مانده و واپسگرا، بجا مانده از قرون گذشته که نمی تواند و نمی خواهد حقوق انسانها را در نظر بگیرد و از نخالت در جزئی ترین مسائل شخصی انسانها که نحوه لباس پوشیدن است، احتراز کند کار برد زیادی پیدا خواهد کرد.

رفسنجانی می گوید ۲ تا ۲ در صد زنان با اصطلاح «بی بند وبار» هستند ، اما چطور جمهوری اسلامی با همه تلاش و امکانات نیروی انسانی و سر مایه، نمی تواند آنها را به تمکین واداره و به زیر چادر بکشد؟ سوالی است، اما واقعیت این است که اینها اکثریت شهروندان زن ایرانی هستند که امروز نیروی اصلی مبارزه با فرهنگ ارتجاعی و ضد بشری جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند.

بهار

Wir klagen an...

Tribunal gegen § 218



در سوی دیگر زنانی قرار دارند که به آرامی می میرند بی آنکه جرئت باز گوئی آنچه را که بر آنها گذشته داشته باشند. زنانی که در غیر بهداشتی ترین شرایط بدست دلاکان خانگی مورد سقط جنین قرار می گیرند و با تحمل رنج و عذاب فراوان، اگر شانس زنده ماندن داشته باشند، به بیماری هائی که سالها در خاموشی با آن دست به گریبانند دچار می شوند. بسیاری از زنان حتی امکان نستیابی به همین دلاکان خانگی را هم ندارند و خودشان اقدام به سقط جنین می کنند که عواقب آن روشن است.

داشتن و یا نداشتن فرزند مسئله ای است که فقط خود زنان باید در موردش تصمیم بگیرند. چه کسی اجازه دارد در شرایطی که بهداشت، درمان، مهد کودک ویا حتی غذای کافی برای کودکان وجود ندارد و درکانونی که آمادگی پذیرش و شرایط مناسب برای کودکان را ندارد به اجبار حکم زیست کودکی را صادر کند؟ چه کسی بهتر از زن که پرورنده کودک خود است می تواند و حق دارد تصمیم بگیرد که بچه ای به دنیا بیاورد و یا نه؟

در حکومت واپسگرایی اسلامی در ایران که پیش از این خانواده ها را برای افزایش سپاهیان اسلام تشویق به بچه دار شدن می کرد این روزها که افزایش جمعیت مشکلات جدی برای دولت ناتوانش ایجاد کرده است، موضوع را به شکل دیگری مطرح می کند و جلو گیری از حاملگی را تشویق می کند. همین حکومت سقط جنین را قتل می داند و برای ارتکاب آن به هر صورتی را جرمی عظیم میدانند. ولی همه می دانند که سقط جنین بشکل پنهان در ایران هم وجود دارد و مانند سایر نقاط دیگر دنیا این مسئله هم طبقاتی است. یعنی آنها که از امکان مالی خوبی پر خوردار هستند، این ویژگی را هم دارند که توسط پزشکان در مطب و یا بیمارستان مورد عمل قرارگیرند و آنها که توان مالی ندارند ناچارند گاه بهای جانشان را برای آن بپردازند.

به مسئله سقط جنین باید با دیدی باز و منطقی نگریست، بدور از هر گونه احساسی که نتیجه اش دنیائی است که در آن کودکان به آنچه که شایسته اش هستند دست نمی یابند و آزادی زن بعنوان انسانی که در مورد جسم خود تصمیم گیرنده است از او سلب می شود. دنیائی که در آن زنان و کودکان هر دو رنج می برند.

ناهیدکشاورز

مسئله پاراگراف ۲۱۸ این روزها در رسانه های گروهی آلمان انعکاس وسیعی یافته است. این پاراگراف علیه آزادی سقط جنین است و طبق آن کسی که سقط جنین کند به سه سال حبس و یا پرداخت جریمه نقدی محکوم می شود و در مواردی که این عمل سلامت جسمی زن حامله را به خطر اندازد محکومیت تا پنج سال خواهد بود. تنها در مواردی که سقط جنین طبق توصیه پزشک صورت بگیرد و از مدت بار داری ۲۲ هفته بیشتر نگذشته باشد شخص مجازات نمی شود.

کار زار اعتراض علیه این قانون توسط زنان مسئله ای نیست که مربوط به امروز باشد. مبارزه علیه پاراگراف ۲۱۸ تا به امروز یکی از اصلی ترین شاخه های مبارزات جنبش مستقل زنان در آلمان را تشکیل داده است. شهر های مختلف آلمان بارها و بارها شاهد اجتماعات ، میتینگ ها و راهپیمائی های چندین هزار نفری زنان و جمع آوری طومار های طویل علیه این پاراگراف بوده اند. آخرین تظاهرات بزرگ علیه این قانون در ۱۶ یونی امسال در بن و برلن شرقی صورت گرفت. در این تظاهرات زنان با فریاد های خشم آلود خود علیه این قانون صدای ناقوس های کلیساها را که در تائید آن بصدا درآمده بودند تحت الشعاع قرار دادند.

پس از تحولات اخیر در آلمان شرقی و مسئله اتحاد دو آلمان، این پاراگراف برآلمان شرقی هم سایه افکنده است. این قانون که در گذشته تنها شامل آلمان غربی می شد و سقط جنین در آلمان شرقی آزاد بود با اتحاد دو آلمان به شکل حادی برای زنان آلمان شرقی هم مطرح شده است.

مبارزه زنان آلمان برای حذف پاراگراف ۲۱۸ به سال ۱۹۷۱ بر می گردد. این سال شروع کار زار بزرگ برای آزادی سقط جنین و همزمان آغازی نو در جنبش زنان بود. در این زمان که ۴۸ گروه بر محور مبارزه علیه پاراگراف ۲۱۸ بوجودآمدند، تصمیم به تشکیل کنگره زنان در فرانکفورت گرفته شد که نقطه عطفی در جنبش زنان در آلمان بود.

از آنجا که مسئله زن يك مسئله جهانی است و دارای وجوه مشترك وعلل وخواستههای بنیادی یکسانی در تمام کشورهاست، مسئله مبارزه برای آزادی سقط جنین هم، مسئله خاص زنان آلمان نیست، مسئله همه زنان است و نمی توان و نباید به آسانی چشم بر آن بست و تحت تاثیر تبلیغات مذهبی و افکار واپس گرا قرار گرفت. طرح این مسئله در ایران با توجه به شرایط موجود زنان که در گیر مبارزه برای کسب ابتدائی ترین حقوق خود هستند ممکن است دور از ذهن بنظر برسد اما آیا باید به این بهانه آنرا نادیده گرفت؟

نگاهی از سر تعقیق به صفحات روزنامه های ایران نشان می دهد که مشکلات اقتصادی وحشتناکی که خانواده ها با آن دست به گریبانند عرصه را چنان به زنان تنگ کرده است که آمار خود کشی را در میان زنان بالا برده است. شرایطی که در آن زنان نمی توانند يك زندگی حداقل را برای فرزندانشان فراهم کنند. چرا که زنان در واقع امکان تصمیم گیری در مورد بچه دار شدن یا نشدن را ندارند.

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

زلزله و اپوزیسیون

زلزله فاجعه بار منجیل در خارج کشور و در محافل اپوزیسیون خارج بازتاب گسترده ای یافت و خود موجب پیدایش نوعی حرکت و جنبش برای کمک به زلزله زدگان شد. صرف نظر از اعلامیه های همدردی از سوی گروهها و احزاب مختلف، از سوی انجمن ها، محافل، هنرمندان و افراد جداگانه تلاشهای برای سازماندهی جمع آوری کمک صورت گرفت. اغلب محافل خارج کشور برای سازمانهای شناخته شده بین المللی نظیر صلیب سرخ، یونسکو و سایر نوایر سازمان ملل و امثال آنها کمک جمع آوری کردند و در این میان شوراها و ستاد های کمک نیز تشکیل شد و برنامه های رادیویی و تلویزیونی (در آمریکا) برای این امر تهیه و اجرا شد. در این هنگامه کمک، البته از سوی افراد و گروههای ناشناخته و یابدون مجوز اصولی نیز حسابهای متعددی برای کمک اعلام شد که نه دارندگان حسابها و نه چگونگی خرج مبالغ احتمالی جمع آوری شده روشن نبود. کنسرت برای زلزله زدگان، کار مجانی فلان آرایشگاه برای همیاری، جمع آوری پول در خیابانهای اروپا و آمریکا و غیره جلوه هائی از این حرکت بودند. در ضمن از سوی نماینده نهضت آزادی در آمریکا، يك حساب ارزی بنام علی اکبر معین فر درپاریس اعلام شد تا کمک های مالی ایرانیان از طریق نهضت آزادی در داخل توزیع شود.

برگروه ۹۰ نفره چه میگذرد؟

واکنش سریع و خشن رژیم نسبت به امضاءکنندگان نامه سرگشاده به رفسنجانی و وضعیت جدیدی را در طیف اپوزیسیون بوجود آورده است. این اقدام موجب داغ تر شدن بحث امکان عقب نشینی از درون رژیم و یا عدم امکان آن شده و طرفداران نظریه براندازی سریع و کامل رژیم را تقویت کرده است. در این مورد در همین صفحه به برخی مباحث در این مورد اشاره شده است. در هرحال دستگیری و ضرب و شتم امضاءکنندگان ادامه دارد، بطوریکه شایع است حال علی اردلان مسئول جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران خوب نیست و وی و سایر ۱۸ تن دستگیرشدگان زیر فشار و احتمالا شکنجه دستگاه امنیتی رژیم قرار دارند. طبق اطلاعات و اخباری که به خارج رسیده، به هیچیک از اعضای خانواده های دستگیر شدگان اجازه ملاقات داده نشده و گویا اغلب امضاء کنندگان از قبیل نامه هائی مبنی بر قلابی بودن اعتراف گیریهای احتمالی دستگاه شکنجه رژیم نوشته اند. وزارت کشور رژیم رسماً انحلال جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران را اعلام کرده و همین امر گواهی است بر یکی دیگر از دروغهای رژیم به فرستاده ویژه سازمان ملل که وعده داده بود بزودی لایحه ای در مورد فعالیت احزاب «قانونی» از جمله همین جمعیت تصویب خواهد شد. نهضت آزادی طی اعلامیه ای در مورد سرکوبهای اخیر مینویسد که رژیم با این اقدام خود آزمایش بزرگی را پس داد و نشان داد قادر به تحمل هیچ صدای مخالفی در چهارچوب

قانون اساسی نیست. شایع است که خود مهدی بازرگان بکلی از اوضاع ناامید است و اعزام نماینده نهضت آزادی به خارج خود گواهی است بر تحول در تاکتیک های نهضت آزادی در رابطه با اپوزیسیون خارج کشور.

سرکوب گروه ۹۰ نفره و مباحث بعدی ناشی از آن

چنانکه نکر شد واکنش رژیم علیه امضاءکنندگان نامه سرگشاده که پوشوح در جهت جلوگیری از نطفه بندی يك الترناتیو مملوسی برای مردم در متی بحران خفقان آور اقتصادی انجام شد، بحث عقب نشینی یا مقاومت خشن رژیم در محافل اپوزیسیون داغ تر کرد. از جمله ابوالحسن بنی صدر در مقاله ای در انقلاب اسلامی شماره ۲۲۱ تحت عنوان «الگری نیکارگونه؟» به دلائل متعددی مبنی بر نادرست بودن مقایسه عقب نشینی ساندنیست ها و رژیم ایران اشاره میکند و با شرح مبسوطی مینویسد که به دلائل زیر رژیم ایران گیتیاها تاب تحمل اندک آزادی رانمی آورد و لذا نمیتواند استقرار آزادیها را اجازه دهد: اول اینکه اینان برخلاف اورتگا به سازش ها و افتضاحات پنهان و آشکار با قدرتهای خارجی آلوده اند، دوم اینکه اورتگا جنگ دفاعی در پیش میبرد ولی اینان ۸ سال جنگ تعرضی و غیر قابل توجیه را پشت سر دارند، سوم اینکه اورتگا و رژیمش ماشین اعدام براه نینداختند و خود را در خون هزاران هزار نوجوان و جوان و میان سال و کهن سال غوطه ور نکردند و لذا علوکردن مسئولان این رژیم بغایت مشکل و نیازمند گذشت عموم مردم از آنهاست، چه رسد بشرکت دادن سران این رژیم در فعالیتهای آزاد سیاسی! چهارم اینکه اورتگا ۱۷۰ میلیون درآمد نفت رانفله نکرده و امکانات ناچیز اقتصادی او، وی را در مورد بحران اقتصادی تاحدی توجیه میکند، و پنجم اینکه اورتگا به اندیشه راهنمای انقلاب نیکارگونه که او را پرسرکار آورد خیانت نکرد، در حالیکه اینان معلوم نیست بنام کدام اصول و آرمانها فعالیت سیاسی خواهند کرد. وی راه حل را مانند همیشه در پیدایش يك محور مستقل از رژیم و خارج از آن و در درون ایران باتکیه بر اکثریت بدنه رژیم و مردم و با سلاح مقابله با فرد پرستی و حقیقت گویی میداند و مدعی است که «این محور وجود دارد» و آن همانا «جبهه افتخاراست» که معمولا بنی صدر در مورد طرفداران اصالت انقلاب اسلامی و کسانی که «به جای قدرت، آزادی را هدف قرار داده اند.» بکار میبرد، و جز طیف منسوب به خودش تا بحال نیروی سیاسی مشخصی را حامل این مشخصات معرفی نکرده است.

دو مقاله در دفاع یارد نهضت

آزادی

بحث در مورد سرنوشت نهضت آزادی و مواضع آن در میان طیف سلطنت طلبان و نزدیکان آنها نیز بحث های داغ و در واقع پلمیک غیرمستقیمی را ببار آورده است. از جمله این نظرگاهها میتوان به دو مقاله در کیهان لندن شماره های ۲۰۸ و ۲۰۹ اولی بقلم کتانه سلطانی سخنگوی چنان

تندرو چنان سلطنت طلبان و دومی بقلم هوشنگ وزیری اشاره کرد. کتانه سلطانی که اساسا هیچگونه مشروعیتی برای خیزش مردمی سال ۵۷ قائل نیست و مانند سایر همفکران خویش (از جمله شجاع الدین شفا و یا نوید بوستانی طنز نویس کیهان لندن، و یا نظامیان سلطنت طلب و غیره) این جنبش را به دستهای خارجی و بعضاً شرکتیهای نفتی و دولت کارتر نسبت میدهد، طی مقاله ای تحت عنوان «ایا باید از مهندس بازرگان حمایت کرد؟» هرگونه عقد مودت بستن بامهدی بازرگان را مردود شمرده و وی را در ایجاد آتش «فتنه» سهیم میداند و لاجرم در طلب گذشته او را شایسته همکاری نمیداند. وی دفاع از بازرگان در شرایط فعلی را لازم میدانند ولی بلافاصله هشدار میدهد که این دفاع به منزله عفو و یا فراموش کردن «فجایع داروخته او» نیست. از آنطرف هوشنگ وزیری در کیهان لندن شماره بعدی (۲۰۹) پوشوح وارد پلمیک با ایشان شد و در مقاله خود تحت عنوان «بازرگان در محور مبارزه مشترک»، ضمن قبول و برسمیت شناختن مقوله ای بنام «انقلاب ۵۷» و انتقاد از ناتوانی بیکره سیاسی رژیم گذشته، گویی در پاسخ به کتانه سلطانی مینویسد: «لیکن بدین سبب (نتایج انقلاب) نباید آرمانهای را که باعث انقلاب شدند، به سکه سیاه مبدل ساخت و نتیجه گرفت که همه شرکت کنندگان در انقلاب باید از کرده خود شرمسار باشند.» وی ضمن دفاع از مقابله از همان آغاز بازرگان با خمینی از موضع آزادیخواهی و مخالفت با زیادت طلبی های انقلابی، مینویسد: «همه کسانی که در حکومت استبدادی پیشین تن به همکاری دادند، مسلماً برای خدمت به استبداد چنین نکردند، و همه شرکت کنندگان در انقلابی که هر اندازه جلوتر رفت جوهر استبداد دینی اش غلیظ تر شد، به قصد خدمت به استبداد دین چنین نکردند.» وی در اشاره غیر مستقیم به مقاله کتانه سلطانی مینویسد: «تلاش برای آنکه مهدی بازرگان و بسیاری از همکاران و هم اندیشان او را با خمینی و هواداران سرسپرده و یاشیفته وار او از یک سنخ و از یک قماش نشان دهیم، جز از راه دستکاری در واقعیت ها امکان پذیر نیست، و از جمله وانمودکردن اینکه آرمانهای انقلاب، کارهای پستی که حکومت برآمده از انقلاب میکند، هر دو از یک مقوله اند.» وی ضمن نفی رانیکالیسم طرفداران سقوط انفجار آمیز رژیم و مترادف دانستن آن ها «سیلی که بازرگان برای آمدن» هرگز دعا نمیکند، هدف بازرگان مبنی بر رسیدن به اصلاحات از طریق انتخابات آزاد را درست و به جا ارزیابی کرده و این را وجه اشتراك تمام نیروهای ملی و مخالف رژیم میدانند و معتقد است که همین امر: «حضور فکری را که بازرگان نماینده آن است در محدوده همبستگی ملی الزام آورتر میکند.»

کنگره اکثریت به کدام طرف؟

این عنوان مقاله ای است که ناصر رحیم خانی عضو رهبری سازمان فدائیان خلق در نشریه فدائی شماره ۶۴ نوشته است. نویسنده به گرایش طرفدار حزب توده به نمایندگی فرخ نگهدار اشاره کرده که خود را در لابلای دفاع از «همکاری بدون قید و شرط با اپوزیسیون» پنهان کرده اند و ضمن اشاره به کثافتکاریهای که از سوی رهبری حزب

جوابی کوتاه به ... بقیه از صفحه ۲۰.

فلانی نماینده حزب شما بوده: «لازم است که سیاست و هدف کل حزب و سازمان توضیح داده شود.»

از شما چه پنهان، ما اول فکر کردیم که شاید اگر فرهاد فرجاد نماینده حزب باشد، مامچبور خواهیم بود تا «سیاست و هدف کل حزب» را درباره تمام مسائل ایران و جهان توضیح دهیم. اما چون چنین کاری بنظر عاقلانه نمی آمد، صفحات نشریه نیز محلی برای این جور «امتحانات» پیش بینی نکرده بود. در نتیجه سؤال راتکراری قلمداد کرده و از جواب دادن به آن خودداری کردیم. بالینحال، اگر طراح سؤالات مربوطه، از طرح يك سؤال در دو قسمت مختلف، هدفش این بوده باشد، که به شیوه متداول بازجو ها میزان صداقت جواب دهنده و یا احتمال تقلب و این جور حرف هارا کشف کند، از هم اکنون باید گفت که با مسکوت گذاشتن سؤال آخر، حساب ما با کرام الکاتبین است!

امتحان، بازجویی، یا افشای ناپیگیری های بورژوازی!

واقعیت اینست که اگر همه خوانندگان ما ندانند، لائق بخش قابل توجهی از آنها می دانند، که معمولاً سازمانهای چپ، امکانات زیادی برای تماس و تبادل اطلاعات با یکدیگر دارند و بویژه مناسبات حزب ما و سازمان فدائی، در آن سطحی از نزدیکی و تفاهم است، که اعضای رهبری هر دو تشکیلات، چه بدلیل مناسبات خصوصی، یا ملاقات های متداول و یا شرکت در جلسات مشترک با دیگران، امکانات بسیار وسیعی برای این جور پرس و جوها درباره اتفاقاتی از قبیل شرکت در میز گرد مربوطه دارند. چیزی که باتوجه به این مناسبات، خواننده را می تواند دچار حیرت کند، اینکه چرا نویسنده نشریه فدائی، باجمع آوری اطلاعات مورد نیاز، مستقیماً به سراغ طرح مباحث مورد علاقه اش نرفته، و در عوض، مثل بازجویی عبوس و بد اخلاقی که از کره مریخ به وضع «متهم» بیچاره رسیدگی میکند، اینطور او را در پیچ و خم سؤالات نامفهوم، و تکراری به مخمضه انداخته و بدتر از همه بطور «دوستانه» تهدیدش هم کرده است که هویت شما محرز است. بی خودی درباره درستی و نادرستی «دیالوگ» انشاء ننویسید!!

بهرحال، اگر این بازجویی، یا امتحان تجدیدی، برای گرفتن نمره قبولی از دست نویسنده مربوطه باشد، ماچون از رفوزگی خروشان نمی آمد، در آن شرکت کردیم؛ ولی اگر مقصود اصلی نویسنده مربوطه این بوده باشد که با یکارگیری شیوه معروف لنینی، با طرح سؤالاتی که گویا جواب هایش هم از پیش معلومند، به افشای ناپیگیری ها و تزلزل «خرده بورژوازی» بپردازد، باید به وی یادآوری کرد که ما مدتهاست عطای «پرولتر» بودن را به لغایش بخشیده ایم!

اعتراض به «دهه سینمای ایران»

عده ای از دست اندر کاران مهاجر سینمای ایران در آمریکا- از جمله هوشنگ بهارلو، پرویز سیاد و یارید طاهری- با انتشار بیانیه ای نسبت به بر پاشی جشنواره «دهه سینمای ایران» توسط دانشگاه کالیفرنیا و به کمک «بنیاد فارابی» جمهوری اسلامی اعتراض کرده اند. این گروه از هنر مندان در پایان بیانیه خود نوشته اند: «این جشنواره و همه فعالیت های فرهنگی دیگر که با پا در میانی و مشارکت جمهوری اسلامی انجام می شود بایستی مورد تحریم قرار گیرد.»

* «هواداران حزب کمونیست ایران در لوس آنجلس» نیز خواهان تحریم جشنواره فیلم های ایرانی شده اند. در اطلاعیه این گروه آمده است: «رژیم جمهوری اسلامی می خواهد با حمایت کردن و راه انداختن فعالیت های هنری، خود را مشرق هنر نشان داده و جای پای خود را در بین ایرانیان خارج باز نماید.»

انتقاد از م. امید

روزجمعه ششم ژوئیه شب شعری تحت عنوان «شب امید» با شرکت شاعر نامی میهنمان مهدی اخوان ثالث در پاریس برگزار شد که حدود چهار صد تن از علاقمندان این شاعر توانا در آن شرکت داشتند. در این مراسم ظاهراً میان شاعر و برخی از مستمعین درگیری لفظی پیش آمده که ما از چگونگی آن آگاهی روشنی نداریم. گروهی از هموطنان ما با انتشار اعلامیه ای با امضای «جمعی از شرکت کنندگان در شب امید»، به انتقاد از «تصعب و قومیت پرستی» سراینده «زمستان» پرداخته و نسخه ای از آنرا برای ما فرستاده اند.

ناشرین اعلامیه به شاعر خرده گرفته اند که: «در جواب شخصی که در مورد ضحاک مار دوش سؤال کرده بود، به اظهارات احمد شاملو پرداخته و مخالفت خود را به طرز زنده ای، یعنی با توهین و بی احترامی آغشته ساخت. ایشان بغیر از توهین و تحقیر جماعت، در مقابل کسی که به موضع گیری وی در مورد اعراب اعتراض و انتقاد داشت با تندوی برخورد نموده و از معترض حاضر در جلسه پرسید: «اول تو بگو مال کدام گروهی؟»، در همین اثنا دو تن از اعضای کانون نویسندگان ایران (در تبعید) با قلدر منشی هر چه تمامتر معترض را از سالن بیرون کردند تا این گونه جلو ابراز عقیده و بیان آزاد را سد نمایند...»

در پی فراخوان راه آزادی خطاب به طراحان و خطاطان برای ارائه طرح و خط مناسب برای نشریه طرح هایی از سوی این خوانندگان به نشریه رسیده است. از توجه دوستان گرامی به فراخوان نشریه سپاسگذاریم:

روزبه از سوئد
سعید از آلمان
م.ح. سعیدی از دانمارک
س. از انگلستان

نامه های رسیده:

روح از برلن
امزارعی از کانادا

در این سالها صورت گرفته و بکرات از سوی نیروهای مخالف حزبی و خارج شدگان از آن افشاء شده، هشدار میدهد که «اگر سازمان اکثریت و کنگره آن به مثابه عالی ترین ارگان تصمیم گیرنده پیرامون اهداف و خط مشی های سیاسی، برخوردسویهای فرست طلبانه این جناح ویر روندفاجعه بار انحطاط سیاسی آن مهار نژند، آنگاه این سازمان نه قادر به ترمیم و بازسازی رابطه خود با مردم ایران خواهد شد و نه در میان نیروهای چپ دمکرات جاش خواهد داشت.»

موضع کومله در مورد تصمیم

آخر حزب دمکرات

در پی اعلام تصمیم حزب دمکرات کردستان ایران مبنی بر عدم توسل به زور در برابر کومله باتوجه به عزیمت بخش اصلی این حزب به خارج از کشور، کمیته مرکزی کومله طی بیانیه ای در این مورد، این اقدام حزب دمکرات را «محصول مبارزه موفقیت آمیز برای به شکست کشاندن سیاستهای حزب دمکرات گذاشت» و «حاصل سیاست روشن کمونیستی» دانسته است و اعلام کرده است که «ما همچنانکه در بیانیه سوم اردیبهشت سال ۶۷ اعلام کردیم، امروز هم یکبار دیگر اعلام میکنیم که مادامیکه حزب دمکرات علیه کومله به یورش مسلحانه دست نزند و به زور سلاح مانعی در راه فعالیت سیاسی کارگران و زحمتکشان کردستان ایجاد ننماید، کومله نیز علیه حزب دمکرات دست به سلاح نخواهد برد. در همان حال بدیهی است که دفاع از خود در برابر هر یورش مسلحانه ای را حق بی چون و چرای خود میدانند.»

شایعات در مورد کومله و حزب

کمونیست ایران

در محافل سیاسی چپ شایع است که در درون حزب کمونیست ایران اختلافات جدی بروز کرده است. هنوز از کم و کیف این اختلافات اطلاع دقیقی درست نیست، ولی اعلامیه کمیته مرکزی کومله مبنی به تعویق افتادن کنگره آتی کومله (پیشرو- شماره ۲۱) «برای مدت معین» به این شایعات دامن زده است. در اعلامیه پایانی پلنوم هفتم کمیته مرکزی کومله و همینطور اعلامیه پایانی پلنوم هفدهم حزب کمونیست ایران هیچ اشاره ای به علت این تعویق و نیز مباحث حول گزارش دبیر کل حزب نشده است، ضمن اینکه هنوز بطور مشخص هیچ چیز در مورد این شایعات نباید قطعی قلمداد شود.

وضعیت «حساس» فرح پهلوی

فرح پهلوی در مصاحبه اخیرش با رادیو صدای ایران (کالیفرنیا) در مورد این سؤال که چرا در فعالیتهای سیاسی فعال نیست و سکوت کرده میگوید: «من در شرایط فعلی وضع حساسی دارم، باید خیلی از مسائل را مراعات کنم که مشکلی در راه مبارزات بوجود نیاید. بعضی از کارها بعلمت وضع حساس من ممکن است به ضرر افراد یا گروههایی تمام شود» ولی از این «افراد و گروهها» و علت «حساسیت» وضع خود در رابطه با آنها سخنی نمیگوید.

کمک مالی

فری از آمریکا ۲۰۰ دلار

نویسنده در

نوشته: جورج ارول

نصف شدن درآمد، تاسالهای سال باشد. درپانزده سال اخیر، سمت حاکم آشکارا، به ویژه در میان جوانان، «چپ» بوده است. تیتراها عبارت بودند از: «مترقی»، «انقلابی»، «درحالی که»، «القابی که آدم میبایست بهر قیمتی از آنها پرهیز کند»، عبارت بودند از: «بورژوا»، «واپسگرا»، «فاشیست». امروزه بیشتر انسان ها، حتی کاتولیک ها و محافظه کاران دراکثریت خود، «مترقی» هستند و یا میایند که لااقل چنین فرض شوند. هیچکس، تاجائیکه من میدانم، خود را «بورژوا» نمی نامد. همچنانکه، کسی که آنقدر تحصیل کرده باشد که لااقل یکبار این کلمه را شنیده باشد، اقرار نخواهد کرد ضد یهودی است. همه ما دموکرات های خوب، ضد فاشیست، ضد امپریالیست های خوبی هستیم، هیچگونه امتیاز طبقاتی را قبول نداریم، هیچگونه پیشداوری نژادی نداریم و امثال آن والی آخر... همین طور، کمتر میتوانی یک شک جدی در این مورد وجود داشته باشد، که «چپ» شدیداً مؤمن امروز بهتر است از ارتدکس های بشدت فضل فروش، مقدس نما و محافظه کاردیروز. چپ لااقل دنبال این هدف بود که یک نظام پدرخوری را مستقر کند، همانطور که ازسوی بخش بزرگی از ملت خواسته شده بود. اما او جانب منفی خود را هم دارد، که نمیتواند آشکارا به آن اعتراف کند؛ چیزی که بخاطر آن سؤال های معینی، همواره از هر بحثی بیرون گذاشته میشود. همه ایدئولوژی های چپ، علمی یا تخیلی، از جانب کسانی تدوین شده است که هیچگونه دورنمایی برای رسیدن به قدرت نداشتند. بهمین علت، این یک آموزش افراطی بود، که فقط فوق العاده ترین نفرت را علیه پادشاهان، دولت ها، قوانین، زندان ها، پلیس، ارتش، پرچم ها، مرزها، وطن پرستی، مذهب، اخلاق سنتی، دریک کلام، علیه تمامیت نظام موجود اجتماعی، درجته داشت. نیروهای چپ در همه کشورها برضد یک جباریت بظاهر شکست ناپذیر جنگیدند، درحالیکه این فرض مسلم بود، که اگر ابتدا این شکل از جباریت - کاپیتالیسم - را بتوان سرنگون کرد، سوسیالیسم درپی آن خواهد آمد. علاوه برآن، چپ پاره ای دیدگاه های مطرح شده از جانب لیبرالیسم را - که خود بشدت زیر سؤال بودند - برگرفت که گویا همواره حقیقت پیروز میشود و احتیاق و ستم خود بخود به کور میرود. با اینکه گویا انسان بنا به طبیعت خود خوب است و تنها بخاطر مناسبات تحمیل شده برای - کاپیتالیسم - فاسد میشود. این آموزش فرقه گرایانه را، تقریباً هیچیک از ما فراموش نکرده است. ما درکله هایمان هنوز یک ریف کامل از تناقض های اقرار نشده به مثابه پیامد های سرخوردگی های مکرر بایگانی کرده ایم.

اولین سرخوردگی بزرگ، انقلاب روسیه بود. به علل بسیار گوناگونی، کل چپ انگلیس خود را ناگزیر دید، رژیم روسیه را بعنوان «سوسیالیسم» بپذیرد، درحالیکه به آهستگی اقرار میکرد که روح و روش های آن کمترین شباهتی با آن چیزی ندارد که تا آن زمان در این کشور (انگلیس) از سوسیالیسم فهمیده میشد. از آنجا بود که نوعی «شیزوفرسی تفکر» پدید آمد، که بر اثر آن کلماتی مثل «دموکراسی» میتوانند دارای معانی درگانه آشتی ناپذیری باشند، و چیزهایی چون اردوگاههای اجباری و کوچ دادن های توده ای، بطور همزمان درست و غلط هستند.

* دومین ضربه برای ایدئولوژی چپ، اوجگیری فاشیسم بود، که صلح دوستی و انترناسیونالیسم چپ هارا به تزلزل درآورد، بی آنکه به تجدید نظر درپیش های پایه ای منجر شود. اشغال کشورهای دیگر توسط نیروهای آلمانی، به ملت های اروپائی یک چیز را آموخت، همان چیزی که ملت های مستعمره مدتها بود که میدانستند. و آن هم اینک: تضاد های طبقاتی بیانگر همه چیز نیستند، و درکنار آن چیزهایی هم مثل علاقه ملی مشترک، وجود دارد. پس از هیتلر، دیگر مشکل بتوان بطور جدی ادعا کرد که «دشمن در سرزمین خودی است»، و استقلال ملی، گویا بی ارزش است. اگرچه همه ما اینهارا میدانیم و در صورت لزوم طبق آنها عمل می کنیم، اما نمی توانیم خود را از این تصور آزاد کنیم، که گویا بیان آشکار آنها نوعی خیانت است. اما بزرگترین بشواری در آنجا نهفته است که چپ اکنون در قدرت است و خود را مجبور می بیند، که مسئولیت آن را برعهده گیرد و تصمیم هایی اتخاذ کند.

* دولت های چپ، تقریباً همیشه برای خود موجب سرخوردگی اند. چون، حتی اگر بتوان رفاه و عده داده شده را تحقق بخشید، باز هم باید یک دوره

جایگاه نویسنده دریک دوره کنترل حکومتی، تاکنون بطور نسبتاً همه جانبه مورد بررسی قرار گرفته، هرچند اغلب نتایج آن که میتواندست دارای اهمیت باشد، هنوز عنوان نشده است. من در اینجا قصد ندارم نظری بی سود نظارت دولتی برهنر و یاب زیان آن، ابراز کنم. بلکه میخواهم فقط به این نکته توجه دهم که چگونه حکومتی بر ما حاکم میشود. یعنی در این رابطه، میخواهم به خود رفتار نویسنده و هنرمند و به عزم او برای زنده نگهداشتن روح آزادیخواهی (لیبرالیسم) بپردازم. اگر خود را، فرض کنیم که ده سال دیگر، در وضعیتی ببینیم، که مجبور باشیم در برابر یک کمیسر دولتی مثل ژدانف به خاک بیافتیم، پس احتمالاً به این خاطر که سزاوار چیز دیگری، نبوده ایم. بی تردید، هم امروز در میان روشنفکران ادبی انگلیس گروهبندی های نیرومندی هستند که به تمام خراهی (توتالیتاریسم) گرایش دارند. اما در اینجا من قصد آن را ندارم که فقط به یکی از جنبش های سازمان یافته، هدفمند، مثل کمونیسم بپردازم؛ بلکه تنها به اثرات آن بر انسان های بی نفس خوش نیت، که سیاسی می اندیشند و ضروری میدانند که از نظر سیاسی موضع گیری داشته باشند، بپردازم.

* دوران ما، یک (دوران) سیاسی است. جنگ، فاشیسم، اردوگاه های اجباری، باطوم ها، بمب های اتمی والی آخر. اینها، چیزهایی هستند که هر روزه ما را بخود مشغول میدارند، مادر باره آنها می نویسیم، حتی وقتی که آنها بنام خود، نام برده نشوند. در این مورد چیزی تغییر نمی کند. اگر انسان بروکشتی در حال غرق شدن باشد، اندیشه ها در اطراف کشتی در حال غرق، دور میزنند. بدین ترتیب نه تنها دایره موضوعات ماتنگ شده است، بلکه تمام بینش مادر باره ادبیات وابستگی هایی تعیین میشود، که گاه غیر ادبی بودن آن بر ما آشکار میگردد. من اغلب این احساس را دارم که نقد ادب، حتی در بهترین دوره ها، چیزی از سرگیجه را در خود دارد، چون معیار های شناخته شده وجود ندارند. یعنی آن مقوله های ارزش عینی که بوسیله آنها، ارزیابی اینکه یک کتاب «خوب» یا «بد» است، قابل اثبات باشد. چیزی که بدان وسیله، هر قضاوت ادبی به سلسله ای از قواعد تبدیل میگردد که ناخواسته جا می افتد و آدمی میتواند به کمک آنها موضع گیری غریزی خود را توجیه کند.

* همبستگی جانبدارانه، از منتقد یک دروغ محض طلب میکند. این را هرکس که بطور حرفه ای به نقد کتاب برای مجلات سیاسی پرداخته است، میداند. بطور کلی، اگر آدم برای نشریه ای مینویسد، که موضع آنرا تأیید میکند، در این صورت طبق مأموریت گناه میکند. اگر برای نشریه ای مینویسد که موضع آنرا تأیید نمی کند، در این صورت با نادیده گرفتن ها، مرتکب گناه میشود. بهر حال، وی در برابر کتابهای جانبدار بی شماری قرار گرفته است - موافق یا مخالف روسیه شوروی، موافق یا مخالف سیهونیزم، موافق یا مخالف کلیسای کاتولیک والی آخر. - حکم صادر شده، پیش از آنکه آدم آنها را خوانده باشد؛ و بعبارت دقیق تر، پیش از آنکه آنها نوشته شده باشند. آدم پیشاپیش میداند، که کدام نشریه چه برخوردی با آنها خواهد داشت. و با این وجود، باچنان عدم صداقتی، که گاه اقل آن آگاهانه است، این تصور ایجاد میشود، که گویا در انتقاد، تنها معیار های ناب ادبی بکار گرفته میشود.

* البته اگر که ورود جبری سیاست به ادبیات روندی است که باید پیش میآمد. این باید میشد، حتی اگر که مشکل ویژه تمام خواهی وجود نمیداشت. زیرا، در ما نوعی وجدان معذب پدید آمده است، که پدر بزرگان ما، آن را نمی شناختند. یعنی، آگاهی به بی عدالتی هیولاروبی نوایی در این جهان و احساس گناه آزار دهنده ای، که آدم باید در برابر آن کاری انجام دهد. احساسی که یک نگرش زیبا شناختی ناب به زندگی را، غیر ممکن میسازد. امروزه هیچ کسی نمی تواند مانند چوپیس یا هنری جیمز اینگونه مطلق و یکجانبه در ادبیات مستحیل شود، متأسفانه پذیرش یک تعهد سیاسی، امروزه به معنای دنبال روی از یک ایدئولوژی یا «خط حزبی» است، با همه ترس ها و عدم صداقت هایی که در پیوند با آن است. برخلاف نویسنده دوران ویکتوریایی، ما دچار این خسران هستیم، که مجبوریم ما بین ایدئولوژی های دارای خطوط مشخص، زندگی کنیم و بنا به عادت، با اولین نگاه بدانیم، که کدام اندیشه ها کفرآمیزند. یک روشنفکر ادبی مدرن، در وضعیت ترس مداوم زندگی و کار میکند. بیشتر، نه بخاطر توجه به افکار عمومی در معنای گسترده آن، بلکه بادر نظر داشتن بینش مسلط در میان گروه خودی. خوشبختانه همواره بیش از یک گروه وجود دارد، اما علاوه بر آن در هر زمان دکتترین مسلطی هم وجود دارد که برای نقض آن تنها کافی نیست که انسان پوست کلفتی داشته باشد، این میتواند حتی به معنای

برابر هیولا

ترجمه: ع. آهنین

وظایف سیاسی و ادبی مابکشم، تا بدانیم که آمادگی ما برای انجام دادن برخی امور مهوع، ما را موظف نمی کند که همراه با آن شعار های گمراه را نیز ببلعیم. اگر نویسنده به سیاست می پردازد، می تواند بعنوان يك انسان شهر وند يك کشور بدان پردازد، اما نه بعنوان نویسنده. من بر این نظر نیستم، که وی بپاس حساسیت هنری اش حق دارد خود را از امور روز مره معمولی، کثیف، سیاسی کنار بکشد. او باید مثل هر کس دیگر آماده باشد در سالن ها سخنرانی کند، شعار هائی روی سنگفرش خیابان بنویسد، به جذب رأی دهندگان پردازد، اعلامیه ها را پخش کند، آری حتی اگر در يك جنگ داخلی هم - اگر لازم شد - شرکت کند. او می تواند هر کاری برای حزبش انجام دهد، اما هیچگاه نباید برای او بنویسد. او باید آشکارا بگوید که کارش بعنوان نویسنده، موضوعی است خود غرض. باید در موقعیتی باشد که جمعی عمل کند، و در مقابل اگر بخواهد، ایدئولوژی رسمی را نپذیرد. او هیچگاه نباید اندیشه های خود را قربانی کند، به بهانه اینکه آنها ممکن است به انحراف از خط تعیین شده بیانجامند. او نباید خیلی نگران آن باشد که مبادا کسی از تفکرات غیر حزبی اش بوشی ببرد. چیزی که احتمال آن هست. شاید امروزه، این نشانه چندان بدی هم برای يك نویسنده نباشد، که مظلون به داشتن گرایش های واپس گرایانه باشد، همانطوری که شاید بیست سال پیش علامت بدی می بود، اگر که مشکوک به داشتن گرایش به کمونیست ها نبود.

همه اینها به معنای آنست که يك نویسنده نه تنها باید دیکتاتوری مدیران سیاسی را رد کند، بلکه همچنین باید از هر نوع اظهار نظری بعنوان نویسنده، در باره سیاست خود داری کند؟ به هیچ وجه، تکرار می کنم هیچ دلیلی وجود ندارد که بر اساس آن، اگر نویسنده بخواهد، نباید به تند ترین شیوه سیاسی بنویسد. او فقط باید این کار را بعنوان يك انسان منفرد انجام دهد. بعنوان يك بیرونی، تقریباً مثل يك پارتیزان ناخوانده، در حاشیه ارتش های منظم. این نقش، با کاربرد پذیری موسوم سیاسی اش، کاملاً قابل هماهنگی است. مثلاً می شود تصور کرد که کسی در جنگ شرکت می کند، چرا که ممکن است این جنگ به پیروزی برسد، اما همزمان با آن نوشتن تبلیغات جنگ را نمی پذیرد. اگر نویسنده ای صادق باشد، ممکن است گاه نویسندگی اش با کارش در تضاد با یکدیگر باشند. در مجال های معینی، این تضاد آشکارا نامطلوب است. اما بعد، راه برون رفت، نه جعل انگیزه (برای نوشتن - م)، بلکه سکوت کردن است. شاید پیشنهاد به يك نویسنده خلاق، به شقه کردن شخصیت خود در چنین منازعه ای، بنظر سیاه بیثانه و بی شرمانه باشد. اما نمیدانم در آن صورت چه کار دیگری می تواند انجام دهد. محبوس کردن خود در يك برج عاج غیر ممکن است و مطلوب هم نیست. سر خم کردن هم، نه فقط در برابر يك آپارات حزبی، بلکه در پیشگاه ایدئولوژی يك گروه، به معنای حذف خود بعنوان يك نویسنده است. همه ما می دانیم که این تصمیم گیری درد ناک است، چون ضرورت فعالیت سیاسی را تأیید می کنیم. در عین حال تجربه کرده ایم، که این، چه کار کثیف و تنزل دهنده ای است. اغلب ما ها هنوز هم این آرزوی نهانی را در خود حفظ کرده و معتقدیم که، مسأله این است که از نظر سیاسی هم بین خوب و بد باید انتخاب کنیم. و اینکه هر چه ضرورت دارد، گویا درست هم هست. فکرمی کنم ما باید خود را از این باور، که جزئی از يك قصه دروغ است، جدا کنیم. در سیاست، انسان هرگز نمی تواند کاری بیشتر از آن انجام دهد، مگر میان دو شر، کوچکتر را انتخاب کند. و گاه موقعیت هائی وجود دارد که فقط وقتی می توان از آنها گریخت، که انسان چون شیطان و یا دیوانه عمل کند. مثلاً، ممکن است جنگ ضروری باشد، اما این نه درست و نه عادی است. حتی انتخابات عمومی هم نمایش چندان لذتبخش و ویژه ای نیست. وقتی آدم مجبور باشد در چنین چیز هائی شرکت کند، و هر کسی این وظیفه را دارد - مگر آنکه بخاطر کبولت، بیسواد و یا عوامفریبی از آن معذور باشد - باید بتواند بخشی از «من» خود را بدون نقض آن، بیرون نگهدارد. برای اکثر مردم مسأله به این صورت مطرح نیست، چون زندگی آنها دیگر شقه شده است. آنها فقط در ساعات واقعاً زنده اند و میان کارشان و فعالیت سیاسی شان، از نظر عاطفی رابطه ای وجود ندارد. همچنین از آنها خواسته نمی شود که بنام يك رابطه سیاسی، خود را بعنوان کارگر حقیر سازند. اما درست همین از هنر مند خواسته می شود. آری، این چیزی است که سیاستمداران از او می خواهند.

اگر سر پیچی کند، بمعنای آن نیست که او به بی تحرکی محکوم می شود. بخشی از او، که به معنایی تمام هستی او را در بر می گیرد، می تواند چنان مصمم و در صورت لزوم حتی چنان بیرحم عمل کند، که همتاش

گذار سپری شود، که پیش از آن، سخنی از آن در میان نبوده یا بندرت گفته شده است. ما هم اکنون شاهد آنیم، که چگونه دولت ما در تلاش نومیدانه اش، برای گذشتن از تنگنا های اقتصادی، علیه تبلیغات گذشته خود، می ستیزد. بحرانی که ما دچار آن هستیم، يك رویداد ناگهانی و غیر منتظره، مثل يك زمین لرزه نیست و بوسیله جنگ هم بوجود نیامده، بلکه فقط شتاب گرفته است. از دهها سال پیش میشد دید که چنین چیزی پیش خواهد آمد. در تمام طول قرن نوزدهم درآمد ملی ما، که از بهره سرمایه گذاری های خارجی، از بازار های فروش ثابت و از مواد خام ارزان مستعمرات تأمین می شد. مورد تهدید بود. باید روی این احتمال حساب می شد، که دیر یا زود تغییر رخ خواهد داد و ما می بایستی تعادلی در واردات و صادرات خود برقرار سازیم. وقتی که حادثه اتفاق افتاد، اجباراً سطح زندگی ما و کارگران، لااقل برای مدتی تنزل یافت. اینها واقعیت هائی هستند که احزاب چپ هیچگاه بطور آشکار آنها را به رسمیت نشناخته اند، حتی اگر که از شدت ضد امپریالیسم، از آن سر بام افتادند. آنها فقط گاهگاهی حاضر بودند اقرار کنند، که کارگر انگلیسی، تا حد معینی از استثمار آسیا و آفریقا بهره مند شده است، اما همزمان با آن این تصور را بر می انگیزتند که گویا ما می توانیم دست از این سورت بر داریم و علیرغم آن به گونه ای، رفاه خود را حفظ کنیم. بخش بزرگی از کارگران انگلیسی برای آن جذب سوسیالیسم شدند، که به آنها گفته شد: شما استثمار می شوید! در حالی که آنها در حقیقت استثمار گر بودند. حال دیگر طبق همه شواهد، زمانی فرا رسیده است که دیگر نمی توان سطح زندگی طبقه کارگر را حفظ کرد، چه برسد به آنکه ارتقاء نیز داده شود. حتی اگر تا آخرین قطره خون ثروتمندان را هم از آنها بگیریم، می بایست توده زحمتکش اهالی، یا کمتر مصرف و یا بیشتر تولید کنند. یا شاید من در باره تنگنا هائی که دچارش هستیم اغراق می کنم؟ شاید، و خوشحال می شوم اگر که من دچار اشتباه شده باشم.

فقط می خواهم بگویم که بررسی آشکار و صادقانه این مسئله در میان کسانی که تسلیم ایدئولوژی چپ شده اند، غیر ممکن است. کاهش مزد ها و افزایش زمان کار، به زبان آنها، تمهیداتی ضد سوسیالیستی اند و باید در درجه نخست با آنها مبارزه شود، بی توجه به وضعیت اقتصادی.

پذیرفتن يك ایدئولوژی، همواره به معنای پذیرفتن میراثی از تناقضات حل نا شده است. مثلاً کافی است به این نکته فکر شود که هر انسان عاقلی از صنعتی کردن و پیامد های آن بیزار شده است، اما همزمان با آن می داند که چیره شدن بر فقر و آزاد سازی طبقه کارگر، صنعتی کردن همواره بیشتر و نه کمتری را می طلبد. و یا این واقعیت که برخی امور ضرورت دارند و با وجود این هرگز انجام نمی شوند، اگر که اجبار معینی وجود نمی داشت. یا ضرورت يك قدرت نظامی قوی، تا بتوانت يك سیاست خارجی مؤثر را پیش برد. از همه این موارد يك نتیجه بدست می آید که بطور روشن در دید رس است، اما فقط وقتی می توان بدان پی برد: که انسان بعنوان فرد، از ایدئولوژی رسمی کناره بگیرد. البته واکنش عادی این است که، مسأله را بدون پاسخ به آخرین زوایای مغز برانی و همان شعار های قدیمی را با همه تناقض هایشان اعلام داری. آدمی نیازی به آن ندارد که در مجلات مصور و نشریات مدت زیادی به جستجو پردازد، تا اثرات چنین شیوه تفکری را کشف کند.

* البته من نمی خواهم بگویم که این عدم صداقت معنوی بدر کل، بویژه خصلت سوسیالیستها و یا چپ ها است و یا بیشتر در میان آنها رواج دارد. فقط بنظر می رسد که ارزش ادبیات با پذیرش هر دکتترین سیاسی، نا همخوان باشد. این، همانقدر هم در مورد جنبش هائی چون پاسیفیسم و پرسونالیسم مصداق دارد، که گویا بیرون از مبارزه سیاسی ایستاده اند. واقعاً هم طنین هر کلمه «ایسم» دار، بوی تبلیغ با خود دارد. تعلق به يك گروه سیاسی، ضروری و در عین حال مرگ آور است، تا زمانی که ادبیات يك فرآورده فردی است. به محض اینکه انسان برای يك گروه، تأثیری حتی تأثیر منفی بر آفرینش خلاقه قائل شد، نتیجه نه تنها جعل، بلکه مستقیماً واپس رانی توانائی های نویسنده است.

* خوب، آیا باید از همه اینها نتیجه گرفت که نویسنده موظف است خود را از سیاست کنار بکشد؟ به یقین، نه! بهر حال، همانطور که پیش از این گفتم، هیچ انسان متفکری پیدا نمی شود و یا نمی تواند دربرانی چون دوران ما، سیاست را نادیده بگیرد. فقط می خواهم خط جدائی تند تری میان

نامه ای از علی اصغر حاج سید جوانی در پاسخ به مقاله «هنرمندان سیاسی یا سیاستکاران هنرمند»

سطحی نگری در شناخت رسالت نویسنده.

این نظامی گنجوی است که میگوید:

جهانی چنین شوخ و زیباسرشت

این فریدالدین عطاراست که میگوید:

ز دعوی کار برناید اگر مرید اندر دین

چنان کاندردرون هستید در بازار بنامید

این مولوی است که می گوید:

از گمان و از یقین بالاترم

از ملامت بر نمی گردنم

از پابلونورده شاعر بزرگ شیلی بگویم:

تبانکورث چون باری گران-بر امیدهای ونزولا فرونشست

این مرد از بیرون چهار گوش است- و از درون کدر مثل قالب پنیر

اوبرای تصدی مقام ریاست جمهوری - به خوبی خود را آماده کرده است

اما برای انسان بودن هرگز مجال نداشت.

چشم و گوشش بسوی آمریکای شمالی- اما کور و کرد بر برابر ونزولا.

شلوار و افکارش رابه خیاط های آمریکائی سفارش می داد

تا اینکه یاد گرفت به شنیدن «هیز مسترویس» پارس کند.

آقای اوپیشن همه حالات متفاوت روحی و جسمی و روانی انسانها را در برخورد با شرایط محیط پیرامون خود نادیده می گیرد و از اساسی ترین وجه فارق طبیعت انسانها که کمیت و کیفیت شیفتگی جان آنهاست بی اعتنا میگردد: مثالهای او در مورد شاملو بعنوان هنرمند سیاسی و سلطانپور بعنوان سیاستکار هنرمند مثالهایی مع الفارق است: زیرا به این سانگی از سر تمایز دو طبیعت و بدو نوع انگیزه روحی و جسمی برای رو برو شدن با احساسی که از نگرش بردنیای پیرامون هنرمند میگردد نمیتوان گذشت: مشکل سلطانپور در این مسئله نبود که نمیتوانست مثل شاملو بگوید: «عشق را در پستوی خانه نهان باید کرد. یا هیچ کس با هیچ کس سخن نمی گوید که خاموشی به هزار زبان در سخن است.» در این گفتار هیچگونه بداعت و آفرینشی شگفت آور و غیر قابل دسترسی برای هر کس وجود ندارد: این زبان: زبان تداول و تداوم مجموع شرایط ناهنجار بر جامعه است که از مقوله گذران عادی زندگی روزانه مردم است. آری از گذر از این تداول و تداوم هیچگونه گزندی به هنرمند از سوی محتسب و داروغه نمیرسد: اما هنری افزون بر هنر شاعری در این است که جان شیفته رایارای تحمل و صبر در برابر ظلم نباشد. خودمان را در ترجیه قیاس مع الفارق به کوچه علی چپ نزنیم که چهل حاکم بفرهنگ حکومت گران را یارای عبور از زبان کتابه و استعاره نیست و زبان کتابه و استعاره در جامعه ای که اکثریت آن از نعمت سواد بمعنای وسیع کلمه محرومند هرگز برای حاکمان منشاء خطر و برای اکثریت مردم موجب بیداری نخواهد شد. مشکل سلطانپورها شیفتگی جان آنها: یعنی بیقراری در برابر ظلم و ستم حاکمان بود.

بنده صدور این گونه احکام جزمی را در زمینه ای چنین پیچیده از مقوله تفنن های روشنفکری بالای گود میدانم و یا به قول حافظ ورزنی فکری اما در مایه های «خرد خام». خرد خام اصطلاح هوشمندانه و رندانه حافظ است خطاب به حریف که:

این خرد خام به میخانه بر

تا می ناب آوردش خون پجوش

سخن را بابیتی چند از جلال الدین بلخی پایان می دهم:

آسمان شو: ابرشو: باران پیار

آب باران باغ صدرنگ آورد

هان که اسرائیل عصری ای عزیز

رستخیزی کن تو پیش از رستخیز

انصاف باید داد که این گونه اجتهاد ها وقتی با سرنوشت کسانی مثل نروداها و لورکاها و مایاکوفسکی ها: اگر نگوئیم عشقی ها و فرخی ها و سلطانپورها و گلسترخی ها برخورد می کند (و چرا که نگوئیم) چه نتیجه مضحک و در عین حال تاسف آوری بوجود میآورد. البت روزگار روزگار دموکراسی است و هر کسی در اظهار عقیده و اجتهاد بهر ترتیب آزاد است باین جهت بنده هم باتکالی همین دموکراسی سلطانپور و گلسترخی را در شیفتگی جان بسی شاعر تر از شاملو میدانم باین تذکر که بیش از هزار سال است که شاعر ایرانی از ناصر خسرو باین سو باجهل و خرافه و زهد ریائی ستم حاکمان باصراحت و وضوح بیان نه در پرده و استعاره در حال نبرد است. بهر حال برقراری میزان و ترازو در زمینه نسبت رابطه و اختلاط بین هنر و سیاست امری نسبی است و به اوضاع و احوال زمان و طبایع انسانها بستگی دارد و هرگز نمیتوان برای آن قاعده و میزان معین کرد و در امر این اختلاط برای هنرمند در هر زمان و مکان مرز و حدی تعیین نمود.

با احترام - علی اصغر حاج سید جوانی

۴ ژوئیه ۱۹۹۰

با سلام و آرزوی موفقیت در راه استقرار آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی به همت همه آزاد مردان و زنان ازیند رسته اسارت کلیساها و مساجد و ایدئولوژیهای مابعد و بتکده ها... مطلبی در شماره ۲ راه آزادی از نشریه «پر» نقل کرده بودید در زمینه هنرمندان سیاسی یا سیاستکاران هنرمند، بانکر این جمله در مقدمه: «نظر به اهمیت مسائل مطروحه در این مقاله، تجدید چاپ آن را ضروری دانستیم...»

بنده راقم این سطور این مطلب را قبلاً در مجله پر خوانده بودم نه فقط هیچگونه «اهمیتی در مسائل مطروحه در آن» ندیدم، بلکه حیرت کرده بودم از میزان سطحی بودن برداشت های اجتماعی نویسنده مقاله درجهانی که دهها مثال زنده و متقن بر خرد این گونه «اجتهادهای» بی پایه در مقابل «نص» در برابر چشمان ما گسترده شده است.

باینکه این مطلب در مجله پر بصورت ضمیمه و طبعاً به تصورات انبساطی يك مانیفست در زمینه جامعه شناسی ادبی و هنری عرضه شده بود، سبکی و ابتدال دریافت نویسنده از مسئله نقش و رسالت هنرمند در جامعه ای که زندگی می کند در نظر من آنچنان بود که رغبتی به انتقاد در خود ندیدم؛ اما چاپ این مقاله آنهم بانکر جمله «اهمیت مسائل مطروحه» از سری نشریه راه آزادی در همان شماره ای که در صفحه ۸ آن از واسلاواول زیر عنوان: «یک نویسنده در مقام ریاست جمهوری» سخن رفته بود طاقت مرا طاق کرد و دریغ آمد که از نوشتن این مختصر صرف نظر کنم!

بنده وقتی به فهرست افرادی نگاه می کنم که چگونه در مقام هنرمندی ام از شاعری و نویسندگی و غیره بطور مستقیم و رویاروی در سیاست دخالت می کردند آنهم با چنگ و دندان برای دفاع از اصول آزادی و حرمت و حیثیت انسانی؛ و چگونه در گرماگرم ستیز و جدال با نظامهای ظالم و مستبد لحظه ای از خلایق و آفرینش هنری خود غافل نبودند از خودم سؤال می کنم که جناب الف اوپیشن مستعار «که حتی در زمینه بحث های ادبی و هنری هم جرأت ضبط امضای اسم واقعی خود را در ایام نوشتن خود ندارد» این مرزبندی هنرمندان سیاسی یا سیاستکاران هنرمند را بر چه اساسی اختراع کرده است؟!؟

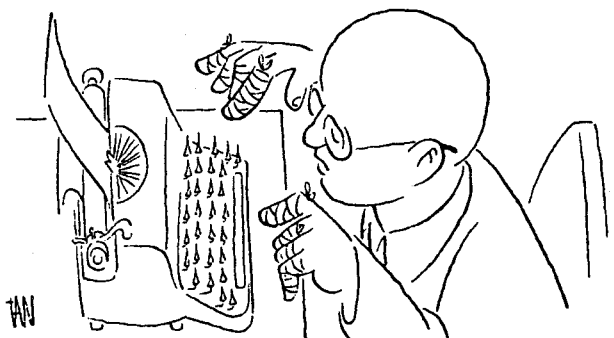
معیار این مرزبندی در مطالعه زندگی هنری و سیاسی و ویکتور هوگوا-امیل زولاها-مایاکوفسکی ها- پابلونوردهاها- دهخداها- ناصر خسروها- آراگون ها- پل الوارها- سارترها- کاموها و لورکاها- عشقی ها- فرخی ها چگونه است؟! سولژنیست ها- بروفکسکی ها- دانیل ها- سنیا فرموسکی ها و غیره و غیره را که رد پای همه آنها را در همه قاره ها و کشورها از آمریکای لاتین تا آفریقا و آسیا میتوان مشاهده کرد....

نویسنده و نماینده نویسی در برخورد با شرایط ناهنجار سیاسی و اجتماعی کشورش با قلم و قدم به میدان اعتراض به نظام توتالیتر حاکم بر جامعه اش وارد می شود و منشور ۷۷ را می نویسد و یارها به زندان میرود از اجرا و نشر آثار هنری خود ممنوع می شود و خانه و زندگی در محاصره دائم پلیس مخفی درمیآید اما يك لحظه از مبارزه سیاسی با زنی ایستد و هرگز در این مرز سلطوت تأمل نمی کند که در این روزهای که ملتی در چنگال ترس و سکوت به اسارت خود کامگی افتاده است هنرمند سیاسی است یا سیاستکار هنرمند!

او واسلاواول است: او ویکتور هوگوست. او امیل زولاست اوسعید سلطانپور است او خسرو گلسترخی است: او فرخی یزدی است: او گارسیا لورکاست: او حافظ شیراز است که در دوران امیر مبارزالدین می گوید:

خدا را محتسب مارا به فریاد دف و نی بخش

که ساز شرع زین افسانه بی قانون نخواهد شد



تدارك دو مجموعه ادبی

دوتن از نویسندگان وشاعران خارج از کشور در صد د انتشار گزیده هائی از آثار ادبی هم میهنان مهاجر ما هستند و در این راه همه ادب دوستان را به همکاری دعوت کرده اند.

میژا آقا عسکری (مانی) در نظر دارد در مجموعه ای تحت عنوان «راهیان شعر پارسی در غربت»، «منتخبی از شعر معاصر فارسی در مهاجرت را گرد آوری و در مجموعه ای منتشر کند. هدف از این کار ارائه سیمای کلی شعر معاصر در مهاجرت است و اینکه هر ایرانی بتواند یکجا پارو حیات، اندیشه ها و شیوه های شعری پارسی سرایان ما در ده ساله اخیر در غربت آشنا گردد.» از شاعران در خواست شده است که به نکات زیر توجه کنند:

۱- بهگزین و ارسال ۱۰ شعر از آثار خود با ذکر تاریخ سرایش.

۲- معرفی دستکم ۱۰ شعر از دیگران به عنوان پیشنهاد.

۳- ارسال کتابهای نشر یافته شعر و زندگینامه کوتاه ادبی.

۴- مهلت ارسال آثار تا پایان سال ۱۳۶۹ می باشد.

آثار شعری بایستی به آدرس زیر ارسال شوند:

Asgari
P.F.250109
4630 Bochum 1
W.Germany

* محمود فلکی قصد دارد به گرد آوری داستان کوتاه از نویسندگان مهاجر جهت چاپ و انتشار آن در مجموعه ای نست یازده تا شکل و شیوه کلی ادبیات داستانی ما در مهاجرت در معرض آشنایی و تضاوت عمومی قرار گیرد.

فرستندگان آثار داستانی باید به نکات زیر توجه داشته باشند:

۱- ارسال دو تا چهار داستان کوتاه که در غربت نوشته شده باشد.

۲- تاریخ و محل نوشتن ذکر شود.

۳- آثار چاپ نشده ارجحیت دارد، ولی اگر اثر چاپ شده فرستاده می شود لطفاً منبع چاپ ذکر گردد.

۴- زندگینامه ادبی و در صورت امکان یک قطعه عکس ۶ X ۴ ضمیمه شود.

۵- مهلت ارسال تا اسفند ۱۳۶۹ در نظر گرفته شده است.

علاقتمندان مجموعه «ادبیات داستانی در غربت» می توانند آثار خود را به نشانی زیر ارسال دارند:

Postlagerkarte 122610 C
2 Hamburg 72
W. Germany

* توضیح: در مصاحبه راه آزادی با رفیق مرزبان، بجای کلمه استعمار به اشتباه، استکبار آمده است. ما ضمن تصحیح این اشتباه چاپی، از رفیق گرامی پوزش می خواهیم.

گوشه هائی زرین از وصیت

امام عارفان به پسرش

پسر عزیزم، خداوند حاضر است و عالم محضر اوست پس ... لایق مردم!

تمام عالم، از اعلی مراتب وجود تا اسفل سافلین هیچ است و هرچه هست اوست! ... پس به امت بگو زرت و پرت زیادی نکند!

از خدمت به بندگان خدا غفلت نکنیم که خدمت به آنان خدمت به حق است! پس خلاصشون کن برند بسوی حق!

پسرم، هرچه مقام معرفت بالا رود، احساس ناچیزی غیر او جل و علا بیشتر شود! سید احمد: پدرم، از کلاس شش پائین تر حرف بزن که بفهمم چه میگی!

در خدمت به بندگان خدا، آنچه برای آنان پر نفع تر است انتخاب کن، بنابراین ولاکن تا می توانی امامزاده بساز!

هیچگاه در خدمت به خلق الله خود را طلبکارمندان! که لاکن بلائی سرشان آورده ام که خوششان می آورند ولاکن می دهند!

پسرم آنچه در درجه اول به تو وصیت می کنم آن است که انکار مقامات اهل معرفت نکنی! که این شیوه جهال است! پس سهم اهل معرفت (شماره صد و میکم) یادت نره!

... وصیتی است از پدر پیر که عمری را به بطالت و جهالت گذرانده و اکنون... (تأکید از ماست) عاقبت ایشان هم اقرار فرمودند!

آقا ابوالحسن خان

یکبار زلزله ای، چیزی میاد مقصر «ماد» ها هستند که تو سرزمین زلزله خیز مملکت درست کردند، گناه هخامنشیان چه؟ شنیدم خود رفسنجانی به دوروبریهاش گفته حیف ما که تو سرزمین زلزله خیز رئیس جمهور اسلامی شدیم. ما باید تو آلمان به حکومت می رسیدیم که دیگه توش زلزله نیاید. اصلاً مملکت به این شل و ولی که اسلامی نمیشه! اگر این حرف درست باشه معلوم میشه که اینا حسن نیت دارند، خیرخواه و خدمتگذارند، حالا شعور آلمانیها نمی رسه به من و تو چه مربوطه!

اما این دوست مهماننواز بنده مثل شما صبور و با حوصله نیست. بعد از شنیدن حرفهای من رنگش پریده بود و می لرزید. از رنگ و روش معلوم بود که حتماً زخم معده گرفته. حرفهای زد که بماند. فقط می خواستم عرض کنم که این جماعت اپوزیسیون نشین همشون دارن زخم معده می گیرند. سکتا ایهاش هیچی. توصیه من به شما اینه که قبل از غذا و با شکم خالی بحث نکنید. هرچند بعد از غذا آدم خوابش میگیره، اما سالمتره.

ضمناً آدم باید با انصاف باشه، همه گناهارو گردن آخوندها نندازه، سه دفعه که سرزده میری و شام می خوری، صبر داشته باش یکدفعه هم خودشون دعوت کنند! والله بخدا!

سخن ماه!

تذکر: قبل از غذا مصرف شود!

از ابوالحسن ساده

ادیب التصایح

شما هم مثل من ساده دل حتماً انتظار دارید صحبت این برجمون درباره فاجعه بارتورین اتفاق سال (البته تا حالا) یعنی زلزله شمال ایران باشد. نه تنها بنده و شما بلکه این دوست ما که بعد از مدتی رفته بودیم دیدنش هم همین انتظارو داشت. هنوز استکان دوم چای رو خالی نکردیم که نشسته روبرومون و غرغر کردن: «خدا روزی رسونه، بفرما، تازه صحبت از استحاله و رفتن رژیم بود که کمک غیب رسید و باز یک گوشه ایران زیرورو شد. حاج آقاها هم بهانه خوبی پیدا کردند برای سرگرم کردن بیشتر مردم، شکمی هم از کمکهای ارسالی از عزا در آوردند!»

متظورشو می فهمم، باز یه آدم بدبخت و ساده گیر آورده می خواد یه لقمه شامی رو که بهش می ده زهر مارش کنه. مهلت بهش نمی دم. یکی از سیگارهاش رو برمی دارم و روشن می کنم. اونم از فرصت سوء استفاده کرده و ادامه می ده: «بله، جمهوری الهی و مقدس همینه دیگه، حالا که جنگ تموم شده و آقایون دستشون از خراب کردن کوتاه شده، امداد غیبی به دانشون رسید و شمال رو درب و داغون کرد، این غیب نمی گذاره آب تو دل حکومتیا تکون بخوره، مردم هم همین طور سرشون پایین و دنیاال گرفتاریهاشون موندن، والله من که دارم ایمان میارم!»

همین طور که چشمم براه آشپز خونه ست و حواسم به سینی چای با اشاره سرو دست دعوتش می کنم به خونسردی. مجبورم چند کلمه ای حرف بزنم. میگم: «آخه گل من، سنبل من، برادر من، رفیق جان چرا قبل از شام با معده خالی خودت رو عصبانی می کنی؟ زخم معده میگیری بابا چون! تازه اگر هم ایمان بیاری که کار بدی نکردی. هرچی باشه خود ما هم بچه مسلمونیم، بزرگترهای ما نماز و روزه شون رو ترک نمی کردند، هنوز هم که هنوزه اگر بقول شماها اتفاقی داره میفته، تو زندانها اعدامی چیزی میشه، اینجا و اونجا یکی میره یکی میاد، اونها به ایمان خودشون ادامه میدند. اون بیچاره ها چه می دونستند استحاله مستحاله چیه، فقط استخاره رو می شناختند. دیدند قاچار بده، استخاره کردند خوب اومد، زدند رفت. دیدند پهلوی نامرده، استخاره کردند، خوب اومد، زدند رفت. حالا بدیش اینه که خود این حکومت استخاره چیه، اما باز اگر تو میگی ظالمند، استخاره می کنند اگر خوب اومد، می زنند میره! تو چرا حرص می خوری؟ از من و تو هم بعیده که گناه زلزله رو بندازیم گردن زبون بسته های مثل شاه و خمینی. اگر خونه های مردم کاه گلی و بساز بفروشی و زپرتیه گناه پهلوی و اسلامی نیست. اینا خودشون باید عقلشون برسه، خودمونیم، کدوم شاه و وزیر و امام و ولی فقیه ای رو می شناسی که بره تو خونه زپرتی بشینه؟ همه شون کاخ و قصر دارن، آ، به این محکمی! اگر هم چند وقت

خطاب به کنگره سازمان فدائیان خلق ایران

(اکثریت)

رفقای گرامی!

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران، با توجه به اهمیت سیاسی تصمیمات اولین کنگره سازمان شما، که وظیفه خطیر تعیین هویت و جایگاه نوین سازمان و طراحی استراتژی مبارزاتی آن و نیز چگونگی مناسباتش با سایر نیروهای اپوزیسیون را در مقابل خود دارد، بر آن شد تا پاره ای نکات پراهمیت را از طریق این نامه با شرکت کنندگان در کنگره در میان بگذارد. واقعیت این است که کنگره شما پس از چند سال انتظار، در شرایط تحولات معینی در نگرش و دیدگاه های موجود در سازمان بر پا می شود. در کنار این تحولات که سمت اصلی آنها را گسست از بخش های عقب مانده و دنباله روانه «چپ سنتی» تشکیل می دهند، برخی موضوع گیری های مسئولین درجه اول سازمان به حق نگرانی های جدی در میان بسیاری از نیرو های چپ و دمکرات بوجود آورده است. از میان این مسائل از جمله میتوان به موارد زیرین اشاره داشت:

۱- **کنگره در قبال رژیم جمهوری اسلامی چه موضعی خواهد داشت؟** برخی اظهار نظر ها در روزنامه کار و یا مطالب طرح شده در برنامه ر. نگهدار این تصور را بطور جدی بوجود می آورد که گویا جمهوری اسلامی در حال چنان دگردیسی است که می توان در آینده نزدیک با وی «میزگرد» تشکیل داد و یا بر سربیک «میز مذاکره» به بحث در باره آینده ایران پرداخت. این

مطالب در شرایطی بیان می شوند که رفقا در نوشته های خود حتی قادر نیستند کمترین علائمی از تغییرات یا سیاست گذاری های معینی در رژیم جمهوری اسلامی را که به نوعی به چنین برداشتی کمک کنند، ارائه دهند و در نتیجه فقط به برخی تحولات در سطح جهانی (افغانستان، کامبوج، آفریقای جنوبی، نیکاراگوئه و...) و تأثیرات آن در ایران دل بسته اند. هیچ نیروی سیاسی عاقلی در ایران نمی تواند پیش آمدن حالت هائی مانند نیکاراگوئه و یا آفریقای جنوبی در ایران و عقب نشینی احتمالی رژیم را با روی گشاده استقبال نکند. حتی چه بسا نتوان این فرضیه را که شاید روزی چنین تحولی در ایران رخ دهد بطور کلی نفی کرد. اما در میان آنچه که آرزوی ماست و آنچه که امروز یک فرضیه نا محتمل و بسیار ضعیف پیش نیست، با تنظیم استراتژی مبارزاتی، شعار ها و سیاست های عینی و روز یک سازمان سیاسی تفاوت جدی وجود دارد. رفقا همین اواخر شاهد بر خورد همه جناح های حاکمیت ایران با نامه سر گشاده ۹۰ نفره در ایران بودند. نیروئی که باید با اپوزیسیون «میز گرد» تشکیل دهد یا به «وفاق همگانی» تمکین کند، کجاست؟ مردم ما یازده سال تجربه جمهوری اسلامی را در برابر خود دارند. رژیم در این مدت نه تنها همواره هر نوع دست همکاری از سوی نیروهای غیر خودی را پس زده است، بلکه با خشونت و سببیت بی نظیری به سرکوب و قلع و قمع نیروهای سیاسی دست

یازیده است که سازمان شما از جمله قربانیان بزرگ چنین سیاستی است. همین ده سال پیش بود که حزب توده و سازمان شما با تکیه بر جنبه های «ضد امپریالیستی» و برخی تمایلات مستضعف پرورانه گردانندگان رژیم (اتفاقاً آنجا که رژیم حرف هایی برای گفتن داشت) به حمایت از آن پرداختند و از نتایج شوم آن سیاست همگی اطلاع داریم. امروز دل بستن به تحول در جمهوری اسلامی آنهم در زمینه ای که کارنامه رژیم از همه عرصه های دیگر سیاه تر بوده است، جز دامن زدن به توهم، جز پراکنده ساختن نیروهای ضد رژیم، جز کاشتن مجدد تخم بد بینی در میان نیروهای سیاسی، روشنفکران و مردم هیچ ثمری ندارد. یک سازمان سیاسی، بیش از هر چیز باید شعار ها و سیاست های خود را بر پایه واقعیت های عینی جامعه ایران استوار کند و البته با دقت هر گونه تحولی در حاکمیت را نیز دنبال نماید. همانگونه که دیروز شبیه سازی میان ایران و الجزایر و تانزانیا آنهم به اعتبار یک تبیین انحرافی از روند تحولات جهانی نادرست بود، امروز هم همسان نگری ساده انگارانه حوادثی که در برخی نقاط جهان اتفاق افتاده است می تواند ما را بار دیگر به دره سیاست های اشتباه آمیز و ویران کننده جدیدی پرتاب کند. جمهوری اسلامی رژیمی خود ویژه است. خودکامگی، شیوه حکومت، ایدئولوژی، حزب و پروژه مناسبات رژیم با دنیای خارج... او را از بسیاری از دولت های مستبد و ابسته متمایز می سازد. جمهوری اسلامی رژیم متناقضی است، که ضمن حفظ بخشی از پایگاه اجتماعی خویش، در عین حال دریایی از خون و خشونت میان خود و مخالفینش ایجاد کرده که هر عقب نشینی احتمالی می تواند همه موجودیت آنرا زیر علامت سؤال ببرد و این خود یکی از اصلی ترین تضاد های رژیم را تشکیل می دهد.

اپوزیسیون مترقی جمهوریخواه امروز باید متشکل کردن نیروهای خود حول یک برنامه انقلابی، روشن و همه گیر بر اساس سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک جمهوری غیر مذهبی مبتنی بر دموکراسی و حقوق بشر را در صدر فعالیت های خود قرار دهد. امری که بدلیل پراکندگی نیروهای اپوزیسیون، سالهاست به تعویق افتاده است و لطمات جبران ناپذیری به همه ما و مردم ایران وارد آورده است.

۲- **کنگره در قبال نیروهای سلطنت طلب چه موضعی اتخاذ می کند؟** در برخی نوشته های مطبوعات سازمان مستقیم و غیر مستقیم مسئله همکاری با نیرو های سلطنت طلب به میان کشیده می شود. این موضوع برای آینده همکاری نیروهای هوادار جمهوری و طیف وسیع روشنفکران چپ و دمکرات ایران دارای حساسیت فراوانی است. در این رابطه، نکر چند نکته ضروری است:

– نخست آنکه، مقوله هواداری از سلطنت، در

شرایط مشخص ایران، تاریخچه ای دارد، که هر نوع داوری در اینباره را بی ارتباط با آن تاریخچه معین، نا ممکن می سازد. بدین ترتیب، از مفهوم سلطنت طلبی، نمی توان تنها یک گرایش فکری را استنباط کرد. در ایران امروز، هیچ سلطنت طلبی، نمی تواند جز بازگشت خاندان پهلوی به حکومت را، در افق گرایش فکری خود بچوید. در این رابطه، روشنگری در باره خاندان پهلوی و بویژه اصلی ترین نیروهای که در اطراف این خاندان حکومت کرده اند و اینک نیز سنگین ترین وزنه را در میان هواداران سلطنت دارند، لاف در میان اعضاء کنگره شما، امری غیر ضروری بنظر می رسد. این نیروها، به اقتضای منافع، طرز تفکر و رؤیای بازگشت «روزهای طلایی» شان، کمترین جایی در میدان مبارزه برای دموکراسی ندارند و نمی توانند داشته باشند. به اعتقاد ما، برای سنجش اقتدار و جایگاه این نیروی پر اهمیت در اطراف خاندان پهلوی، کافی است به موضع جدید رضا پهلوی و تعهداتش در باره آینده کشور بنگریم و در بابیم که چگونه وی، علیرغم پرسش های مکرری که در باره گذشته خاندانش از وی بعمل آمده است، قادر نیست کمترین توضیحی در باره گذشته ارائه نماید و مسلماً تا زمانی که هزاران ژنرال چکمه پوش، ساواکی و شکنجه گر، غارتگران اموال مردم و عمه اگره های استبداد، نیروی اصلی وی را تشکیل می دهند، قادر به جوابگویی نخواهد بود.

– با اینحال، اوج گیری تحولات جهانی به زیان استبداد و نیز درس آموزی از یک دوران طولانی تبعید، مسلماً تأثیرات معینی بر ذهنیت روشنفکران، تکنوکراتها و بوروکراتهای طرفدار سلطنت بر جای نهاده، که از چشم ما نیز- مانند شما- پنهان نمانده است. علاوه بر این، خیل عظیمی از ایرانیان رانده شده از رژیم جمهوری اسلامی وجود دارند، که آرزوی شرافتمندانه شان در نابودی رژیم حاضر و بازگشت آرامش دوران گذشته، عملاً آنان را به نیروی ذخیره هواداران سلطنت تبدیل کرده است. گرایش جدی طرفداری از سلطنت «دموکراتیک» بطور عمده این بخش از نیروهای بالقوه جبهه فوق را مد نظر دارد.

ما اعتقاد داریم که پختگی سیاسی و طراحی یک سیاست سنجیده، که از یکسو به افشاء روشنگری پرداخته و سرشت خودکامه و غیر دموکراتیک نهاد سلطنت را به همگان نشان دهد و از سوی دیگر با ایجاد عملی آلترناتیو دموکراتیک و جمهوریخواه به گسترش مبارزه علیه رژیم مستبد حاکم بپردازد، عامل بسیار مؤثری خواهد بود که شکاف میان هواداران دموکراسی و استبداد را در درون سلطنت طلبان به تناقض لاینحل مبدل می سازد.

علاوه بر این، بنظر ما، صرف انتشار این یا آن بیانی و اعلامیه، آنهم با امضای فردی، هیچ

هیچ حکومتی اگر ... بقیه از صفحه ۷

جنبه سلبی ونفی پدیده (رژیم جمهوری اسلامی) رد شده و «دمکراسی» هم بجای نفی و هم بجای اثبات (جایگزینی رژیم) نشسته است! تجزیه ومنفک کردن شعار سرنگونی رژیم از مبارزه برای دمکراسی، عملاً تعطیل کردن مبارزه برای دمکراسی است. مبارزه برای دمکراسی از مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی و سرنگونی آن جدائی ناپذیر است. واقعیت این است که بدون سرنگونی رژیم اسلامی و درهم شکستن تمام دستگاههای سرکوب آن، مردم میهن ما روی دمکراسی و آزادی نخواهند دید.

بالاخره رفیق ف. آزاد در پایان مقاله خود شعار «آزادی و تجدد» را به جای شعار سرنگونی رژیم می نشانند و مدعی میشود که این شعار «در حال حاضر مناسب ترین و عام ترین شعار اپوزیسیون در مقابل جمهوری اسلامی به نظر می رسد.» و بدینوسیله صریحاً مصوبات کنگره نوم حزب را درباره شعار سرنگونی رژیم دورزده و به شعار «آزادی و تجدد» که گویا در پلنوم وسیع حزب دمکراتیک مردم ایران پیش از کنگره نوم «طرح» شده بود، باز میگردد.

م. آشنا

برای پخش وسیع

«راه آزادی» یاری برسانیم

پراکندگی هم میهنان خارج از کشور در کشورهای مختلف جهان از اروپا تا ژاپن، استرالیا، آمریکا، کانادا و... پخش رضایت بخش روزنامه را با نشواری مواجه می سازد. در دوره انتشار راه ارانی بسیاری از کسانی که مایل به دریافت و مطالعه نشریه بودند، گاه با سختی به آن دسترسی پیدا می کردند. تقاضای ما از همه رفقا در سراسر جهان تلاش برای یافتن راه حل هائی است که پخش وسیع تر و سریع تر روزنامه را میسر گرداند. در این زمینه با ابتکارات گوناگون مانند گذاشتن منظم روزنامه در کتابفروشی های ایرانی، روزنامه فروشی هائی که نشریات خارجی را می پذیرند، ایجاد سیستم اشتراك عمل، تبلیغ آدرس و نحوه اشتراك روزنامه در مراکز تجمع ایرانیان... می توان به امر پخش منظم و سریع روزنامه یاری رساند.

ما همچنین از کلیه اعضای حزب و خوانندگان نشریه تقاضا می کنیم آدرس نشریه را برای اشتراك در اختیار کتابخانه های خارجی، دانشگاه ها و سایر مراکز فرهنگی و مطالعاتی که نشریات ایرانی را دریافت می کنند قرار دهند. به ویژه اشتراك کتابخانه ها و مراکز مطالعاتی غیر ایرانی برای بالا بردن توان مالی نشریه از اهمیت فراوانی برخوردار است. «راه آزادی» روی همه خوانندگان خود برای پخش هرچه وسیع تر روزنامه و بردن آن به میان تعداد بیشتری از هم میهنان ما حساب می کند!

روابط ناسالم شد؟ فشار های خارجی چه تاثیری بر سیاست سازمان در قبال حزب توده ایران داشتند؟

رفقای گرامی! ما در گذشته با آگاهی کامل از لطامات جبران ناپذیری که روابط ناسالم و وابستگی بر مجموعه جنبش چپ و دموکراتیک میهن ما وارد کرده اند، همواره تلاش کرده ایم موارد تاریخی و چگونگی عملکرد و کم و کیف آنرا به اطلاع مردم و نیروهای سیاسی برسانیم. امروز بنام شفافیت، دمکراسی و روشننگری خواست ما و نیروهای جنبش از شما بازگردد این واقعیت های تلخ برای نسل امروز و فرداست. امتناع از روشننگری و خودداری از بازگردد این واقعیت ها همواره این گروه کور «عدم اعتماد» را میان رهبری گذشته سازمان و نیروهای دیگر حفظ خواهد کرد.

برخورد به سیاست های گذشته سازمان بویژه در قبال جمهوری اسلامی از مواردی است که باید بدان توجه جدی میدول کرد. بنظر ما بدون شکافتن جنبه های گوناگون گذشته، درس گیری برای آینده و عدم تکرار اشتباهات گذشته بسیار دشوار خواهد بود.

سرانجام باید به مشکلی اشاره کنیم که خود مانیز طی دوکنگره حزبی با آن مواجه بوده ایم. مسئله جایگزینی یک نظام فکری جدید، حداقل در عرصه های اساسی سیاسی و نظری و فاصله گرفتن و گسستن قطعی از برداشت ها و چارچوب فکری گذشته، رسالت مهمی است که کنگره شما در مقابل خود قرار داده است. انتظار ما اینست که این کنگره بتواند تصمیمات روشنی برای پاسخ دادن به نیا ز های یک برنامه سیاسی نوین برپایه درک نوشده از دمکراسی، حقوق بشر و عدالت اجتماعی و استقلال و نیز روابط نوین درون سازمانی اتخاذ نماید.

کنگره شما میتواند باتاکید بر هویت چپ سازمان، با پافشاری بر میثاق خود نسبت به زحمتکشان یدی و فکری. با اعلام پایبندی به آرمانهای یک سوسیالیسم دموکراتیک با سیمای انسانی رسالت شایسته ای در قبال مردم ایران بعهده گیرد.

ما به وظایف دشوار کنگره شما واقفیم: تجربه ۲ نشست صلاحیتدار گذشته ما با شرکت نمایندگان انتخابی تشکیلات نشان میدهد که دستیابی به نتایج دلخواه در جریان کنگره کار آسانی نیست.

آرزوی ما موفقیت سیاسی کنگره، تصمیمات مثبت آن در عرصه های سیاسی و تشکیلاتی در چارچوبی دموکراتیک و دمیدن روح تازه ای به سازمان در جهت شرکت فعال تر در مبارزه روزمره مردم است. ماصمیمانه آرزو می کنیم، که علاوه بر دستاوردهای پر ارزش فکری، سیاسی، و سازمانی، کنگره شما در عین حال زادگاه آن روحیه رزمنده و ایجادکننده آن شور انقلابی باشد که نهضت نوپای ما در مبارزه بایکی از سهمناک ترین رژیم های ارتجاعی جهان، عمیقاً بدان نیازمند است و بدون چنین سرمایه پر ارزشی، آرمانهای شریف، بی پشتوانه خواهند ماند.

پادرودهای رفیقانه

شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

مرداد ماه ۱۳۶۹

نیروی سیاسی جدی را نمی تواند به ارزیابی مشخص از این جریان سیاسی قادر سازد. بنا بر این تا زمانی که این جریان نا متجانس سیاسی، به یک حزب یا تشکل سیاسی، با برنامه معینی تبدیل نشده و تعهداتش از طریق موضعگیری های روزمره و مشخص نسبت به حوادث گذشته و حال ایران و جهان، محک زده نشود، کمترین امکانی برای داوری، نسبت به تحولات ادعائی در چارچوب این نیروی سیاسی، وجود نخواهد داشت.

از این رو، ما بار دیگر تاکید می کنیم که انتخاب متحدان سیاسی برای پیشبرد مبارزه در راه دمکراسی، باید با اصول و معیار های روشن همراه باشد. ما باید از تجربه بزرگ و تلخ انقلاب درس بگیریم و نیروهای ضد دمکراتیک را به صرف ضدیت آنها با رژیم خورکامه کنونی، سهل انگارانه تقویت نکنیم. ما بعنوان نیرو های چپ دمکرات و جمهوریخواه، نیروهائی که عمیقاً به دمکراسی و حاکمیت مردم اعتقاد دارند، باید در انتخاب متحدان خود، در ارزیابی سیاست ها و اهدافشان، به اندازه کافی دقیق باشیم. در عین حال، بمثابه یک نیروی دمکرات، ما نمی توانیم ونباید یک نیرو و یا اندیشه سیاسی رانادیده گرفته و یا به حذف آن مبادرت کنیم. مخالفت اصولی ما در اتحاد عمل با این جریان غیر دمکراتیک، بهیچ وجه به معنای تمایل ما در نادیده گرفتن حقوق دمکراتیک آنها در اشاعه نظراتشان نیست. ما فکر می کنیم که نیروهای دمکرات، بویژه نیروهای چپ و جمهوریخواه، باید با بهره برداری از حقوق دمکراتیک خود و پوسمیت شتاضق آن برای دیگران، از هر فرصتی برای مباحثات علنی و شنیدن استدلال آنها و اثبات حقانیت ایده های انسانی و دمکراتیک خود، استفاده کنند وبکمک این مباحثات، برتری اندیشه های خود را به اثبات برسانند.

۲- آیا کنگره به رابطه گذشته سازمان و حزب توده ایران بر خورد روشننگرانه خواهد داشت؟

همه می دانند که رهبری وقت سازمان طی سال های پس از ۱۳۶۲ با وجود مشاهده عملکرد های بغایت استبدادی، خودکامه و نیز روابط ناسالم رهبران حزب توده با حزب کمونیست اتحاد شوروی و سازمان های جاسوسی این کشور، تا همین گذشته نزدیک سیاست اتحاد و وحدت همه جانبه را با حزب مزبور پیش می برده است. رهبری سازمان شما در پلنوم ۱۸ حزب توده با وجود آنکه شاهد آنهمه دغلكاری بود آنرا دست آورد طبقه کارگر ایران! خوانند و در نمایش مسخره «کنفرانس ملی» دست در نست رهبری حزب توده «اشك شوق» ریخت و حتی در اسناد پلنوم ۶۵ سازمان در قطعنامه وحدت جنبش کمونیستی، «مبارزه در راه حفظ و تحکیم و گسترش وحدت فکری و سیاسی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران» را در اولویت برنامه خود قرار داد. سنوالی که اینک در برابر کنگره شما و جنبش قرار دارد این است که کدام نیرو و به چه علت با وجود اینهمه دلایل و خرابکاری آشکار رهبران حزب توده ایران، باز هم سیاست اتحاد همه جانبه با آنرا پیش می برد؟ چرا سازمان چشم خود را بر همه این اعمال ضد دمکراتیک و وابستگی آشکار، بست؟ رهبری سازمان خود تا چه حد وارد این بند وبست ها و

ضرورت يك اتحاد بزرگ ملی

دمکرات ایران در عین آنکه خواهان تعیین نظام حکومتی براساس رأی مجلس مؤسسان منتخب آزادانه مردم است، نظام جمهوری پارلمانی و دمکراتیک را خواناترین و سازگارترین شکل حکومت برای تحقق دمکراسی و اعمال حاکمیت مردم میدانند و بر این اساس ایجاد يك جبهه جمهوریخواهان دمکرات را مقدم‌ترین و حیاتی‌ترین وظیفه خود می‌شمرند.

مؤلفه های استبدادی در اپوزیسیون

افزون بر رژیم جمهوری اسلامی که بزرگترین و سرسخت‌ترین دشمن و مانع دمکراسی و اعمال‌کننده يك استبداد خشن قرون وسطائی بر کشور ماست، در اپوزیسیون این رژیم نیز نیروهایی که خواهان دیکتاتوری از نوع دیگر بوده و بطور بالقوه دمکراسی در ایران را مورد تهدید و دستبرد قرار می‌دهند، به چشم می‌خورند.

سازمان مجاهدین خلق ایران بعنوان يك نیروی ایدئولوژیک اسلامی که معتقد به ولایت «رجوی» بوده و درصدد ایجاد يك دیکتاتوری جدید اسلامی به هر شکل و قیمت در ایران است و افراطی‌های چپ و راست که همچنان مدافع دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری خاندان پهلوی اند، عمده‌ترین این مؤلفه‌ها بشمار می‌آیند. مخرج مشترک این نیروها اقتدار گرایی افراطی، تلاش برای تمهیل يك رژیم معین بدون توجه به دمکراسی و مرجعیت مردم است.

در این میان در اثر ضربات چیران ناپذیری که در اثر قمار و معامله سازمان مجاهدین با رژیم صدام حسین به اعتبار و سیمای این سازمان در افکار عمومی مردم ایران وارد آمده، و همچنین با درهم شکستن ستون فقرات تئوریه و نظام‌های منکی بر دیکتاتوری پرولتاریا و به پایان رسیدن عمر تاریخی فرقه‌های «سنتی» کمونیستی، خطر اصلی در اپوزیسیون ایران، راست افراطی است که بطور مشخص در طرز تفکر و اهداف هواداران رژیم پهلوی خوننمایی می‌کند. بخصوص آنکه اکنون بسیاری از مردم به جان آمده از انواع مصائب و بیداد‌های هستی‌سوز کنونی، به خاطر نجات از ستم‌ها و مظالم طاقت‌فرسای آخوندی، در يك مقایسه سرانگشتی، بهتر بودن رژیم گذشته از رژیم اسلامی را نتیجه می‌گیرند. این وضعیت همراه با این تصور پهلوی خواهان که با شکست و ناکامی سوسیالیسم واقعا موجود، بشرویت و از جمله جامعه ایران راهی جز پذیرفتن تمام و کمال هژمونی سرمایه داری جهانی و وابستگی آنرا ندارد، میدان تعرض و مانور وسیعتری در اختیار هواداران رژیم مطلقه شاهنشاهی جهت توجیه و ستایش رژیم گذشته قرار داده است. بر پایه چنین تصورات و سودهای عمیقاً سلطه جویانه و استبدادی است که هواداران خاندان پهلوی بر بسیاری از جنایات و خودکامگی‌های رژیم گذشته، همچون دیکتاتوری فردی، سرکوب آزادی‌ها، سیاست نظامیگری افراطی در خدمت به امپریالیسم، به تاراج دادن منابع سرشار ملی و درآمد‌های افسانه‌ای نفت و بسیاری از اقدامات ارتجاعی دیگر مهر تأیید می‌زنند و یا با ایراد برخی انتقادات جزئی و دهان‌پرکن نسبت به گذشته، همچنان سودای بازگرداندن تاج و تخت رضا پهلوی را در سر می‌پروراندند.

طیف وسیع و ناهمگون سلطنت طلبان و

سیاست ما نسبت به آنها

در برخورد و ارزیابی نسبت به جریان‌های سلطنت طلب نمیتوان این واقعیت را نادیده گرفت که این نیروها طیف وسیع و نامتجانسی را تشکیل می‌دهند که در دو سمت اصلی آن هواداران مشروطه سلطنتی تحت عنوان «نهضت مقاومت ملی ایران» و شاه الهی‌های دواتشه سنتی در اطراف «درفش کابانی» و گروه‌های دیگر قرار دارند. نمی‌توان از نظر دور داشت که درس‌گیری از تجارب عظیم و بی‌سابقه ملی و جهانی که بخش اعظم نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران را به درجات گوناگون

مبارزه برای تأمین دمکراسی و حکومت قانون محوری‌ترین خواست و نیاز جامعه و مردم ایران است. اهمیت و ضرورت دمکراسی برای جامعه ایران بدان گونه است که اکنون اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران از زوایای گوناگون در باره آن سخن می‌گویند. این خود پدیده‌ای نوید بخش و یکی از نشانه‌های رشد تدریجی اپوزیسیون ایران است. اکنون لازم است که سطح مباحث در این زمینه يك گام دیگر جلو رفته و حول جنبه‌های مشخص و غیر تجریدی آن، موانع و سنگلاخ‌ها، توانایی‌ها و محدودیت‌ها، نیروها و مؤلفه‌های واقعی و شیوه‌ها و راه‌های نیل به دمکراسی در ایران چیران یابد. در اینجا تنها به برخی از جوانب که به خصوص برای چپ‌آزادخواه ایران جنبه حساس و گرهی دارد می‌پردازیم.

تحول ملی، دمکراتیک در چپ ایران

بخش بزرگی از چپ سنتی ایران پس از یکدوره بازنگری و تلاش همه جانبه از نیروی دگماتیک، ایدئولوژیک و غیر دمکراتیک اینک به نیروی ملی، دمکراتیک و معتقد به آرمانهای عدالت خواهانه فرارویدده است. درکی نوین از دمکراسی و پای بندی و تعهد به آن در حیات درونی و بیرونی از اصلی‌ترین تمایزات چپ‌آزادخواه ایران نسبت به چپ سنتی و استبدادی است. چپ سنتی ایران بدلیل تفکر استبدادی و ذهنی خود تنها هنگامی از آزادی و دمکراسی دفاع می‌کرد که تیغ استبداد را بر گردن خود لمس کرده و موجودیت فرقه‌ای خود را در خطر می‌دید و حداکثر آزادی را تنها برای همفکران و یا تنها برای «طبقه کارگر» و همچنین «مبارزه ضد امپریالیستی» و «مدافعان انقلاب» و «سوسیالیسم» می‌خواست. قربانی کردن آزادی به پای اتوپای «سوسیالیسم» و یا «مبارزه ضد امپریالیستی» تفکر و روش فرقه‌ای در برخورد با نیروهای دیگر اندیش از دیگر نشانه‌های درک غیر دمکراتیک در چپ سنتی ایران بود. روی دیگر این سکه پیگانگی از طیف وسیع نیروهای ملی و آزادخواه و بطور کلی روشنفکران دمکرات دگر اندیش بود. نتایج فاجعه بار چنین درک‌هایی از جمله در سیاست‌های سکتاریستی مقابل جویانه در برابر دکتور مصدق شخصیت برجسته ملی و آزادخواه ایران و بار دیگر در دوران پس از انقلاب بهمین در برابر طیف نیروهای ملی و آزادخواه ایران همچون جبهه دمکراتیک ملی و نهضت آزادی به روشنی هویدا است.

چپ‌آزادخواه ایران اکنون برای آنکه بتواند بعنوان نیروی ملی و دمکراتیک در مبارزه برای تحقق دمکراسی در ایران نه تنها همچون تاکتیک بلکه يك هدف استراتژیک و آرمانی و تعیین سرنوشت کشور نقش جدی و مؤثری ایفا کند، به نگرشی نوین به نیروها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی ایران و ظرفیتهای مشخص دمکراتیک در طیف وسیع و رنگارنگ اپوزیسیون و بطور خلاصه نگرش و سیاستی نوین در صحنه سیاست ایران نیاز دارد. در پیش گرفتن سیاست و شیوه‌ای دمکراتیک و واقعگرایانه، جدا کردن عواطف و پیش‌داوری‌ها و تعصبات از تحلیل خونسردانه سیاسی، کنار گذاشتن شیوه‌های سنتی نظیر تحریم و قطع رابطه و رجزخوانی در رابطه با کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی جامعه، باز شناسی و دیالوگ و رقابت سالم و سازنده بجای نگرش قطبی و مطلق‌گرایانه در تنظیم مناسبات با این نیروها از جمله متدها و شیوه‌های دمکراتیکی است که سیمای چپ‌آزادخواه ایران بنمایش میگذارد.

چپ‌آزادخواه ایران از آنرو خود را پیگیر ترین مدافع دمکراسی در ایران می‌داند که از جمله به دمکراسی بی‌قید و شرط سیاسی، منشور حقوق بشر سازمان ملل متحد، آزادی دگراندیشان، جدائی دین از دولت، حق خودمختاری خلق‌های ایران، برابری واقعی زن و مرد در همه زمینه‌ها و آراء و اراده مردم و پیکار سازمان یافته برای حضور در صحنه مبارزات متنوع مردم و بسیج و سازماندهی این مبارزات با اتکا و ایقان به نیروی تاریخ ساز مردم را وظیفه مبارزاتی خود می‌شمرد و به حاکمیت آنها و تلاش برای کنترل مردم بر حکومت عمیقاً معتقد و پای بند است. چپ

به اعتقاد نگارنده علیرغم چنین تناقضی نهضت مقاومت ملی ایران در همین محدوده کتونی نیز نیرویی ملی و دمکراتیک محسوب گردیده و بعنوان یکی از مؤلفه های دمکراسی در ایران می تواند طرف مذاکره و ائتلاف و همکاریهای سیاسی با جمهوریخواهان دمکرات ایران قرار گیرد

دیگر مؤلفه های دمکراسی در ایران

قابل تاکید است که در جامعه ای که بخش بزرگی از نیروهای چپ و انقلابی و روشنفکران مبارز آن تا همین چند سال پیش درک و عملکرد شبه مذهبی و استبدادی داشته و بزرگترین آرزوی ایشان ایجاد جامعه و دولتی ایدئولوژیک و متکی بر دیکتاتوری پرولتاریا بوده است، نادیده گرفتن پتانسیل ملی دمکراتیک و «ملیون» و نیروها و جریاناتی همچون نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی (برهبری مهندس بازرگان) جز مطلق گرائی، خودمحور بینی و نگرش تجریدی مفهومی ندارد.

واقعیت آنست که در جنبش ملی و دمکراتیک ایران، گروهها و دستجات ازادبخواه و شخصیت های اجتماعی دمکرات گسترده دیگری وجود دارند که در دفاع از آزادی، دمکراسی و استقلال ایران قویاً سهمیم و علاقمندند. هم اینک سازمان جمهوریخواهان ملی ایران که دفاع از دمکراسی، حقوق بشر، پلورالیسم سیاسی، استقرار حاکمیت ملی بر اساس مردم سالاری و یک مشی دمکراتیک اتحاد جریانه از وجوه مشخصه آن است، یکی از ستونهای ثابت قدم و دمکراتیک جبهه ازادبخواهان ایران را تشکیل می دهد. این سازمان ضمن آنکه مدافع یک جمهوری لائیک است بدروستی «تعیین نوع و شکل نظام آینده ایران را منحصرأ و قطعاً در صلاحیت مجلس مؤسسان منتخب مردم ایران» میدانند. جبهه ملی ایران در اروپا که دفاع از آزادی و دمکراسی در ایران از راههای مسالمت آمیز را در سرلوحه فعالیت سیاسی خود قرار داده از دیگر نیروهای ملی و دمکراتیک ایران است. شایان ذکر است که دگرگونیهای بی سابقه جهانی، فروپاشی رژیمهای استبدادی در کشورهای اروپای شرقی و پذیرش پلورالیسم سیاسی و برگزاری انتخابات عمومی آزاد در این کشورها و نیز کشور هائی چون نپال، و غیره تأثیرات مثبتی در طیف ملیون ایران و از جمله جبهه ملی اروپا و همچنین نیروهای ملی اعم از مشروطه خواه و اسلامی در راستای دمکراتیزه شدن و پذیرش دگراندیشان و نتایج سیاسی آزادی مردم بجای گذارده است، گسترش فعالیتهای نیروهای ملی و دمکراتیک اسلامی همچون «جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران» به رهبری مهندس بازرگان و دیگر شخصیتهای ملی و ازادبخواه در داخل ایران و طیف نیروهای مشابه در خارج از کشور نظیر نشریه انقلاب اسلامی برهبری دکتر بنی صدر و تحولات جالبی که در بخشی از هواداران دکتر علی شریعتی صورت گرفته و می گیرد از جمله این نشانه هاست. نیروهای ملی اسلامی فرق که مبارزه علیه «اختناق»، «استبداد ولایت فقیه» و «سلب آزادی و امنیت عمومی» و علیه «فساد لجام گسیخته» و «بی قانونی حاکم بر کشور» و دفاع از دمکراسی و آزادی احزاب و تشکل های صنفی و سیاسی، برگزاری انتخابات عمومی آزاد و استقرار حاکمیت ملت از وجوه مشترکشان می باشد، بی تردید جزو مؤلفه های مبارزان راه دمکراسی در ایران هستند.

رسوایی تمام عیار بنیادگرائی اسلامی در ایران که ثمره انکار ناپذیر ۱۱ سال حاکمیت بربر منشاخانه اسلامی در کشور است و همچنین فروپاشی نظامهای توتالیتر ایدئولوژیک در اروپای شرقی، نیروهای ملی - دمکراتیک اسلامی ایران را دچار تحولات معینی در راستای پذیرش جدائی دین از دولت ساخته است.

نیروهای ملی - اسلامی داخل و خارج از کشور که خود از قربانیان دیکتاتوری شاهنشاهی و دیکتاتوری مذهبی بوده اند، استقرار «حکومت قانون» و «حاکمیت ملی» در ایران را جزو اهداف بنیادین خود می شمردند.

مسیر نیل به دمکراسی در ایران

مبارزه برای دمکراسی و استمرار واقعی آن در ایران، رادیکالترین، نشوارترین و مترقی ترین تحول و خواست است. این تحول قبل از هرچیز به توان و تناسب نیروهای سیاسی و اجتماعی مدافع آزادی و دمکراسی و رشد فرهنگی جامعه بستگی دارد. از اینرو دمکراسی امری نسبی است که تعمیم آن جنبه تدریجی و آگاهانه داشته و تابع توان و ظرفیت جامعه و نیروهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن است. به این اعتبار به جرئت می توان گفت که شکل سلطنت و یا جمهوری که منحصرأ بایستی در نتیجه رأی آزادانه مردم تعیین شود، در حل مسئله دمکراسی در جامعه جنبه تعیین کننده ندارد. چنانکه

متحول ساخته است. در این نیروها و محافل نیز به گونه های متفاوت اثربخش بوده است. این تأثیرات هرچند در میان شاه الهی های دو آتشه عمدتاً در جهت ترجیح گری و خطاپوشی بوده است، ولی در بخش های دیگر هواداران مشروطه سلطنتی تأثیرات مثبت معینی که کم و بیش در نشریات و نظرات آنها بازتاب می یابد، بجا گذاشته است.

هم اکنون در طیف ناهمگون سلطنت طلبان تمایلات و نگرش های متفاوتی نسبت به عملکرد رژیم گذشته در برخورد به دگراندیشان، دمکراسی و اصول حاکمیت ملت و بالنتیجه کشمکش های شدیدی وجود دارد که توجه به آنها و تنظیم سیاست متفاوت و متناسب با هرکدام - از زاویه استقرار دمکراسی در ایران - یک مسأله حساس و یک ضرورت سیاسی است.

آن نیروها و گرایشات سلطنت طلبانه ای که تلاش هایشان در راستای دفاع از کلیت رژیم گذشته و تئوریزه کردن حق موروثی خوانندان پهلوی برای حکومت در ایران است و یا برای ایجاد یک هیرارشلی تمرکزگرای سلطنتی که در ذات خود استبداد پرور است تکاپو می کنند، بدون تردید در جبهه ازادبخواهان ایران جایی ندارند. بطور مشخص تلاشهای سیاست بازاری همچون داریوش همایون، سوراسرافیل و اشرف و برخی از صاحب منصبان و ژنرال های رژیم گذشته که از هم اکنون بدون وجود به رأی آزادانه مردم رضا پهلوی را «شهردار ایران» لقب داده و در سودای احیای رژیم گذشته اند، در این چارچوب می گنجند. مبارزه برای افراد و انزوی این نیروها از طرق اقناعی و توضیحی و ظریف هر نیروی دمکرات و میهن دوست است.

از سوی دیگر شرط هرگونه همکاری و ائتلاف سیاسی جمهوریخواهان دمکرات با بخش های معتدل و میانه رو سلطنت طلب، بازنگری صریح و روشن کردن نقش خوانندان پهلوی در ایران، تعیین تکلیف با دوران حکومت رضا شاه و فرزندش، حل تضادهای فکری و سیاسی خود بر اساس پذیرش صریح پلورالیسم و آراء مردم در تعیین نظام حکومتی و همچنین متشکل کردن خود در یک سازمان سیاسی سلطنت طلب است که بجای ادعای رهبری موروثی و اتوریته مستبدانه خدادادی و غیر قابل کنترل، دست به یک مبارزه سالم و دمکراتیک سیاسی در راه آرمانهای مطلوب خود بزنند.

نهضت مقاومت ملی، نیروئی ملی و دمکراتیک

از سوی دیگر این واقعیت را نمی توان نادیده گرفت که در جامعه ایران در میان بخشی از مردم و روشنفکران ازادبخواه و مدافع حاکمیت ملت، نیروها و محافلی هستند که به هر علت خواهان یک نظام مشروطه سلطنتی در ایران بوده و درعین حال خود از قربانیان نظام مطلق شاهنشاهی و مخالف واقعی دیکتاتوری سلطنتی و خوانندان پهلوی هستند. «نهضت مقاومت ملی ایران» که خود را پیرو اندیشه و راه دکتر مصدق می داند بطور عمده این گرایش مشروطه خواهان دمکرات را نمایندگی می کند. بر خلاف شاه الهی ها نهضت مقاومت ملی ایران بعنوان جریانی ملی و دمکراتیک، مبارزه در راه آزادی و استقلال ملی ایران را در چارچوب اجزای قانون اساسی مشروطه بعنوان دستاورد امیل مردم ایران و استقرار یک حکومت ملی در خارج از سیطره قدرت مطلق شاهنشاهی، هدف خود قرار داده و تاکنون نیز به این آرمانهای خود وفادار مانده است. دکتر بختیار رهبر قدیمی جبهه ملی و همکار دکتر مصدق در آستانه انقلاب بهمین ضمن حفظ تمایزات و مرزبندی خود با روحانیون مرتجع و مستبد و استبداد خواندان پهلوی به نوبه خود اصلاحات ملی و دمکراتیکی را متحقق ساخت. در کشمکش های جدی و واقعی که میان نهضت مقاومت ملی با شاه الهی ها جریان دارد، سخن از محاکمه قانونی رژیم گذشته می رود. جدا کردن دین از حکومت و پذیرش اصل حاکمیت ملت از خواست های دیرین نهضت مقاومت ملی است.

متأسفانه باید تصریح کرد که نهضت مقاومت ملی و دکتر بختیار هنوز این تناقض و مسأله اساسی را که مورد پرسش جدی ازادبخواهان ایران است لاینحل گذارده اند که چگونه ممکن است شکل حکومتی مشروطه سلطنتی حتی در همان چارچوب قانون اساسی سال ۱۲۸۵ به استقرار مجدد دیکتاتوری موروثی خواندان پهلوی در ایران نیانجامد؟ بر این اساس خواست و آرزوی ازادبخواهان و مدافعین حاکمیت تمام عیار ملت این است که نهضت مقاومت ملی با حل جسورانه این تناقض مهم، موضوع دفاع از نظام مشروطه سلطنتی را رها کرده و در تقویت جبهه جمهوریخواهان ایران بکوشند.

جوابی کوتاه به «دوسؤال کوتاه» نشریه فدائی

افشای ناپیکیری های خرده بورژوازی، به سبک نشریه فدائی!

منتها اشکال کار اینست که نویسنده مربوطه، که تیزتر نوشته خود را «دوسؤال کوتاه» نام گذاری کرده، در جریان نوشتن مطلب، از قریب عصبانیت پنج سؤال مطرح کرده و تازه آنها را هم به اصلی و فرعی تقسیم کرده، بطوری که جواب دهنده بیچاره را دچار نستپاچی میکند و خطر رفوزه گی را چند برابر مینماید!

اما، سؤالی که باشماره یک نام گذاری شده، بطور واضح دو سؤال جداگانه است، به این ترتیب که پرسیده شده «هدف از شرکت در میز گرد چیست؟» و سپس سؤال دوم طرح شده که «بطور مشخص نظر حزب و سازمان شما درباره همکاری و اتحاد و ائتلاف باگرایشات و جریانات سلطنت طلب در شرایط کنونی چیست»

البته در پایان این دوسؤال نیز، برای راهنمایی بیشتر از جواب دهنده مربوطه «دوستانه» تقاضا شده است که «موضوع را به ضرورت یاد رستی یا نادرستی «بحث» و «گفتگو» و «دیالوگ» در «فضای دموکراتیک» با همه نیروها اعم از «موافقین و مخالفین» ارجاع ندهید و به سؤال اصلی ما پاسخ دهید، طبیعی است که بر هر جواب دهنده ای میوهن است که در اینجا یک سؤال اصلی و یک سؤال فرعی وجود دارد و احتمالاً سؤال فرعی نمره چندانی ندارد و میشود به آن پاسخ نداد.

بهرحال، اشکال این جور راهنمایی ها اینست، که هرکس بخواهد درباره سؤال اول، یعنی «هدف از شرکت در میز گرد...» صحبت کند، اگر موافق شرکت در آن باشد باید از «ضرورت و یا درستی» «بحث» و «گفتگو» و «دیالوگ» حرف بزند - چیزی که ممتحن مربوطه آنرا منع کرده است - و اگر مخالف شرکت در میز گرد هم باشد قاعداً باید درباره «نادرستی» «بحث» و «گفتگو» و غیره... استدلال کند، که باز هم از این کار برحذر شده است!

کسی چه می داند، شاید اصلاً این سؤال، علیرغم ظاهرش، یک سؤال هوش است که می خواهد با طرح یک سؤال و برحذر کردن خواننده از جواب دادن به آن، سرعت انتقال و هوش و درایت طرف مربوطه را امتحان کند.

و اما سؤالی نیز که جلوی آن رقم ۲ دیده میشود، باز هم دوسؤال جداگانه است که البته بهم مشروط هستند. اول پرسیده شده که آیا «اقای فرهاد فرجاده» نماینده حزب بوده و یا نبوده. طبیعی است که خواننده اول باید به این سؤال جواب بدهد و بر اساس جوابی که میدهد، کشف کند که کدام سؤال بعدی مربوط به اوست (لازم به تذکر است که اگر این سؤال به صورت ضربدری طرح میشود، بهتر بود!)

البته ما چون جوابمان در مقابل این سؤال مثبت بود، سراغ سؤال دوم مربوط به خودمان رفتیم (چون اگر کسی جوابش منفی باشد، خوشبختانه سؤال دوم به او مربوط نمی شود) و باید «مجمع برگزاری بحث آزاد» به آن جواب بدهد (و متوجه شدیم که سؤال تکراری است. یعنی نویسنده مربوطه دوباره پرسیده است که اگر

وعلنی، که بتواند همه مردم، بویژه هواداران سلطنت را قادر سازد تا استدلال های ما را بشنوند، فعالانه شرکت کنیم. از الزامات چنین مباحثاتی، رودر روشی با نظریه پردازان نظام پادشاهی، شنیدن استدلال آنها، نشان دادن نقاط ضعف آن و برشمردن مزایای رژیم است که ما خواهان برپائی آن هستیم.

۴ - آیا پذیرفتن این واقعیت که در کشور ما، کسانی هوادار نظام پادشاهی هستند، به این معناست که ما ضرورتاً باید با آنها همکاری و اتحاد عمل داشته باشیم؟ ما البته به این سؤال، مدتهای زیادی است که پاسخ روشن و صریح داده ایم. به این معنی که حزب ما، به تمهد باورهای دموکراتیک خود، این حق را برای همه مردم ایران و از جمله هواداران نظام پادشاهی قائل است - و برای تثبیت چنین حقی خواهد جنگید - که در یک نظام دموکراتیک، برای اندیشه های خود تبلیغ کنند و مانند هر نیروی سیاسی دیگری، در صورت جلب آرا اکثریت مردم، حکومت رانیز بدست گیرند. با اینحال، ما بدلیلی که باز هم در گذشته بطور مشروح بیان داشته ایم، در جریان مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و برقراری یک جمهوری دموکراتیک - که تنها به استناد به رأی آزاد مردم مستقر خواهد شد - با نیروهای هوادار سلطنت ائتلاف و اتحاد عمل نمی کنیم و دلایل روشن و قانع کننده ای نیز برای آن داریم، که چه در گذشته و چه در آینده به آن پرداخته و باز هم خواهیم پرداخت. ما تأکید می کنیم که یکی از عوامل پراهمیت انزوی هر چه بیشتر اندیشه های طرفدار نظام پادشاهی، ایجاد یک جبهه گسترده از نیروهای دموکراتیک و جمهوری خواه است که با آرمان آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را به سرانجام رسانند.

آش نخورده و دهان سوخته!

نکاتی که ذکرشان رفت، جمع بندی مختصر شده موضوعی است که در مباحثات ما به نتیجه رسید. در این رهگذر، ما آمادگی اصولی خود را برای شرکت در میز گرد پانصد و یا هر مجمع دیگری با همین مضمون اعلام کردیم و بعد هم، بدلیلی که نگارنده این سطور از آن اطلاع دقیقی ندارد، - و البته در این بحث اهمیت چندانی هم ندارد - این میز گرد تشکیل نشد.

با اینحال، نشریه فدائی، در آخرین شماره خودی مطلب کوتاه، عصبی، عیوس و پراخ و تخمی که خواننده را به حیرت و امیدارد، با ذکر مقدمه ای درباره اخبار مربوط به میز گرد گذاش، از حزب دموکراتیک مردم ایران - و نیز سازمان اکثریت - «بطور جدی» خواسته است که «بطور رسمی و مشخص به سؤالات زیر پاسخ دهند»!

ما البته به عقلمان نرسید که برای «رسمی کردن» جواب سؤالات مربوطه، غیر از توضیحات بالا اقدامات دیگری هم لازمست یا نه؟ با اینحال، سعی خودمان را کرده ایم که جواب مربوطه، تا حد ممکن «جدی» و «مشخص» باشد.

مدتی پیش، به برخی از رفقای ما خبر رسید، که در آلمان غربی، گروهی بنام «مجمع برگزاری بحث آزاد» قصد تدارک میز گردی را دارد، که در آن موضوع انتخابات آزاد و دموکراتیک در ایران و نیز شکل و محتوای حکومت آینده ایران - جمهوری یا پادشاهی - به بحث گذارده خواهد شد. از آنجا که هر دو نکته فوق، از مباحث گرهی و نکات مورد بحث در جنبش اپوزیسیون هستند و بویژه از آنجا که حزب ما در این هر دو مورد نظرات معین و روشنی دارد، که مایل است با استفاده از هر فرصتی، این دیدگاهها را با اطلاع عموم برساند، موضوع شرکت در این میز گرد مورد بحث رفقای ما قرار گرفت.

در آخرین اجلاس شورای مرکزی حزب، اکثر رفقای شرکت کننده، بدلیل زیر، تمایل خود را برای شرکت نمایندگی ای از جانب حزب در این میز گرد ابراز داشتند و هر اقدام مشابه دیگری را که بتواند باعث تلاقی اندیشه ها گردد و به مردم امکان دهد تا نسبت به صحت و سقم ادعا ها داوری کنند، مورد استقبال قرار دادند. و اما نکات مطرح شده در استدلال ها بطور خلاصه چنین بودند.

۱ - در هر بحث آزادی که موضوع حقانیت نظام سیاسی آینده کشور مورد بحث باشد، حزب ما، بمثابة یکی از نیروهای دموکرات و جمهوری خواه، می تواند و باید فعالانه در این مباحثات شرکت کرده و نظریاتش را در اثبات حقانیت یک نظام جمهوری دموکراتیک، به اطلاع علاقمندان این مباحثات برساند. این یکی از وظایف حزب ماست و ما خود را در مقابل آن مسئول میدانیم.

۲ - اساساً در میان صفوف اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی، اگر قرار باشد که نیروهای بخوانند از حقانیت نظام سیاسی جمهوری دموکراتیک دفاع کنند و آنرا بمثابة تنها الטרنا تیر سالم و مناسب پس از سرنگونی رژیم فعلی به مردم بشناسانند، تنها مخاطبشان، کسانی خواهند بود که هوادار نظام پادشاهی هستند و استقراریک رژیم سلطنتی را جایگزین مناسب رژیم حاضر قلمداد میکنند. بنابراین، در هر حال، هر نوع تبلیغ و ترویج به نفع برقراری یک جمهوری دموکراتیک، باید در صفوف هواداران سلطنت و خطاب به آنان انجام گیرد.

آیا کوشش برای عمومیت بخشیدن به اندیشه استقرار یک نظام جمهوری دموکراتیک و مستدل کردن این واقعیت که نظام پادشاهی در سرشت خود، پادموکراسی و رأی آزاد مردم بیگانه است و برای کسانی که واقعاً هوادار یک الترنا تیر دموکراتیک هستند، نمی تواند شکل مطلوبی باشد، احتیاج به مباحثه با هواداران سلطنت ندارد؟

۲ - در جریان همین مباحثات، ما به این نتیجه رسیدیم که مخالفت اصولی ما با نظام پادشاهی و نیز مبارزه اصولی ما بقصد منزوی کردن اندیشه هوادار رژیم سلطنتی، بمعنای آن نیست که ما حق موجودیت طرفداران این نظام را برسمیت نشناسیم و حضورشان را نادیده بگیریم. واقعیت اینست که بخشی از ایرانیان، به چنین نظامی دل بسته اند و ما می توانیم و باید، در هر مباحثه آزاد

تئوری‌ها و مقولات در آزمون زمان

باتجربه ای که بشریت طی هفتاد سال موجودیت سوسیالیسم دولتی کسب کرده دیگر جایی برای پافشاری روی تئوری‌ها و جزم‌های که زندگی پاسخ منفی به آنها داده باقی نمی ماند. زندگی در بفرنج جهان معاصر می طلبد که راه پیموده بدقت و ارسی و آنچه به تجربه دیگر پاسخگوی زندگی اجتماعی نیست، بدور افکنده شود و راه‌ها و شیوه‌های نوینی برای خدمت به انسان و بشریت گزین گردد.

اگر بپذیریم که تئوری‌ها و مقولات در روند شناخت‌های بشری پیوسته نوزائی شده، آنها که هم نفس با واقعیت‌ها و دیگرگونیهایی وقفه ناپذیر آن نیستند از صحنه خارج و آنها که در دایره مسدودی قرار دارند، غنی تر و دقیق تر می گردند، دلیلی ندارد که به تئوری‌ها و مقولاتی دل بندیم که در آزمون زندگی رنگ باخته اند.

از جمله این تئوری‌ها و مقولات که نیاز به بازنگری جدی دارند، تئوری و مقولات مبارزه طبقات، جمع‌گرایی (کلکتیویسم) و فردگرایی (اندیویدوالیسم) است.

تئوری مبارزه طبقاتی که مارکس بر اساس وجود طبقات متضاد در جامعه‌های انسانی آن را فرمول کرده، بدان گونه که احزاب کمونیست فارغ از دیالکتیک زندگی روی آن برنامه ریزی کرده اند، نه تنها نتوانست در پی‌شبرد امر عمومی مبارزه اجتماعی بسود بشریت گارساز باشد، بلکه زیان‌های جبروت ناپذیری به دموکراسی و پیشرفت و تأمین عدالت اجتماعی وارد آورده است. احزاب کمونیست با وجود سپری شدن بیش از یک و نیم قرن از زمان انتشار مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس (۱۸۴۸م) و ملاحظه دیگرگونیهایی ژرف و اساسی در اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جهان در بازنگری این تئوری در خودکارایی علمی و دیالکتیکی نشان ندادند و با تبدیل آن به یک نگم لایتغیر از درک واقعیت‌های جامعه و جهان پس ماندند.

مارکس و انگلس مبارزه طبقاتی را از زاویه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار دادند. آنها در مانیفست حزب کمونیست در این باره نوشته اند که «تاریخ همه جوامع تا این زمان تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است». آنها این مبارزات را یک چیز کاملاً بنیادی تلقی کرده و به روابط بهم بافته انسان‌ها در روندهای تولید زندگی مادی عیلتی تقریباً مکانیکی نسبت داده اند که تجربه قری بیستم اشتباه بودن کامل آنها را نشان داده است. نظریه آنها درباره علل شکل بندی طبقات اجتماعی که غالباً درست بوده و هست و پدیده‌های مهمی چون بی استقلالیت زنان و عداوت میان ملتها از آن زمره است.

باینهمه، در یک جمع بندی کلی تر می توان گفت که اگرچه مارکس اهمیت ویژه ای برای مبارزه طبقاتی قائل بود و آن را «موتور تاریخ» می نامید، ولی هم او هم انگلس در هیچ کجا نگفته اند که تاریخ به مبارزه طبقات محدود می گردد.

کارل پوپر یکی از منتقدین مارکس در عصر حاضر با انگشت نهادن روی این نکته میان مارکس و اغلب «مارکسیست‌ها» تفاوت قائل شده یادآور می شود:

«مارکسیست‌ها یادادن ارزش مطلق به تئوری مبارزه طبقات به تفسیر‌های نادرستی پیرامون تاریخ کشانده شده اند. در عوض روشی که مارکس برای تبیین طرز کار نهاد های سیستم صنعتی بر پایه «منطق و وضعیت طبقات» جستجو کرده، نسبت کم در محدوده آنچه که به سیستم صنعتی مورد شناخت او مربوط می گردد، از دیدگاه من قابل تحسین است...» (جامعه باز و دشمنانش ج ۲)

بر اثر یک چنین مطلق‌گرائی مارکسیست - لنینیست‌هاست که دیالک تیک بوروکراتیک بردیالکتیک زندگی تمیل می گردد و از آن ابزاری برای امیال خودغرضانه دکماتیک ساخته می شود. طرح و اجرای تئوری «ناگزیری تشدید مبارزه طبقاتی به موازات رشد جامعه سوسیالیستی» در دهه ۲۰ در شوروی یکی از بارزترین نمونه‌های این مطلق‌گرائی برای توجیه بوروکراتیزه کردن همه رشته‌های اقتصادی، تقویت سرمایه داری دولتی و سرکوب مخالفان توسط فرمانروایان سوسیالیسم دولتی در این کشور است.

انعکاس این تئوری در سیاست دیگر احزاب کمونیست جهان مانع از بینش درست وقایع و ترک این احزاب برای بسیج فعال همه نیروهای دمکراتیک جامعه در امر آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی بوده است.

روشن است که وجود طبقات متضاد در جامعه کتمان ناپذیر است. اما این که دیالک تیک تحولات اجتماعی برانگیختن آنتاگونیسم‌های طبقاتی را ایجاد می کند، جز سستکاری ناهنجار در پدیده‌های اجتماعی مفهوم دیگری ندارد.

استقرار «سوسیالیسم دولتی» در شماری از کشورها که مظهر چنین سستکاری در طبیعت پدیده‌های اجتماعی است، آزمون قانع کننده ای در اثبات ناکامی دگم «ناگزیری تشدید مبارزه طبقاتی» برای دست یافتن به تحولات و حل تضاد های اجتماعی است.

پس از مارکس با وجود اولویتی که برای حمایت از مبارزات طبقاتی ستم‌دیده در اشکال دمکراتیک آن قائل بود، و در حقیقت بایک برنامه ریزی هماهنگ در پرتو آن می توانست ثمرات پایداری برای بشریت داشته باشد، از جانب احزاب لنینی به کناری نهاده شد و جنبه دیگر نظریه او مبنی بر رد نکردن خشونت و دیکتاتوری در پاسخ به مبارزات طبقات بورژوا اساس کار قرار نگرفت. بویژه در بررسی این گزینش بد فرجام «مارکسیست‌ها» می نویسد: «ناروشنی مارکسیست‌ها در مسئله خشونت و کسب قدرت به منافع بشمندان هوماننیسم و دموکراسی خدمت می کند... سرچشمه این ناروشنی در نارسائی نگرش تاریخ گرایانه و تئوری مارکس درباره دولت است...» (جامعه باز و دشمنانش ج ۲)

نگرش تاریخ گرایانه همانا هدایت جبری جامعه بشری در مسیر یک سلسله پیش فرض‌های ذهنی بنام حرکت قانونمند تاریخ است. اما بتدریج که خلجانان روحی مردم انقلاب کرده فروکش می کند، اجابت ابتدائی ترین الزامات سبرکوفته زندگی ندانان نما میشود که با الزامات «سوسیالیسم دولتی» سرآشتی ندارد. چنانکه در انقلاب بزرگ نیمه نخست قرن ما در روسیه تزاری و چین - انقلاب اکتبر و انقلاب

توده ای چین - بنا به همین دلایل عینی و ذهنی نتوانستند برنامه فاز اول کمونیسم را با کامیابی به انجام برسانند. منطلق توده‌ها و خواست‌های آنها با منطق رهبران و خواست‌هایشان بشدت در تضاد بود. رهبران برای اجرای نقشه‌های اتوپیک و فرازجوی خود ناگزیر به دیکتاتوری دولت حزبی علیه طبقه کارگر، توده‌ها و اعضای نافرمان حزب متوسل شدند. بوروکراتیسم و توتالیتراریسم مولود چنین تضادی بود. ضرورت‌های انقلاب کاملاً مسخ شد. این ضرورت‌ها چه بود؟ در کوتاه ترین سخن حل فوری ترین وظایف دمکراتیک جامعه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه بود. اما هر دو انقلاب از این راه که لازمه آن تاکید بفرود با ویژگی تقویت روحیه غیر دوستی (اکترونیسم) بود، نرفتند. در طرح هدایتگران انقلاب، جمع‌گرایی (کلکتیویسم) فرد ستیز اساس کار قرار گرفت. یک انحصار عظیم دولتی. سرمایه غول پیکر دولتی بوجود آمد که هرگز به ابتکار پرهیز ناپذیر فرد در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و هنری مجال بروز نداد. غوغای بازگشت به اقتصاد بازار فرجام فروپاشی چنین سیستم فرد ستیزی در شوروی و اروپای شرقی است. اما اندیویدوالیسم که

در فرهنگ‌های فلسفی مارکسیستی با انتساب مطلق آن به بورژوازی همچون بشنام تلقی می شد، چگونه بازنگری می شود. بدیهی است ناروشنی اختلاف میان فردگرایی و جمع‌گرایی می تواند منشأ آشفتگی‌های عملی جدی دیگری در سیاست چپ دمکراتیک گردد. پوپر در نقد ناروشنی این دو مقوله اجتماعی میان فردگرایی و خودگرایی (اگوتیسم) از یک سو و جمع‌گرایی و غیرگرایی (آلترونیسم) از سوی دیگر تمایز دوگانه ای قائل است. او می گوید فردگرایی ضد جمع‌گرایی و غیرگرایی ضد خودگرایی است. به عقیده او همانند فردگرایی‌های خودگرا جمع‌گرایی‌های خودگرا وجود دارد. پوپر از اندیویدوالیسم غیرگرا حمایت می کند (جامعه باز و دشمنانش ج ۲)

بنابراین، هر نوع جمع‌گرایی و یافردگرایی مطلوب نیست. مقوله جمع‌گرایی در جامعه قبیله ای نخستین و کلکتیویسم سوسیالیسم دولتی با ممیزه استبداد شرقی و مقوله اندیویدوالیسم در نظام سرمایه داری آزمون خود را داده است. سرمایه داری باشکست حصار فتودالیسم فردا آزاد کرد. اما آن را در حصار خودگرایی (اگوتیسم) زندانی نمود. امروز که بشریت کلکتیویسم خودگرا - سوسیالیسم دولتی - را که نافی بالیدن فرد در جامعه است، پس رانده، راه برای اندیویدوالیسم خودگرای سرمایه داری نباید بازگردد. سرمایه داری معاصر با سوءاستفاده از فرصت فروپاشی سوسیالیسم دولتی در اروپای شرقی و بعضاً در شوروی همه نیروی خود را برای تحکیم مبانی اندیویدوالیسم خودگرا بسیج کرده است. این که سرنوشته کشورهای سوسیالیسم دولتی در این کشاکش چه خواهد بود، در وهله نخست به بیداری و گزینش آگاهانه مردم و میدان ندانن به عوامل و موجبات آفریننده روحیه اندیویدوالیسم خودگرا بستگی دارد. ب. کیوان

چهره اسرار آمیز يك رئیس جمهور!

مساله انقلاب رومانی و بویژه نقش بازیگران اصلی روزهای بحرانی از همان ابتدای سقوط رژیم چائوشسکو مورد بحث وسیع محافل سیاسی و خبری سراسر جهان قرار داشته است. در میان کشورهای اروپای شرقی رومانی تنها کشوری بود که شخصیت های حزب کمونیست در جریان سرنگونی دیکتاتوری نقش درجه اول داشتند. همین موضوع مخالفت هائی را در داخل و خارج رومانی برانگیخت. شخصیت هائی مانند ایلیسکو و یایتر رومن در رژیم گذشته چه نقشی داشتند؟ همراهی آنها با جنبش مردم چگونه صورت گرفت؟ ایلیسکو و جبهه نجات ملی در اولین انتخابات آزاد در رومانی پیروزی عظیمی بدست آوردند. اما با وجود این نفوذ توده ای چشمگیر برخی روش های بکار گرفته شده از سوی حکومت جدید مانند محاکمه سریع و اعدام چائوشسکو و همسرش و نحوه برخورد با اپوزیسیون و درگیری های خونین ژوئن جای بحث فراوانی دارند. برای پاسخ به برخی کنجکاوئی ها پیرامون گذشته سیاسی رهبران جدید رومانی، ما جنبه هائی از زندگی رئیس جمهور جدید را برای شما بازگو میکنیم. مطالب اصلی این نوشته از مقاله پال بوندور، روزنامه نگار مجارستانی که با ایلیسکو از سالها پیش آشنا بوده است برگرفته شده است.

سادقانه کنجکاو نسبت به مسائل دیدند. صفاتی که بشدت باروحيه شوونیستی و نژاد پرستی دولتی که در ردیف «مذهب حاکمیت» قرار داشت مغایر بود. مدت سه سالی که ایلیسکو در منطقه فعالیت داشت، روابط بین روشنفکران اقوام مختلف رو به بهبود رفت و محبوبیت وی از مرزهای شهر ۲۰۰ هزار نفری تیمیشوآرا فراتر رفت. در سال ۱۹۷۴ ایلیسکو به منطقه یازی در شرق رومانی منتقل شد و این بار به سمت دبیر اول حزب در ناحیه یازی منصوب گردید. گفته میشود انتصاب وی به این پست بدین خاطر انجام شد تا مراتب نزدیکی چائوشسکو به برلینگوئر فراهم گردد. ایلیسکو تا سال ۱۹۷۹ در این پست باقی ماند. بخاطر دارم که همسر وی نینا در این زمان با ناراحتی می گفت «یون بقدر کافی موجب خودش نیست». یعنی اینکه وی نظرات خود را پنهان نمی کند. ایلیسکو با آنکه می دانست که هر قدمش تحت نظر مأموران دولتی است با اینحال بیش از پیش بطور آشکار و صریح عقاید خود را بیان می داشت.

در بین روش های مستبدانه چائوشسکو، یکی از آنها مقام ویژه ای داشت. این روش عبارت بود از تشکیل جلسات عمومی که توسط کانال رادیویی با چائوشسکو در ارتباط بود. دیکتاتور از طریق کانال رادیویی از مسئولین حساب و کتاب میخواست و دستوراتش را صادر میکرد. در این جلسات اجبارا تمام رهبران مهم کشوری، اعضای دولت، مدیران مؤسسات بزرگ و دبیران اول ناحیه شرکت می کردند. قبل از استعفا با برکناری ایلیسکو از دبیری ناحیه یازی در سال ۷۸ مصادف گردید، من سر دبیر بخش اقلیتهای قومی رادیو تلویزیون رومانی بودم. در این زمان در یکی از سالن های ساختمان معروف کمیته مرکزی حزب در بخارست، شاهد چنین گفتگویی بین چائوشسکو و زیر دستانش که از طریق کانال رادیویی انجام می گرفت و توسط بلندگوهای پر قدرت در سالن پخش می گردید بودم.

اکثریت شرکت کنندگان، کز کرده و با صدائی در گلومرده در مقابل میکروفون به صحبت می پرداختند، همه آنها چائوشسکو را «رفیق دبیر اول عمیقاً مورد احترام و دوست داشتنی» خطاب می کردند و صحبت خود را باتشکر از «رهنمودهای گرانقدر» وی پایان می بردند. تنها يك استثنا وجود داشت و آن ایلیسکو بود. بامدائی خشک، ایلیسکو آنچه را که می بایست بیان کند می گفت و با همین آهنگ جدی، اظهار می کرد که در این یا آن مساله، ارزیابی وی با

هنگام بازگشت از چین در هواپیما بحث تندی بین ایلیسکو و چائوشسکو و همسرش در مورد انقلاب فرهنگی چین صورت می گیرد. چائوشسکو که مجذوب انقلاب فرهنگی چین شده بود، می خواست که همان روش را در رومانی پیاده کند. مخالفت سرسخت ایلیسکو با نظریات وی موجب شد تا در همان هواپیما وی از سمت خود عزل گردد. ایلیسکو پس از مدتی به سمت تبلیغات کمیته حزبی ناحیه تیمیس منصوب می شود. این پست از نظر سلسله مراتب سازمانی در درجه سوم اهمیت بعد از مسئول کمیته حزبی و مسئول تشکیلات قرار دارد. ایلیسکو که تا چندی پیش جزو ۱۲ شخصیت طراز اول مملکت بود اینک به رده حدود ده هزارمی نزول کرده بود. این عمل دلسردی عمیقی را نسبت به سیاستهای حزب و رهبران آن در وی بوجود آورده بود در حالیکه در میان دشمنان دیکتاتور توانسته بود محبوبیت زیادی کسب نماید. ایلیسکو از سال ۷۸ تا ۷۴ در منطقه تیمیس اقامت داشت. ناحیه تیمیس که مرکز آن تیمیس که مرکز آن تیمیشوآرا است (انقلاب دسامبر ۸۹ از آنجا آغاز شد)، دارای خصوصیات ویژه ایست که در آن اقوام مختلف از قبیل آلمانی، مجاری، سرب، یهود و رومانی، با اعتقادات مذهبی گوناگون در کنار هم زندگی می کنند.

در شهر تیمیشوآرا با وجود سانسور شدید رژیم، روزنامه هائی به زبان رومانی، مجاری، آلمانی و سرب و همچنین تئاترهای آلمانی و مجاری، مجلات ادبی به زبانهای مختلف و اتحادیه های نویسندگان رومانی، مجاری، آلمانی و سرب وجود داشت. این فعالیتها تنها در سایه عملکرد مثبت ایلیسکو که باتوجه به مسئولیتش در منطقه، فعالیتهای فرهنگی نیز تحت کنترل او قرار داشت، توانست صورت پذیرد. ره آورد تجربی جامعه شناسی مهم برای ایلیسکو از دوران اقامتش در تیمیشوآرا این مساله بود که در منطقه چند ملیتی و چند فرهنگی تیمیس وجود پلورالیسم واقعی را درک کرده بود. امری که در وی ریشه باور به امکان پلورالیسم سیاسی را بارور کرده بود. برای ایلیسکو که در کشوری با ملیتهای مختلف زندگی میکرد، دیگر این نتیجه حاصل شده بود که: بهتر است برای جمع آوری و متشکل کردن منافع معنوی همه اقوام فعالیت کرد تا اینکه برای سرکردگی يك گروه اجتماعی خاص مبارزه نمود.

اقلیتهای قومی تیمیشوآرا، ایلیسکو را به مثابه رهبری فوق العاده باگذشت، متواضع و

«یون ایلیسکو در سوم مارس ۱۹۲۰ در بندر کوچک اولتنیتا (Oltenita) به دنیا آمد، پدرش، کارگر و در جوانی به جنبش مبارزاتی و حزب کمونیست رومانی که مخفی بود پیوست. آنتولشکو، دیکتاتور رومانی وی را به مانند بسیاری دیگر از مبارزان ضد فاشیست و کمونیست به زندان انداخت. در سال ۱۹۴۲، یون ایلیسکو جوان نیز که تنها ۱۲ سال داشت دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفت. پدرش در زندان با جورجیو دژ و چائوشسکو آشنا شد و در سال ۱۹۴۴ با فشار جورجیو دژ رهبر وقت حزب کمونیست رومانی از حزب اخراج گردید و در سال ۱۹۴۵ در سن ۴۴ سالگی درگذشت.

ایلیسکو جوان در سال ۱۹۴۴ در سن ۱۴ سالگی با آنکه پدرش از حزب اخراج شده بود (مساله که می تواند اساس برخورد انتقادی یون ایلیسکو قرار گرفته باشد) به جوانان کمونیست پیوست و صادقانه به فعالیت پرداخت. استعداد و فرهنگ استثنائی به زودی از وی چهره شناخته شده ای می سازد. در مدت کوتاهی مدارج مختلف حزبی را طی می کند و در سال ۱۹۴۹ عضو و سپس به سمت دبیر کمیته مرکزی جوانان کمونیست انتخاب می گردد. با ورود به دانشکده پلی تکنیک بخارست رهبری اتحادیه دانشجویان را به عهده می گیرد و سپس برای تحصیل در رشته انرژی هیدرولیک روانه مسکو می گردد. پس از مرگ جورجیو دژ و اوایل به قدرت رسیدن چائوشسکو، ایلیسکو به عضویت مشاور کمیته مرکزی برگزیده می شود. برخی انتخاب او را يك «حرکت تاکتیکی» دبیر اول جدید ارزیابی می کنند. زیرا ایلیسکو به خاطر آگاهی و صراحت لهجه در بین دانشجویان و روشنفکران از محبوبیت خاصی برخوردار بود. و اگر چائوشسکو میخواست و انمود کند که می خواهد علیه استالینیسم مبارزه کند، بهتر از ایلیسکو انتخاب دیگری نداشت. احتمالاً نیز به همین خاطر وی را به سمت دبیر اول جوانان کمونیست که در واقع وزارت جوانان است منصوب می کند (۱۹۷۱ - ۱۹۶۸).

انقلاب فرهنگی چین، آغاز جدائی از چائوشسکو

۱۹۷۱ سال دگرگونی اساسی در زندگی سیاسی ایلیسکو میباشد. انتصاب وی به سمت مسئول شعبه تبلیغات کمیته مرکزی فرصتی است تا همراه چائوشسکو و همسرش عازم چین گردد.

آنجا که عدالت قربانی... بقیه از صفحه ۲۴

دولت اتریش بود. درپاریس درکنار تظاهرات اعتراض دربرابر سفارت جمهوری اسلامی و اتریش، مراسم چالپی نیز درسالن لویی لپار دانشگاه سوربن برگزار شد که در آن سازمان های گوناگون ایرانی و نیز از کردستان عراق و سوئد و ترکیه، مقامات و احزاب سیاسی فرانسه (ازجمله وزیر اقدامات انسانی کابینه فرانسه) و نیز شخصیت های از دیگر کشورهای جهان شرکت داشتند. به این مراسم پیامی نیز از سوی انتر ناسیونال سوسیالیست ها و ویلی برانت به این مناسبت فرستاده شده بود. شخصیت برجسته دکتر قاسملو و نیز مسئله کردستان در سخنرانی ها جای اصلی را بخود اختصاص داده بودند، ازجمله سخنرانان این جلسه دکتر سعید شرفکندی، ناصر پاکدامن، برنارد کوشنر (وزیر اقدامات انسانی فرانسه)، پیر گیدی نماینده ویلی برانت و انتر ناسیونال سوسیالیست ها بودند. هنرنامی شوان هنرمند بزرگ کرد مورد استقبال شدید حاضران قرار گرفت.

روز ۱۳ ژوئیه نیز مراسمی درگورستان معروف پرلاشتر پاریس درکنار آرامگاه دکتر قاسملو و عیدالله قادری برپا شد.

پاسخ معنی دارا

دولت اتریش به دکتر شرفکندی در رابطه با تظاهرات سربزه اتریش پاسخ زیرار ارسال داشته است:

۱. مایپیشنهاد می کنیم سربزه پانزموگول شود
۲. هیچک از مقامات اتریش حاضر به ملاقات با دبیر کل حزب نیستند.
۳. تأمین امنیت دبیر کل نیز بسیار دشوار است.

از دور یا نزدیک رابطه ای با قدرت حاکمه قبلی داشتند حاکم است، مانع از آن میشود که ایلیسکو متحدان دیروزی خود را آشکار سازد. آنهایی که قبل از ژوئن خونین، باتوجه به پستهای کم و بیش حساسی که داشتند، اپوزیسیون را در داخل و خارج حزب کمک می کردند و اطلاعات سری را در اختیار آنها قرار می دادند.

ایلیسکو نمی تواند بر روی متحدان واقعی و بالقوه خود که از حزب کمونیست آمده اند حساب کند، زیرا که در این صورت اعتبارش در بین مردم کاهش خواهد یافت. وی همچنین نمی تواند در حال حاضر بر روی اپوزیسیون باشکلی، غالباً ضد کمونیست، ضد سوسیالیست و راست که بنیان آنها قبل از هر چیز بر احساسات قرار دارد و از هیچ برنامه سیاسی-اجتماعی روشن برخوردار نیستند تکیه زند. در چنین شرایطی آینده ایلیسکو چه خواهد بود؟ اگر رومانی شانس آورد، ایلیسکو می تواند ضامن مطمئنی برای یک انتقال قدرت قابل تحمل باشد، اگر چه چاه طلبی های سیاسی به چنین نقشی کمتر کمک میکند. امروز به جای چائوشسکو، بسیاری از مخالفین به ایلیسکو حمله می کنند. در مقابل منزلش یک تانک مستقر شده است. من نمی دانم قبل از همه این تانک باید از ایلیسکو در مقابل چه کسی حفاظت کند. تروریستهای چائوشسکو یا دشمنان سرسخت دیکتاتور قبلی؟

چائوشسکو فوق دارد. چائوشسکو در مورد نحوه کار و تولید کارخانه ای در منطقه تحت سرپرستی وی از او انتقاد کرد. ایلیسکو برخلاف بقیه شرکت کنندگان بجای تسلیم، با تکیه بر آمار و داده های مختلف، عواملی را که موجب چنین وضعی شده بودند را بیان داشت. چنین عکس العملی از طرف ایلیسکو تأثیر خود را روی چائوشسکو داشت. بطور غیر ارادی چائوشسکو نیز بنحو دیگری به ایلیسکو پاسخ می داد و از جملات خشن و تحقیرآمیز استفاده نمی کرد، اما چنین وضعیتی چائوشسکو را راضی نمی کرد. وی به رهبران منطقه ای که سرپریر و گوش بفرمان باشند احتیاج داشت. همه می دانستند که ایلیسکو، متخصص انرژی هیدرولیک با احداث کانال بین دانوب و دریای سیاه مخالف است. بدین بهانه در سال ۷۹ وی به طور دائم از پست های دولتی برکنار گردید و از عضویت علی البدل هیئت سیاسی نیز کنار گذاشته شد. مدتی به سمت رئیس کمیته آب و سپس در سال ۸۴، مدیر یک بنگاه کوچک انتشاراتی را عهده دار شد. داستان پیروزیها گاهی همانند شکستها سری هستند. زمان درازی هنوز طول خواهد کشید تا از نقش واقعی ایلیسکو در براندازی چائوشسکو مطلع شویم. نفرت شدید و تقریباً هیستریک اما قابل فهم که هم اکنون در رومانی علیه آنهایی که

ضرورت یک اتحاد سبیه از صفحه ۱۹

می توان هم اکنون دهها رژیم جمهوری دیکتاتوری و یا سلطنتی دمکرات در جهان حاضر را نمونه آورد. این سخن بهیچوجه نافی نقش بنیاد استبدادی رژیم سلطنتی در جامعه مشخص ایران تا لحظه حاضر نیست. سخن بر سر اجتناب از ساده نگری و برخورد سطحی به امر حساس و سرنوشت ساز دمکراسی در ایران است.

این موضوع را نیز باید تأکید کرد که دمکراسی را نمی توان از راه گرایانه اختراع و از بالای سر مردم و نیروهای سیاسی، اجتماعی واقعاً موجود، پر جامعه تحمیل نمود. به این ترتیب وجود یک نیروی متحد و پر توان آزدیخواه که توانایی هدایت حرکت عصیان آلود توده های از جان گذشته در مسیر آزادی را در موقع ضرورت داشته باشد و توازن نیروها را به سود جبهه دمکراسی در ایران برهم زند، یگانه شرط پیروزی دمکراسی در ایران است. چنین نیروی تنها از طریق اتحاد و ائتلاف گسترده همه نیروهای آزدیخواه، ملی و میهن دوست، حول برنامه ای که دمکراسی را برای ایران تأمین کند، شکل می گیرد. نگاهی به صفوف و صف بندی های سیاسی و اجتماعی جامعه ایران - که فوقاً بدانها اشاره شد - مؤید آنست که اپوزیسیون دمکرات ایران متشکل از گرایشات و مؤلفه های سیاسی، اجتماعی گوناگون همچون: چپ دمکرات (حزب دمکراتیک مردم ایران، سازمان فدائیان خلق ایران، بخش بزرگی از سازمان اکثریت، صدها شخصیت اجتماعی و روشنفکران منفرد و...) نیروهای رهبری کننده مبارزات خلق های ایران (حزب دمکرات کردستان ایران، کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن و...) نیروهای ملی دمکراتیک (سازمان جمهوریخواهان ملی ایران، جبهه ملی ایران در اروپا...) نیروهای ملی اسلامی (جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران، دکتر بنی صدر و...) و مشروطه خواهان دمکرات (نهضت مقاومت ملی برهبری دکتر بختیار) می باشد.

بدیهی است که این نیروها دارای هویت های کاملاً متفاوت اجتماعی طبقاتی بوده و هر یک برنامه های اجتماعی متمایزی ارائه می کنند. ولیکن مخرج مشترک کلیه گرایشات و صف بندیهای فوق دمکراسی، حکومت قانون و حاکمیت ملت، یعنی مبهم ترین و محوری ترین خواست جامعه ایران و اولین شرط هرگونه پیشرفت و تحقق عدالت اجتماعی در کشور است. به اعتقاد نگارنده مسیر دمکراسی در ایران را تنها از راه ائتلاف نیروهای

فوق یعنی ایجاد یک اتحاد بزرگ ملی با شرکت کلی مؤلفه های مبارزان راه دمکراسی می توان پیمود. موضوعاتی از قبیل شکل نظام آینده کشور، تنها در یک انتخابات آزادانه مردم ایران پس از برکناری رژیم ج.ا. تعیین خواهد گردید. در این میان بزرگترین خطا، درهم آمیزی نیروها و گرایشات سیاسی و اجتماعی متنوع فوق بدون مرزبندی روشن است. پایداری و نهادی شدن دمکراسی در اپوزیسیون و جامعه ایران نه از طریق درهم چوخی بی خط و مرزنیروهای سیاسی، بلکه براساس ائتلافی آگاهانه، براساس برنامه های اجتماعی و در مرکز آن دمکراسی، در راستای دستیابی به یک توافق بزرگ ملی است. چنین توافق آگاهانه ای است که میزان آمادگی برای یک رقابت سالم و دمکراتیک در میان نیروهای سیاسی، اجتماعی را ارتقاء میدهد و اعتماد سلب شده بخشی از مردم و روشنفکران به امکان استقرار دمکراسی در ایران را بازسازی می کند. تنها از طریق یک اتحاد و توافق بزرگ ملی و زنجیر شدن همه امکانات، توانایی ها و ظرفیتهای ملی و دمکراتیک جامعه است که می توان بر موانع بزرگ دمکراسی در ایران، همچون بختک دیکتاتوری مذهبی و دیکتاتوری سلطنت موروثی، فقدان سنتهای دمکراتیک و تشکل های سیاسی، جان سخت بودن تفکر و فرهنگ استبدادی در اعماق جامعه و ویرانی های بی سابقه اجتماعی و فرهنگی ناشی از حکومت اسلامی، پیروز گردید و دمکراسی و فرهنگ و روشهای دمکراتیک را در سطح اپوزیسیون و جامعه غالب گرداند.

محسن

نویسنده در برابر هیولا بقیه از صفحه ۱۳

نداشته باشد. اما آن چیزی که او می نویسد، تا جائیکه دارای ارزش باشد، همواره تولید آن «من» بهتر او خواهد بود، همان که در کناری ایستاده، حوادث را ثبت می کند و ضرورت آنها را نیز می پذیرد، اما اجازه نمی دهد که او را در باره طبیعت حقیقی آنها دچار اشتباه سازند.

توضیح: جورج اورول، نویسنده انگلیسی (۱۹۰۴-۱۹۵۰)، با دو اثرش «قلعه حیوانات» و «۱۹۸۴» مشهور شد. دشمن سرسخت توتالیتار یسم بود و در جنگهای داخلی اسپانیا شرکت داشت. مقاله بالا را در ۱۹۸۴ نوشت. خوانندگان، فرق موقعیت های متفاوت مالیرانیان و مردم انگلیس را باید در نظر داشته باشند.

انجا که عدالت قربانی منافع اقتصادی و سیاسی میشود!

روشن شدن قضیه بکاربرده است و دولت اتریش هم تحت همین فشارها و تهدیدها در راه به نتیجه رسیدن تحقیقات پلیس قضائی سنگ اندازی کرده است. از جمله نتایج آزمایش های کارشناسی برای روشن کردن نقش افراد حاضر در جلسه قتل فقط نوم نوامیر به دستگاه قضائی سپرده شد و وزیر داخله اتریش خود از «اشتباهاتی» صحبت می کند. که دستگاه قضائی پلیس در جریان رسیدگی به پرونده قتل سه نفر از رهبران خلق کرد، مرتکب شده است. از جمله این «اشتباهات» انجام تست معروف «پارافین» است که بجای ساعات اول پس از حادثه، ۲۴ ساعت پس از قتل بروی بزرگیان انجام گرفت. از این تست چراها و سؤالات در جریان پرونده ترور بسیار است. بدون تردید تحقیقات پلیس به عرصه هائی سوق داده شده است که به نتیجه مشخص منجر نشود. چگونه بزرگیان می تواند وین راترک کند؟ چرا به صحراوردی اجازه خروج داده شد؟ چرا به پیگیریهای مکرر (۴۲ سؤال کتبی و شفاهی) رهبر گروه سبزهها در پارلمان پیرامون این حادثه پاسخ داده نمی شود؟

هزن همسر دکتر قاسملو در اعلامیه خود بمناسبت یکمین سالگرد ترور دکتر قاسملو و یارانش می گوید که ما از ابتدای ورود به وین دریافتیم که در برخورد پلیس صراحت لازم وجود ندارد. وایدنگر وکیل سوئیس می گوید «دولت اتریش میان عدالت و منافع اقتصادی اولی را به نفع نومی قربانی کرد.»

بدین ترتیب است که جنایت مخوف جمهوری اسلامی در خارج از مرزهای کشور. بخاطر مصلحت های سیاسی و اقتصادی رژیم اتریش مستور می ماند، مطبوعات اتریش درباره آن زیاد حرف نمی زنند و دولت های دیگر نیز جز سکوت جوابی ندارند. اینجاست که انسان در برابر جانبداری بودن حقوق بشر در این کشورها به خشم می آید و شاهد آن است که چگونه می توان حقیقت و انسان هارا بپای مصلحت های اقتصادی و سیاسی قربانی کرد.

مضمون اصلی مراسم گوناگونی که در پاریس و دروین در هفته بزرگداشت قاسملو برگزار گردید، افشای این سکوت سیاست بازانه و اعتراض به روش های نادرست بقیه در صفحه ۲۲

بسیار دیر، روز ۲۸ نوامبر ۱۹۸۹، پنج ماه پس از حادثه، حکم بازداشت بین المللی این سه جنایتکار را صادر می کند. اما روز ۲۸ نوامبر هر سه جنایتکار در تهران بسر می بردند، در حالیکه در روزهای اول حادثه حد اقل ۲ تن از آنان در چنگ پلیس اتریش قرار داشتند (مصطفوی تنها نفری بود که همان شب ۱۳ ژوئیه ناپدید شد). صحراوردی رئیس هیئت نمایندگی که در جریان ترور مجروح شده بود، در بیمارستان بسر می برد، بزرگیان نیز در برابر ساختمان مذاکره توسط پلیس مورد بازجویی قرار گرفته بود. روایت هردو نفر از حادثه نه تنها بامدارک گردآوری شده توسط پلیس همخوانی نداشت، بلکه بایکدیگر نیز آشکارا در تناقض بود. روزنامه فرانسوی لیبراسیون از قول یکی از مقامات پلیس اتریش می نویسد که: «اگر مسئله بر سر یک پرونده جنائی «عادی» بود، مدارک کافی برای دستگیری افراد مظنون وجود داشت. اما باید باور داشت که این پرونده همه چیز بود جز یک پرونده «عادی». همه اطلاع داند که صحراوردی را دولت اتریش روز ۲۲ ژوئیه باسلام و صلوات به ایران پس داد و بزرگیان نیز که پشت دیوارهای سفارت ایران دروین پناه گرفته بود، مخفیانه اتریش راترک گفت. مقامات ایرانی در جریان بازدید یک هیئت بلند پایه اتریشی از تهران طی روزهای ۲۰ تا ۲۸ ژوئن به اتریشی ها در رابطه با حادثه ترور وین اطلاع دادند که:

- ۱ - حادثه وین هیچ ربطی به آنها ندارد
 - ۲ - هر سه نفر مذاکره کننده در تهرانند و حاضرند به سؤالات دستگاه قضائی اتریش پاسخ دهند
 - ۳ - این سه نفر هیچگاه تحویل اتریش نخواهند شد
- قلمروی دولت ایران در قبال این جنایت از همان روزهای نخست حادثه شروع شد. دروین گفته می شود که طی روزهای ۱۶ و ۱۵ ژوئیه ۱۹۸۹، وقتی هنوز صحراوردی در بیمارستان بسمیبره، ۲ گروه ۱۶ و ۱۲ نفره ایران از آلمان شرقی و احتمالاً سوئیس با گذرنامه خدمت به پایتخت اتریش آمدند و تا هنگام خروج صحراوردی دروین ماندند. دولت ایران در طول این یک سال همه تلاش خود را برای جلوگیری از

هفته دوم ژوئیه پاریس شاهد مراسم گوناگونی بود که به ابتکار سازمان های حقوق بشر فرانسه و حزب دمکرات کردستان ایران در نخستین سالگرد ترور ناچوانمردانه دکتر قاسملو و یارانش توسط عوامل رژیم جمهوری اسلامی برپا شدند.

روز سه شنبه دهم ژوئیه هزن همسر دکتر قاسملو به اتفاق وکیل پرونده ترور و نیز دکتر سعید شرفکندی دبیرکل حزب دمکرات کردستان ایران طی مصاحبه مطبوعاتی آخرین مسائل مربوط به رسیدگی به حادثه خونین سال گذشته دروین را با خبرنگاران در میان نهاد.

مانفرد وایدنگر وکیل پرونده ترور کاک قاسملو با اشاره به مدارک متعددی که از جریان ترور خونین وین بدست آمده است، تاکید می کند که کسی جز مذاکره کنندگان نمی توانسته اند به این عمل جنایتکارانه دست زنند. وی با اشاره به جهت و فاصله تیراندازی بسوی کاک قاسملو و نیز کاک قادری و فاضل می گوید: «حتی اگر کسانی از بیرون به مذاکره کنندگان کمک کرده باشند، عمل تیراندازی توسط مذاکره کنندگان صورت گرفته است.» وایدنگر بویژه به رفتار مذاکره کنندگان در پی حادثه اشاره می کند و عملکرد پلیس و مقامات قضائی اتریش را در عدم تعقیب این عده و تسلیم شدن به فشارهای دولت ایران بخاطر مصلحت سیاسی و اقتصادی بشدت مورد حمله قرار می دهد. او می گوید (مانفرد وایدنگر وکیل پرونده قتل قاسملو): «مقامات قضائی اتریش می توانستند این افراد را فقط بعنوان تنها شاهدان حادثه ترور در اتریش نگهدارند و تاروشن شدن کامل قضیه به آنها اجازه خروج ندهند. حتی کنوانسیون ۱۹۶۱ ژنومقرر می دارد که یک جنایتکار نمی تواند در سفارتخانه ای پناه بگیرد.»

اگر در ابتدای کار روایت های مختلفی از چگونگی حادثه بر سر زبان ها بود، اما تحقیقات پلیس درباره ترور ۱۳ ژوئیه وین جای هیچ تردید در مورد چگونگی قتل و دست داشتن سه نفر مذاکره کننده (صحراوردی، مصطفوی و بزرگیان) باقی نمی گذارد، به همین دلیل پلیس اتریش

تذکر: راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، باامضاء درج نمی کند. چاپ مطالب باامضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

RIVERO, B.P. 47
F- 92215 SAINT CLOUD CEDEX-FRANCE

راه آزادی RAHE AZADI

Nº: 3
July 1990

بهاء: معادل ۱۰۰ ریال

MAHMOUD
B.P. 23
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

حق اشتراك يك ساله:
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۴۰ مارک آلمان غربی
برای آمریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:
معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به
حساب بانکی زیر واریز نمایید:

RAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 390 601 80)
KONTO Nº : 90985
AACHEN - WEST GERMANY

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید: